تمثیلات قرآن و جلوه‌های تربیتی آن

دکتر حمید محمد قاسمی

بسم الله الرحمن الرحیم

تمثیلات قرآنی ویژگیها اهداف و آثار تربیتی آن

نویسنده:

حمیدمحمد قاسمی

ناشر چاپی:

اسوه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تمثیلات قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه : قاسمی حمیدمحمد

عنوان و نام پدیدآور : تمثیلات قرآنی ویژگیها اهداف و آثار تربیتی آن

مولف حمیدمحمد قاسمی

مشخصات نشر : قم سازمان اوقاف و امور خیریه اسوه ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : ص ۳۰۶

شابک : ۹۶۴-۸۰۷۳-۳۴-۰۰۰ ۱۱۴۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : کتابنامه ص ۲۹۴ - ۲۹۰

موضوع : قرآن -- امثال

شناسه افزوده : سازمان اوقاف و امور خیریه

انتشارات اسوه

رده بندی کنگره : BP۸۴/۴/ق۲ت۸ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۴

شماره کتابشناسی ملی : م۸۲-۱۰۸۰۵

«فهرست اجمالی مطالب»

تمثیلات قرآن، ص: ۶

«فهرست تفصیلی مطالب»

تمثیلات قرآن، ص: ۷

تمثیلات قرآن، ص: ۱۰

«مقدّمه»

قرآن کریم، اقیانوس بیکرانی است مالامال از لولوءهای لالاء، که غوّاصان حقیقت هر یک به فراخور استعداد و توانائی خود به برخی گوهرهای تابناک آن دست یازیده‌اند و از صفای منظر آن متحیّر و مدهوش گردیده‌اند.

قرآن چشمه فیّاضی است که در طیّ قرون متمادی، همواره تشنگان هدایت را از زلال خود سیراب نموده، و رهپویان طریق هدایت، دل و جان خویش را در این چشمه‌سار زلال شستشو داده‌اند و خود را به عطر دل آویز آن معطّر ساخته‌اند.

قرآن، کتاب تربیت و هدایت است و معارف حیاتبخش آن زنده کننده دلها و بیدارگر وجدانها است و تعالیم روشنگر آن انسانها را از ظلمتها رهائی بخشیده و آنها را به کرانه نور رهنمون می‌سازد.

بی‌گمان، قرآن برای گروه خاصّی نازل نشده، بلکه کتابی جهانی است لِيَكُونَ لِلْعالَمِينَ نَذِيراً «۱» بنابراین باید مراد خود را به نحوی عرضه دارد که همه انسانها تا روز قیامت آن را درک کنند و بهترین زبانی که می‌تواند معارف عقلی و مفاهیم معنوی را برای توده مردم تبیین کند زبان «تمثیل» است.

از اینرو قرآن کریم، ضمن بهره‌گیری از مثالهای نغز و شیرین که هر یک در جای خود زیبا و آموزنده و الهامبخش هستند، مخاطبین تمثیلات خود را تمامی مردم، از هر طبقه و گروه دانسته و شعاع تعالیم خود را چون خورشیدی عالم افروز بر همگان پرتو می‌افشاند. وَ لَقَدْ ضَرَبْنا لِلنَّاسِ فِي هذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ «۲» «ما برای مردم در این قرآن از هر نوع مثلی زدیم، شاید متذکّر شوند.»

آری، قرآن مجید در طیّ آیات بیّنات، امثال و حکم جدیدی به عالم بشریّت ارزانی نموده که به روزگاران، زیب دیوان ادب جهان بشمار می‌روند و هر یک از آنها از زیباترین (۱). فرقان/ ۱.

(۲). زمر/ ۲۷.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۱

و با شکوهترین جلوه‌های ادبی و هنری و تربیتی قلمداد می‌شوند.

حق مثلها را زند هر جا به جاش می‌کند معقول را محسوس و فاش

تا که دریابند مردم از مثل آنچه مقصود است بی‌نقص و خلل

هر چند مثالهای قرآن از نظر کمّی معدود و محدود هستند، امّا با این حال می‌توان گفت اگر در این کتاب آسمانی جز این تمثیلات نغز و گهربار مطلب دیگری یافت نمی‌شد همین مثالها برای هدایت و تربیت نفوس بشری کافی بود، چرا که هر یک از تمثیلات قرآن بسان مشعلهائی فروزان و پرفروغ، راه هدایت را به آدمی می‌نمایانند و او را از بیراهه‌ها باز می‌دارند، و به همین دلیل برخی محقّقین از مثالهای قرآن با تعبیر «چراغهای قرآن» یاد نموده‌اند! به جرأت می‌توان گفت روح قرآن و اهداف و اسلوب تربیتی آن در تمثیلات و تشبیهات گویا و شیوایش تجلّی نموده، و شناخت دقیق و عمیق تمثیلات قرآنی و پی بردن به ظرائف و لطائف آنها به خوبی ما را به روح حاکم بر قرآن واقف می‌سازد.

گر چه موضوع «مثالهای قرآن» از دیرباز مورد توجّه دانشمندان و قرآن پژوهان بوده و دقّت و تأمّل در لطائف و ظرائف تمثیلات قرآنی، مبدأ خلق آثار گرانسنگی در عالم اسلام بوده است، امّا نگاهی اجمالی به مطالعات صورت گرفته بر روی مثالهای قرآنی نشانگر آن است که محقّقین تا سده‌های پیشین غالبا از منظر ادبی و از جنبه‌های بلاغی به این موضوع نگریسته‌اند و بررسی ابعاد و جنبه‌های تربیتی تمثیلات قرآن و نقش مؤثّر و منحصر به فردی که مثالهای قرآن در پرورش نفوس و هدایت انسانها بر عهده دارد، در آثار پیشینیان یا مغفول مانده و یا مورد مداقّه جدّی قرار نگرفته است.

در حالی که باید دانست در تمثیلات قرآنی، شنونده تنها خود را مواجه با یک جلوه ادبی و هنری محض نمی‌یابد که فقط احساسات او را برانگیزد و دیگر هیچ! بلکه در کنار این جنبه‌ها، اهداف و آثار تربیتی گوناگون و متعددی تعقیب می‌شود که نه تنها پنجه در

تمثیلات قرآن، ص: ۱۲

احساسات و عواطف آدمی می‌افکند و او را تحت تأثیر جاذبه شگفت خود قرار می‌دهد، بلکه با استفاده از روشها و ابزارهای ویژه تربیتی، او را به صحنه عمل آورده و تحوّلی شگرف در نهاد وی می‌آفریند.

به هر جهت باید اعتراف نمود که آنچه تا کنون درباره تمثیلات قرآنی به رشته تحریر درآمده هنوز نمی از یم بیکران معارف نهفته در این پهنای ژرف است و جا دارد تا اندیشمندان و فرهیختگان با نگاهی دقیق‌تر و عمیق‌تر به مثالهای قرآن، آنها را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار دهند و به اسرار و رموزی که در قالب این تمثیلات به ظاهر ساده تجلّی نموده است دست یازند.

در این نوشتار، ضمن اشاره به اهمیّت و فواید تمثیل، به جایگاه و اهمیّت مثالها در قرآن کریم اشاره داشته‌ایم و با اشاره به برخی ویژگیهای مهمّ و حائز اهمیّت مثالهای قرآنی، تلاش نموده‌ایم تا از منظر تربیتی به این موضوع نگریسته و اهداف و آثار تربیتی مترتّب بر تمثیلات قرآن را بطور اجمال مورد بررسی قرار دهیم.

در مجموع، این تحقیق کاری است متناسب با بضاعت مزجات علمی نگارنده، تنها بدین امید که خوشه‌ای از خرمن پربار قرآن کریم برگرفته و آن را به متولّیان تعلیم و تربیت و تمامی مشتاقان و شیفتگان این کتاب آسمانی هدیه نماید.

امید است این تلاش اندک در پیشگاه حضرت احدیّت مقبول افتد و مورد توجّه خاص بقیّهٔ اللّه الأعظم «عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف» قرار گیرد.

إِنْ أُرِیدُ إِلَّا الْإِصْلاحَ، مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ (هود/ ۸۸) «حمید محمّد قاسمی» تابستان- ۱۳۸۱

تمثیلات قرآن، ص: ۱۳

«بخش اوّل» «تمثیل و جایگاه آن»

«فصل ۱» «معنای مثل و اقسام آن»

معنای مثل

کلمه «مثل» () در اکثر لغات سامی مانند حبشی و آرامی و عربی به اختلاف لهجات به معنی: تشبیه چیزی به چیز دیگر می‌باشد. «۱» و «۲» درباره ریشه لغوی این واژه چندین احتمال داده شده، از جمله: «۳» ۱- مبرّد (متوفّی ۲۸۵ ه) مثل از «مثول» به معنی: مشابهت و همانندی گرفته و آن را چنین تعریف کرده است:

«مثل سخن رایج و شایعی است که به وسیله آن حالی دوم، را به حال اول، یعنی حالتی را که اخیرا حادث شده است به حالتی که پیش از آن حادث شده و شبیه به آن است تشبیه کنند.» «۴» (۱). بنگرید به: ۸۱۵. Encyclopaedia of Islam. VOL, ۶, P و واژه‌های دخیل در قرآن، آرتور جفری، ص ۳۷۳.

(۲). البته باید دانست که «تشبیه» عام و «تمثیل» اخصّ از آن است. پس هر تمثیلی تشبیه می‌باشد ولی هر تشبیهی تمثیل نیست. (اسرار البلاغه، ص ۵۳)

(۳). بنگرید به: لغت نامه دهخدا، ج ۱۲، ص ۱۷۸۸۸ (ذیل واژه مثل) و داستان نامه بهمنیاری، مقدمه، ص «ید».

(۴). مجمع الامثال، ج ۱، ص ۵ و ۶.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۵

چنانکه درباره صنعتگر یا صاحب کالایی که از حاصل صنعت یا کالای خود، در نهایت احتیاجی که به آن دارد استفاده نمی‌کند می‌گویند: کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد. و به گفتن این سخن، حالت آن شخص را به حالت کوزه‌گری که پیش از او وجود داشته و از کوزه شکسته آب می‌خورده است تشبیه می‌کنند.

۲- برخی نیز مثل را از «مثول» به معنی راست، ایستاده، و بر پای بودن گرفته‌اند و در تعریف آن گفته‌اند:

«مثل حکمی است که درستی و راستیش نزد همه عقول مسلّم و ممثّل (یعنی راست و ایستاده) باشد.»

در کتب لغت معانی مختلفی برای واژه «مثل» یادآور شده‌اند، «۱» مانند:

۱- مانند و نظیر ۲- داستان، قصه، حکایت، افسانه ۳- صفت و وصف ۴- عبرت و پند و اندرز ۵- الگو و اسوه، که جمع آن «امثال» است.

امّا در معنای اصطلاحی «مثل» گفته‌اند:

«مثل جمله‌ایست مختصر، مشتمل بر تشبیه یا مضمون حکیمانه که به واسطه روانی لفظ، روشنی معنی و لطافت ترکیب، بین عامّه مشهور شده و آن را بدون تغییر یا با تغییر جزئی در محاورات خود بکار برند.» «۲»

و دیگری در تعریف «مثل» می‌گوید:

«سخنان کوتاه و سودمند و دلنشینی که هر کدام از آنها اندیشه‌ای ژرف و لطیف یا پندی (۱). بنگرید به: لسان العرب ج ۶، ص ۱۴، مجمع البحرین، ج ۳ ص ۱۶۷۲ الصحاح، ج ۵، ص ۱۸۱۶، و فرهنگ فارسی ج ۳ ص ۳۸۵۷ (ذیل واژه مثل)

(۲). داستان نامه بهمنیاری، مقدّمه، ص «یو». و لغت نامه دهخدا، ذیل واژه «مثل»

تمثیلات قرآن، ص: ۱۶

نغز و ظریف در بردارد و به سبب سادگی و روانی و عمق اندیشه در طیّ روزگاران مقبولیّت یافته و سرانجام در زبان خاص و عام جاری و ساری گشته و نام «مثل» به خود گرفته‌اند.» «۱»

تاج الدین شریشی «مثل» را چنین تعریف نموده است:

«مثل غالبا از اشیاء و جمادات و اشجار و حیوانات و مانند آن حکایت می‌کند و در آن ظاهرا حقیقتی نیست ولی درون آن معانی عالیه و تعالیم پر مغز نهفته است که شنونده از آن حکمتی می‌آموزد یا فایدتی می‌اندوزد.» «۲»

و علّامه طباطبائی صاحب تفسیر گرانسنگ المیزان، در تعریف «مثل» آورده است:

«کلمه «مثل» به معنای وصفی است که چیزی را در آن حالی که هست مجسّم کند، چه اینکه آن وصف واقعیّت خارجی داشته باشد و چه اینکه صرف فرض و خیال باشد. مانند مثلهائی که در قالب گفتگوی حیوانات یا جمادات با یکدیگر می‌آورند. و «ضرب المثل» به معنای این است که مثل در اختیار طرف بگذاری، و کانّه پیش روی او نصب کنی تا در آن تفکّر و مطالعه کند. مانند زدن خیمه که معنایش نصب آن است برای سکونت.» «۳» و «۴» از تعریفات ادبا و دانشمندان درباره «مثل» معلوم می‌شود آنها هم اختصار لفظ و وضوح معنی و لطف ترکیب را از شروط مثل می‌دانند. زیرا تا این اوصاف در عبارتی جمع نشود آن عبارت مورد قبول عامّه واقع نمی‌شود و استعمالش در محاورات همگان شایع و (۱). ده هزار مثل فارسی، مقدّمه، ص ۷.

(۲). شرح مقامات حریری، به نقل از «امثال قرآن» علی اصغر حکمت، مقدّمه.

(۳). تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۶۰۵.

(۴). ضرب المثل: یا از «ضرب فی الارض» گرفته شده، زیرا مانند مسافری که شهر به شهر می‌گردد، این سخن نیز در زبانها می‌گردد، یا از «ضرب الاوتار» است که مانند آهنگها، حالات و اوضاع روحی را می‌نمایاند یا از «ضرب الخیمه» است چون مثلها

مانند خیمه در میان ملل ثابت می‌ماند.» پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۱۰۱ و الصورة الفنیة فی المثل القرآنی، ص ۸۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۷

رایج نمی گردد. «۱»

به این ترتیب، «مثال» به معنای اصطلاحی آن، با تمثلات قرآنی چندان سازگار نمی‌باشد، چرا که رکن اصلی مثالها همانا شیوع و سریان و جریان آنها در میان مردم است و چنین ویژگی در خصوص تمثیلات قرآنی وجود ندارد، زیرا خداوند متعال پیش از آن که پیامبرش را از این حقایق واقف سازد و مردم آن آیات را خوانده و بر سر زبانها رواج یابد، از آنها به عنوان «مثال» یاد کرده است. «۲»

لذا واژه و تعبیر «مثال» در قرآن امتیازش با مثالهای دیگر در این است که مثالهای قرآنی بر یک واقعه مشخص یا امر خیالی که بر اثر تکرار در میان مردم رواج یافته، وآنگاه در وقایع مشابه آن بکار رود، دلالت ندارد، بلکه مثالهای قرآنی بدون پیروی از سخنان مردم و بی‌آنکه از موارد پیش از خود تبعیّت نموده باشد خود طرحی نو در انداخت و تعابیری جدید و هنری ابتکار نمود به گونه‌ای که از جهت تعبیر و جمله‌بندی و دلالت، روشی منحصر به فرد بشمار می‌رود. «۳»

اقسام مثل

محقّقین مثالها را از ابعاد مختلف و به روشهای گوناگونی تقسیم بندی کرده‌اند. یعنی گاه مثالها را از جنبه ظاهر و گاه از جنبه محتوی، گاه از جنبه شرایط زمانی و مکانی که مثالها در آن تکوین یافته‌اند، و گاه از جنبه ارائه دهندگان مثال و یا طبقات و محیط

(۱). داستان نامه بهمنیاری، مقدّمه، ص «یو»

(۲). الامثال فی القرآن الکریم، جعفر سبحانی، ص ۱۷.

(۳). الصورة الفنّیة فی المثل القرآنی، ص ۷۲. همچنین بنگرید به، اسالیب البیان فی القرآن، ص ۶۴۶. و تفسیر روح المعانی ج ۱، ص ۱۶۳.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۸

فرهنگی آنها و یا از جنبه‌های دیگر مورد ملاحظه قرار داده و انواع گوناگونی از مثالها را بر شمارده‌اند. «۱»

برخی از محقّقین تمثیل‌ها را از منظری خاص به دو نوع: «تمثیل بسیط» و «تمثیل مرکّب» تقسیم نموده‌اند و گفته‌اند:

۱) تمثیل بسیط: به معنای تشبیه چیزی است به چیز دیگر، که از یک یا چند جهت با آن اشتراک دارد. مانند تمثیل: جهل به تاریکی، علم به نور، جاهل به نابینا و عالم به بینا و بصیر. یا تمثیل: دلهای قساوت گرفته به سنگهای خارا، و یا تمثیل علمی که از ناحیه خداوند ارزانی شود به بارانی که از آسمان نازل شود و تمثیل علما به ستارگان هدایت و مانند آن.

۲) تمثیل مرکّب: آن است که تنها به صورت یک تمثیل مفرد نیست، بلکه همچون تابلوئی، امور متعددی را به ترسیم در می‌آورد، و وجه شبه در این حالت تنها میان دو چیز نمی‌باشد بلکه چند چیز در این گونه تمثیلات نقش دارند و از مجموع آنهاست که یک تمثیل مرکّب شکل می‌پذیرد.

مانند تمثیل: انفاقی که در راه خدا و از روی اخلاص صورت پذیرد، به دانه‌ای که از آن هفت خوشه بعمل آید که در هر خوشه آن صد دانه باشد. در این تمثیل، انفاق به کاشتن دانه تشبیه شده و اخلاص و نیّت خالصانه انفاق کننده، به زمین پاک و مستعد، و عهده‌دار شدن خداوند به رشد و فزونی آن، به گیاهی مناسب با رشدی فزاینده و (۱). الامثال فی القرآن الکریم، محمد جابر الفیاض، ص ۹۳ و ۹۴. برای توضیحات بیشتر بنگرید به: همان، ص ۹۳ تا ۱۰۰.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۹

گسترش و فزونی اجر و ثواب چنین انفاقی نیز به خوشه‌های فراوانی تشبیه شده که از آن دانه‌هائی بعمل آمده و هر کدام منشأ صدها دانه دیگر می گردد. «۱»

از جنبه دیگر نیز تمثیلات را به ۳ نوع تقسیم نموده‌اند:

۱- تمثیلات رمزی: و آن تمثیلی است که از زبان پرندگان و گیاهان و جمادات به صورت رمز و کنایه بیان می‌شود. مانند آنچه در کتاب کلیله و دمنه «ابن مقفع» بکار رفته است و شاعر عارف، عطار نیشابوری از این روش در کتاب خود: منطق الطیر بهره گرفته است.

۲- تمثیلات داستانی: و آن بیان حالات امتهای گذشته است، چرا که حالات آنان با شرایط موجود مشابهتهای فراوانی دارد و پرداختن به سرگذشت آنان باعث عبرت‌آموزی است، مانند این تمثیل قرآنی که خداوند می‌فرماید:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ، کانَتا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَیْنِ، فَخانَتاهُما فَلَمْ یُغْنِیا عَنْهُما مِنَ اللَّهِ شَیْئاً وَ قِیلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِینَ. «۲»

۳- تمثیلات طبیعی: و آن عبارت است از تشبیه امور غیر محسوس به محسوسات و امور متوهّم به موضوعات قابل مشاهده. به شرط آن که مشبه به از امور طبیعی باشد.

مانند این آیه شریفه: (۱). امثال القرآن و صور من ادبه الرفیع، ص ۲۰ و ۴۵.

(۲). تحریم/ ۱۰: «خداوند برای کسانی که کافر شده اند به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است. آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت و به آنها گفته شد: وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می‌شوند!»

تمثیلات قرآن، ص: ۲۰

إِنَّما مَثَلُ الْحَیاةِ الدُّنْیا کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ مِمَّا یَأْکُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعامُ حَتَّی إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُها، أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَیْها أَتاها أَمْرُنا لَیْلًا أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِیداً کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ. «۱»

بدین ترتیب معلوم می‌شود که تمثیلات قرآنی، یا از نوع تمثیلات داستانی می‌باشند و یا از قبیل تمثیلات طبیعی، امّا تمثیلات رمزی تنها نزد «اهل تأویل» معتبر است و بس. «۲»

همچنین تمثیلات را از جنبه صراحت و عدم صراحت به دو نوع: «مثال صریح» و «مثال کامن» تقسیم نموده‌اند و گفته‌اند: «۳» ۱- مثال صریح: تمثیلی را گویند که در آن صراحتا به لفظ «مثل» اشاره گردیده است.

۲- مثال کامن: و آن تمثیلی است که واژه «مثل» در آن تصریح نگردیده است.

یکی دیگر از اقسام مثل «مثل سائر» است و آن عبارتست از اینکه: یک جمله مختصر به نثر یا نظم، مشتمل بر پندی یا دستوری یا قاعده اخلاقی که مورد تمثّل خاص یا عام شود و از فرط سادگی و روانی و کمال ایجاز، همگان به آن استشهاد نمایند. و این قسم مثل را «ضرب المثل» نیز گویند. «۴» (۱). یونس/ ۲۴: «مثل زندگی دنیا، همانند آبی است که از آسمان نازل کرده ایم، که در پی آن، گیاهان (گوناگون) زمین- که مردم و چهارپایان از آن می‌خورند- می روید، تا زمانی که زمین زیبائی خود را یافته و آراسته می گردد و اهل آن مطمئن می‌شوند که می‌توانند از آن بهره مند گردند (ناگهان) فرمان ما شب هنگام یا در روز (برای نابودی آن) فرا می رسد، و آنچنان آن را درو می‌کنیم که گوئی هرگز (چنین کشتزاری) نبوده است. این گونه، آیات خود را برای گروهی که می‌اندیشند شرح می‌دهیم!

(۲). الامثال فی القرآن الکریم، جعفر سبحانی، ص ۱۹ و ۲۰.

(۳). بنگرید به: البرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۱۷. و الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۴۱۳ و اسالیب البیان فی القرآن، ص ۶۵۱.

(۴). امثال قرآن، علی اصغر حکمت، ص ۴۸.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۱

«فصل ۲» «اهمیّت تمثیل و نقش شایان آن»

نقش مثال در توضیح و تفسیر مباحث نقش انکار ناپذیری است، و به همین دلیل در هیچ علمی بی‌نیاز از ذکر مثال برای اثبات حقایق و روشن ساختن و نزدیک نمودن آنها به ذهن نیستیم. گاه می‌شود یک مثال بجا که درست هماهنگ و منطبق با مقصود است مطلب را از آسمان به زمین می‌آورد و برای همه قابل فهم می‌سازد. «۱»

تمثیل از جمله روشهای توضیحی است که بیشترین کاربرد را در تمام فرهنگها دارد و اکنون نیز در جوامع مختلف به عنوان یکی از شاخصه‌های فرهنگی محسوب می‌شود.

تمثیل نوعی مقایسه میان دو چیز است با این هدف که گوینده وقتی مخاطب خود را از درک سریع و مطمئن یک قاعده عاجز می‌بیند با ذکر مثل و شبیه آن، ذهن وی را به (۱). تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۷۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۲

سمت مطلب اصلی رهنمون می‌شود. «۱»

«مثال» همواره یکی از موجزترین و مؤثّرترین روشها برای تأثیرگذاری بر افراد بشمار آمده و در جائی که سایر روشها از بیان مراد آدمی عاجز بوده‌اند و مخاطب را از دستیابی به فهم مراد سخنگو باز می‌دارد، این «مثال» است که این راه را سهل و آسان نموده، و در قالب الفاظی موجز و تشبیهی گویا، معنا را به وضوح به مخاطب منتقل می‌سازد. «۲»

ابو هلال عسکری در اهمیّت تمثیل می گوید:

«انسان پس از سلامت سخن از غلط و لحن، به شاهد و مثل و کلمه سائره محتاج است، زیرا مثل بر فخامت منطق می‌افزاید و جامه قبول بر او می‌پوشاند، و ارزش آن را در دلها و شیرینی آن را در سینه‌ها زیاد می کند، و دلها را به حفظ آن می‌خواند، و آن را در اوقات مذاکره و هنگام صحبت و یا در میدان مجادله و مباحثه بکار می‌برند ...» «۳»

فارابی (متوفای ۳۰۰ ه) مثال را از بلیغ‌ترین و جامع‌ترین حکمتها دانسته و می گوید:

«مثل چیزی است که عوام و خواص آن را دوست می‌دارند، چه الفاظ آن را و چه معنایش را، تا جائی که آن را همچون هدیه‌ای به یکدیگر می‌بخشایند، و در سختیها و مصائب روزگار، بدان استشهاد می کنند، و آن را به سان گوهرهای نایاب پاس می‌دارند، و به وسیله آن به مطالب و معارف بلندی دست می‌یازند، و غبار غم و اندوه را با آن از دل می‌زدایند و مثال از بلیغ‌ترین و جامع‌ترین حکمتها است.» «۴»

ابن عبدربّه اندلسی (متوّفای ۳۲۸ ه) نیز درباره مثل و شیوع و رواج آن می گوید:

«مثل آرایش و زینت کلام، و جوهر لفظ و شیرینی معنا است، تا جائیکه عرب آن را برگزید، و عجم به آن روی نمود، و در هر زمان و با هر زبان، به آن سخن گفته شده است. (۱). شیوه‌های تعلیم در قرآن و سنّت، ص ۱۷۲.

(۲). الامثال فی القرآن الکریم، محمد جابر فیاض، مقدّمه، ص ۹.

(۳). جمهرة الامثال، ص ۳. به نقل از: امثال قرآن، علی اصغر حکمت، ص ۴۹.

(۴). دیوان الادب، ج ۱ ص ۴۸۶. به نقل از: الامثال فی القرآن الکریم، محمد جابر فیاض، ص ۸۶.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۳

مثل از شعر پایدارتر و از خطابه برتر است، و چیزی از ارزش آن نمی‌کاهد و جای آن را نمی‌گیرد، و شیوع و رواج تمثیلات به حدّی است که در ضرب المثل‌ها می‌گویند: فلان چیز از مثل هم رایج‌تر است.» «۱»

شاید بتوان گفت، در بحث تمثیل هیچ یک از علمای علم بلاغت را نتوان سراغ گرفت که همچون عبدالقاهر جرجانی (۴۷۱ ه) در کتاب خود «اسرار البلاغه» به خوبی از عهده بر آمده باشد، و حقّ این موضوع را به شایستگی ادا کرده باشد. «۲»

وی در مقدّمه بحث خود پیرامون این موضوع، اشاره داشته است که:

«نخستین و شایسته‌ترین و سزاوارترین چیزی که باید در آن بطور کامل اندیشیده شود و دقت شود، بررسی درباره تشبیه و تمثیل و استعاره است. یعنی اصولی بزرگ که مهمترین محاسن کلام را- اگر نگوئیم که همه است- در برگرفته و به آنها بر می‌گردند و همچون قطب‌هایی هستند که معانی پیرامون آنها دور می‌زنند و مانند قطرهایی می‌باشند که از هر سو آن را احاطه نموده‌اند.» «۳»

او در اهمیّت نقش مثال و تاثیرات شگرف آن بر دلها و اندیشه‌ها می‌گوید:

«آگاه باش که همه خردمندان اتفاق دارند بر اینکه تمثیل آنجا که عقب معانی بیاید، معانی که به اختصار در معرض آن قرار بگیرد، و از صورت اصلی خود به صورت آن منتقل بشود، بر آن معانی جامه شکوه می‌پوشاند و فضیلت می‌بخشد، پایگاه و قدر معانی را بالا برده و آتش آن را بر می‌افروزد، و نیروی آن را در تحریک جانها دو چندان می‌کند و دلها را به سوی آن معانی جلب می‌کند، و از اعماق دل بر آن معانی رقّت و شور و عشق برمی‌خیزد، طبایع را وادار می‌کند که بدان مهر ورزند.»

۱) اگر مدح باشد باشکوهتر و باجلالتر و در دلها شریفتر و بزرگتر و در جلب قلوب (۱). العقد الفرید، ج ۳، ص ۳.

(۲). بسیاری از محقّقین از جمله محمد رشید رضا در: تفسیر المنار، ج ۱، ص ۱۶۷، به نکته فوق الذکر اشاره داشته اند.

(۳). اسرار البلاغه، ص ۱۶.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۴

بانشاطتر بوده و زودتر انس می‌بخشد، و بهتر شادی می‌آورد، و آنکه را مدح شده بهتر تحت تاثیر و غلبه درمی‌آورد، و یاری ممدوح را به سوی ممدوح بیشتر جلب می‌کند و موجب هدایا و انگیزه مواهب گرانبها می‌شود و در زبانها بیشتر می‌گردد و گفته می‌شود و سزاوارترین چیز در آویزش دلها است.

۲) و اگر هجا و ذم باشد برخورد آن دردناکتر و داغ آن سوزناکتر و تأثیرش سخت‌تر و تیزی‌اش بیشتر می‌شود.

۳) و چون به منظور و برهان و استدلال گفته شود دلیلش روشن‌تر و چیرگی‌اش بیشتر و بیانش مؤثّرتر است.

۴) و اگر برای بالیدن و افتخار باشد میدانش گسترده‌تر و شرافتش بیشتر و بیانش استوارتر می‌شود.

۵) و چنانچه برای اعتذار آورده شود به زودی قبول مخاطب را بر می‌انگیزد و دلش را می‌رباید و در برطرف کردن کینه‌ها مؤثّرتر و در فرو نشاندن خشم کارگرتر است. عقده‌های پیمانها را بهتر می‌گشاید و در حسن بازگشت و پشیمانی، انگیزش بیشتر دارد.

۶) و اگر به منظور اندرز باشد، دل را شفابخش‌تر و برای اندیشیدن آماده‌ترین وسیله و در بیدار ساختن و آگاهاندن رساترین ابزار است. در بر کنار کردن پرده گمراهی و بینائی بخشیدن به فرجام کارها و بهبود بخشیدن بیماران و سیراب ساختن تشنه کامان شایسته‌ترین وسیله است.» «۱»

جرجانی پس از اشاره به این نکته که: تنها فنی که قابلیت آن را دارد که میان دو چیز جدا و متفاوت مشابهتی ایجاد نماید و هر دو را در یک رتبه قرار دهد، فن «تمثیل» است می‌گوید:

«آیا دیگر در این که رام کردن و تألیف دو چیز متباین نقش افسون و سحر را بازی (۱). اسرار البلاغه، ص ۶۴.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۵

می کند تردیدی داری، که چگونه خاور و باختر را جمع کند ... در میان جمادات زندگی را نشان می‌دهد و سازش اضداد را نمایش می‌دهد، مرگ و زندگی را یکجا در برابر می‌آورد، آب و آتش را جمع می کند ... و گوئی دست صنعتگری در آن تصرف کرده و آن را بر نهایت ابداع رسانده است، برای تو عدم را وجود و وجود را عدم قلمداد می کند، مرده را زنده و و زنده را مرده معرفی می کند.» «۱»

امّا در کنار تمامی ویژگیها و مشخصاتی که محقّقین برای «تمثیل» و نقش شایان آن یاد نموده اند می‌توان به یکی از ویژگیهای حائز اهمیّت آن اشاره نمود و آن عبارت از این است که تمثیلات به تنهایی، تمامی روشهای گفتاری و اسلوبهای تعبیر را شامل می‌شود، با این تفاوت که نسبت به تمامی آنها کوتاهتر، موجزتر و در بیان مقصود رساتر است، و همین امر است که سبب می گردد تا تمثیل را از نقش ممتاز و منحصر به فردی برخوردار نماید. «۲»

از سوی دیگر، قدرت ارائه تمثیلهای مناسب، نشانه عظمت اندیشه، وسعت فکر و روح زاینده و خلّاق است و معمولا کسانی از این قدرت برخوردارند که دارای این ویژگیها هستند. عارفان بلند پایه و اندیشمندان بزرگ برای تفهیم حقایق معنوی و نزدیک کردن معانی لطیف روحانی به ذهن بشر، از تمثیل بهره وافر برده‌اند. «۳»

بدین ترتیب، به خوبی می‌توان دریافت که چرا اکثر انبیاء در روشهای تبلیغی خود از ابزار مؤثّر و کارآمد «تمثیل» فراوان بهره جسته‌اند، و بسیاری از پند و اندرزهای اخلاقی و تربیتی خود را با زبانی ساده و در قالب تمثیلاتی گویا و شیوا به امّتهای خویش ابلاغ نموده‌اند و از این راه آنها را با حقایق غیبی و معنوی آشنا نموده‌اند.

اساسا قرآن کریم، رسالت پیامبران الهی را ملازم با ارائه تمثیل دانسته، و اشاره (۱). همان، ص ۷۴ تا ۷۷، با تلخیص.

(۲). بنگرید به: الأمثال فی القرآن الکریم، محمّد جابر فیاض، ص ۹۲.

(۳). آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت، ج ۲، ص ۲۵۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۶

می دارد که خداوند، هیچ قومی را به هلاکت نرسانده مگر آنکه رسولان الهی را در میان ایشان مبعوث نموده و آنها را با مثالهای الهامبخش به پیروی از طریق هدایت فرا خوانده است. لیکن آنها بدین حکمتها و اندرزها وقعی ننهاده و سرانجام، نیز در چنگال عذاب الهی گرفتار آمدند.

وَ کُلًّا ضَرَبْنا لَهُ الْأَمْثالَ وَ کُلًّا تَبَّرْنا تَتْبِیراً «۱» «و برای هر یک از آنها مثلها زدیم و (چون سودی نداد) هر یک از آنها را درهم شکستیم و هلاک کردیم.»

آری، بخش قابل توجّهی از کتب آسمانی و شرایع الهی را تمثیلات نغز و الهامبخشی تشکیل می‌دهد که بر زبان انبیاء و اولیاء الهی جاری گشته و بسیاری از آنها تا به امروز چونان جواهرهای شاهوار بر پیکر شاهد روزگار می‌درخشد و روحهای لطیف و حساس را همچون نسیمی روح پرور می‌نوازد.

تورات درباره حضرت سلیمان چنین می گوید:

«خدا به حضرت سلیمان فهم و حکمت بی‌نظیری بخشید و بصیرت او بی‌حد و حصر بود ...

سه هزار مثل گفت و هزار و پنج سرود نوشت.» «۲»

از مجموع ۳۹ کتاب عهد قدیم (تورات) یک کتاب آن به نام «کتاب امثال» نام گرفته که در بردارنده تمثیلات و حکمتهای اخلاقی و مذهبی فراوانی است، و گفته شده بیشتر قسمتهای آن را حضرت سلیمان خود به رشته تحریر آورده است.

بخش عمده ای از این کتاب از کارهای شخص دانا و حکیم سخن می گوید و آن را با کارهای شخص نادان و احمق مقایسه می کند، و اغلب مثالهای آن با بهره گیری از مقایسه، واقعیّتهای زندگی روزانه را جلوه گر می‌سازد، «۳» و این کتاب را بدون شک

باید زبده افکار و منتخب امثال امّتهای پیشین دانست. (۱). فرقان/ ۳۹.

(۲). تورات، سفر اوّل پادشاهان. فصل ۴، عبارتهای ۲۹- ۳۳.

(۳). بنگرید به: تورات، مقدّمه کتاب امثال، ص ۶۰۰.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۷

کتاب امثال چنین آغاز می‌شود:

«مثلهای سلیمان، پادشاه اسرائیل که پسر داوود بود: این مثلها به شما کمک خواهند کرد تا حکمت و ادب را بیاموزید و بتوانید معنی سخنان پر مغز را درک کنید. آنها به شما یاد خواهند داد چگونه رفتار عاقلانه داشته باشید و با صداقت و عدالت و انصاف عمل کنید. این مثلها به جاهلان حکمت می بخشند و به جوانان فهم و بصیرت. با شنیدن و درک این مثلها حتی دانایان داناتر می‌شوند و دانشمندان چاره اندیشی کسب می‌کنند تا بتوانند معانی گفتار پیچیده حکیمان را بفهمند.» «۱»

همچنین در عهد جدید (انجیل) تمثیلات بسیاری از حضرت مسیح علیه السّلام نقل گردیده است، به گونه‌ای که می‌توان عمده تعلیمات آن حضرت را تمثیلات نغز و حکایات دلپذیری دانست که در بر دارنده دستورات اخلاقی و تربیتی فراوانی است.

عیسی علیه السّلام کلام خود را بیش از همه انبیاء بنی اسرائیل به تمثیلات زینت بخشید، تا جائی که او را از نظر ادبی، بزرگترین استاد فن تمثیل سرائی شناخته‌اند. تمثیلات عیسی علیه السّلام در عالم ادب لطیف‌ترین اثری است که در انجیل باقی مانده و محقّقین فن، از مسیحیان متعصّب گرفته تا منتقدین بی‌طرف، همه بر کمال لطافت آن اذعان دارند و پیرامون آنها تحقیق‌ها کرده و شرحها نوشته‌اند. «۲»

در انجیل متّی، پس از اشاره به مثالهای متعددی که مسیح علیه السّلام برای شاگردان خود ارائه داشته آمده است:

«عیسی برای بیان مقصود خود همیشه از این نوع امثال و حکایات استفاده می‌کرد و این چیزی بود که انبیاء نیز پیشگوئی کرده بودند. پس هرگاه برای مردم سخن می‌گفت مثلی نیز می‌آورد زیرا در کتاب آسمانی پیشگوئی شده بود که: «من با مثل و حکایت سخن خواهم گفت و اسراری را بیان خواهم نمود که از آفرینش دنیا تا حال پوشیده مانده است.» «۳» (۱). تورات، کتاب امثال، فصل ۱. عبارتهای ۱ تا ۶.

(۲). امثال قرآن، علی‌اصغر حکمت، ص ۱۱۲ و ۱۱۳.

(۳). انجیل متّی. فصل ۱۳. عبارتهای ۳۴ و ۳۵.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۸

و در انجیل مرقس آمده است:

«او پیام خدا را تا آنجا که مردم می‌توانستند بفهمند به صورت داستان و مثل برای ایشان بیان می‌فرمود. در واقع عیسی همیشه بصورت داستان و مثل به مردم تعلیم می‌داد. ولی وقتی با شاگردانش تنها می‌شد معنی تمام آنها را به ایشان می‌گفت.» «۱»

بسیاری از مواعظ و تمثیلات مسیح علیه السّلام نیز در روایات اسلامی منعکس گردیده که در بردارنده حکمت‌ها و اندرزها و دستورات اخلاقی سودمندی است و هر کدام همچون ستاره‌هائی در آسمان ادب می‌درخشند و بر رهروان طریق هدایت پرتوافشانی می‌کنند، که در اینجا به نمونه هائی چند از تمثیلات نغز آن حضرت اشاره می کنیم. «۲»

* به حق شما را می‌گویم، همانگونه که اگر مرکبی را سوار نشوند و ریاضت و تمرین ندهند و بکار نگیرند سرکش و بد خلق می‌شود، همچنین هر گاه دلها به یاد مرگ نرم نشوند و رنج مداومت بر عبادت را نکشند سخت و سفت می‌شوند. «۳»

* چه سود دهد خانه تاریک را که چراغی بر بامش نهند و درونش پر هراس و تاریک باشد همچنین شما به نور علمی که در دهان دارید بهره مند نشوید در صورتی که درون شما از آن هراسناک و بی‌بهره است. «۳»

* به حق شما را می گویم، همچنان که دریا از این که کشتی در آن غرق شود کاستی نگیرد و هیچ زیانی بدان نرسد همچنین از نافرمانیهای شما هیچ کاستی و زیانی به خدا نرسد بلکه زیانش به خود شما برسد. «۳»

* به حق شما را می گویم، هر که در نهری وارد شود هر چه بکوشد که جامه‌اش تر نشود نخواهد توانست همچنین است کسی که دنیا را دوست بدارد، از خطاها و گناهان رهایی (۱). انجیل مرقس. فصل ۱۳. عبارتهای ۳۱ و ۳۲.

(۲). نمونه‌هایی از مواعظ و تمثیلات حضرت مسیح علیه السّلام در کتاب تحف العقول ص ۵۳۵ تا ۵۵۲ و بحار الانوار، ج ۱۴. ص ۳۰۴ تا ۳۳۳ گردآوری شده است.

(۳). تحف العقول، ص ۵۳۶ تا ۵۵۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۹

نمی یابد. «۱»

* به حق شما را می گویم، همانطور که زدودن زنگارها شمشیر را صیقل می‌بخشد، همچنین حکمت، دلها را پاک و خرّم نماید. حکمت در دل مرد حکیم چون آب است در زمین مرده، دلش را زنده کند چنانکه آب، زمین مرده را زنده کند. «۱»

* به حق شما را می گویم، به دوش کشیدن سنگ از کوهها بهتر است از این که سخن خود را بر کسی عرضه داری که آن را نمی‌فهمد، مثل کسی که سنگ را در آب نهد تا نرم شود یا مثل کسی که برای مرده‌ها خوراک تهیه کند. «۱»

* آن حضرت به پیروان خود فرمود: اگر یکی از شما به برادرش گذر کرد و دید جامه‌اش از عورتش به کنار رفته، او را بیشتر عریان کند یا جامه را بر او برگرداند؟ گفتند جامه را بر او برگردانیم. فرمود: نه بلکه شما او را عریانتر کنید! آنها دانستند که وی مثلی برای آنها زده و گفتند: یا روح اللّه این چگونه است؟ فرمود: این مثل یکی از شماهاست، که بر عیب برادرش مطّلع شود و آن را نپوشاند. «۱»

همچنین در سخنان پیامبر گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السّلام تمثیلات نغزی بکار رفته است که از دیرباز مورد توجّه محقّقین و علمای اسلامی قرار گرفته و کتب مستقلی نیز در این باب به زیور طبع آراسته گردیده که می‌تواند برای مشتاقان به حکمتها و مواعظ اخلاقی بسیار سودمند و راهگشا باشد. «۵» (۱). همان مأخذ و صفحات.

(۵). پاره‌ای از این کتب عبارتند از: الجامع الصغیر، عبد الرحمن سیوطی جلد ۲، امثال النبی عبد الرحمن بن خلّاد رامهرمزی. کتاب الامثال (امثال الرسول)، عبد الله بن محمد بن جعفر، الامثال السائرة التی رویت عن النبی و غیره: محمد بن مودود حرّانی. المجازات النبویة، محمد بن طاهر الشریف الرضی. الامثال و الحکم المستخرجة من نهج البلاغه، محمد غروی. امثال و حکم الامام رضا علیه السّلام، محمد غروی.

تمثیلات قرآن، ص: ۳۰

«فصل ۳» «فواید مثال»

اشاره

محقّقین برای «مثل» که همواره به عنوان ابزاری مؤثّر و کارآمد در مباحث مختلف علمی و تربیتی و اجتماعی و اخلاقی، نقش آفرین بوده است، فواید و ثمرات بسیاری را یادآور شده‌اند که در اینجا به معدودی از آنها اشاره می‌داریم:

۱- آشکار نمودن روحیات و تجربیات اقوام

امثـال و تعبیرات و اصـطلاحات رایـج در میان هر قوم و ملّت یکی از ارکان مهّم زبان و آداب آن قوم و نموداری از ذوق و قریحه و صفـات روحی و اخلاـقی و افکـار و تصورات و رسوم و عـادات آن ملّت است. این امثـال در طی هزاران سال در میان اقوام مختلف جهان شـکفته و نشـر یافته و در هر کشور بر حسب اختصاصات قومی و فرهنگی و آداب و سـنن و مذهب و حتّی وضع جغرافیایی و سیاسی آن کشور ویژگیهای خاصی پیدا کرده‌اند.

اغلب امثـال در لبـاس اسـتعاره یا کنایه و یا در قالب کلامی موزون و دلنشـین بیان شده‌انـد و حاوی انـدیشه‌ای عمیق و سودمنـد و یا انتقادی شدید و طنزآمیز از رفتار و

تمثیلات قرآن، ص: ۳۱

گفتـار آدمیـان و نابسامانیهـای اخلاـقی و وضع غلـط جامعه هسـتند. این امثال را در روزگاران گذشـته، مردمانی با ذوق و حساس و شوخ طبع و نکته سـنج و علاقمند به تربیت و هدایت خلق ساخته‌اند. مردمی که به سبب عشق به حقیقت و راستی، از رواج ریاکاری یا فساد اخلاقی در جامعه سخت متأثّر شده و برای فرونشاندن خشم خود و ابراز نفرت نسبت به برخی نابسامانیها یا نجات گمراهان و ستمدیـدگان و بیداری و تنّبه همنوعان، آنچه در دل داشـته‌اند در قالب عباراتی کوتاه و پرمعنی به نام «مثل» ریخته و از طریق هزل و شوخی یا انتقاد و طعن و تمسـخر سعی کرده‌اند که ما را در راه زندگی بیدار و هوشیار کنند و به ما بیاموزند که وظیفه ما در اجتماع چیست؟ «۱» لـذا از جمله منـابع مهمّی که می‌توانـد برای جامعه شـناسان و کسانی که سـیر تحوّلات اجتماعی یک جامعه را بررسـی می‌کننـد، بسـیار راهگشا و مفیـد باشـد، تمثیلات رایـج در میان آنها است، چرا که مثالها از کنه یک جامعه، و از نهاد تمامی طبقات مردم سرچشـمه می‌گیرد، و حالات گوناگون و آداب و رسوم آنها و نوع نگاه آنها به زنـدگی و فراز و نشـیبهای آنها در بستر تاریخ را به خوبی به تصویر می‌کشد.

شایـد بتوان گفت در میـان محقّقین، احمـد امین از جمله کسـانی است که جامعترین و مفصّل‌ترین مباحث را در این خصوص، ایراد داشته است.

وی می‌گوید:

«مثالهای هر جامعه‌ای، منبع بسـیار مهمّی برای مورّخین و دانشـمندان و محقّقین علوم تربیتی و علوم اجتماعی بشـمار می‌رود، چرا که از این طریق می‌توان به بسـیاری از روحیـات و عـادات و اخلاـق یـک جـامعه و نوع نگرش آنهـا به زنـدگی پی برد، زیرا مثالها غالبا زاییده محیطی هستند که از آن سرچشمه گرفته‌اند.» «۲»

او مثالها را از جنبه آشکار ساختن زبان و فرهنگ یک قوم بر شعر برتری بخشیده و (۱). دو هزار مثل فارسی، مقدّمه.

(۲). قاموس العادات، ص ۶۱. به نقل از: الامثال فی القرآن الکریم. محمد جابر فیاض، ص ۸۹.

تمثیلات قرآن، ص: ۳۲

می‌گوید:

«مثـال گاه از طبقه فرهیخته یک جامعه سرچشـمه می‌گیرد و لـذا در سـطحی عالی و ممتاز قرار دارد، و گاه از میان عموم مردم، ولی شعر چنین ویژگی را ندارد، چرا که شـعر تنها از طبقه ادبا و شعرا سرچشمه می‌گیرد و آنان نیز غالبا از فرهیختگان جامعه خود بشمار می‌روند، و اینان اگر از ارائه معانی ژرف و متعالی ناتوان باشـند، امّا هیچگاه از الفاظ موزون و صـیقل یافته غفلت نمی‌کنند و به این خاطر است که برخی از محقّقین از مثالها به عنوان «صـدای ملت» یا «طنین مردم» یاد کرده‌اند. «۱» و به همین دلیل است که مثالها از جنبه آشکار ساختن زبان یک جامعه بر شعر رجحان و برتری دارد.» «۲»

و جمعی از محقّقین نیز در این موضوع، از وی تبعیّت نموده و گفته‌اند:

«همانا مثالها بهترین وسیله برای شناخت فرهنگ و عادات جوامع است.» «۳»

و یا مثالها را «ابزاری برای سنجش اعتلای یک جامعه» و یا آن را «زبان روحیات و خلقیات جوامع» خوانده‌اند. «۴»

و دیگری گفته است:

«بررسی مثالها از ضروری‌ترین و سودمندترین امور است، چرا که مثالها گویاترین مظاهر و بهترین وسیله برای کنکاش در حیات جوامع بشمار می‌روند.» «۵»

همچنین یکی از محقّقین ایرانی در مباحث سودمند و قابل استفاده‌ای که درباره مثل و فواید آن ایراد داشته می گوید: (۱). دانشمند فرانسوی «آبه دوسن پیر» ضمن توصیف ملیحی درباره «مثل» می گوید: «مثل آوازی است که از تجربه منعکس شده و به عبارت کوتاهتر مثل صدای تجربه است.» و «سروانتس» شاعر معروف اسپانیولی می گوید: «مثل جمله کوتاهی است که از تجربه دراز تولّد یافته و می‌یابد.» و «لرد روسل» دانشمند انگلیسی می گوید: «مثل زاده فکر یک جمع و نادره گویی یک فرد است.» مجلّه یغما، سال دوم، شماره ۲ و ۳ به نقل از: لغت نامه دهخدا، ج ۱۲ ص ۱۷۸۸۸ (ذیل واژه مثل).

(۲). فجر الاسلام، ص ۱۶ به نقل از: الامثال فی القرآن الکریم. محمد جابر فیاض. ص ۸۹.

(۳). الحکم و الامثال، مقدّمه. به نقل از همان مأخذ و صفحه.

(۴). تاریخ الادب العربی فی العصر الجاهلی. ص ۸۸ به نقل از همان مأخذ و صفحه.

(۵). الامثال العامیه فی نجد، مقدّمه. به نقل از همان مأخذ. ص ۹۰.

تمثیلات قرآن، ص: ۳۳

«مثل یک شعبه مهمّ از ادبیات هر زبان و نماینده ذوق فطری، قریحه ادبی، افکار، عادات، اخلاق و احساسات اهل آن زبان است، وقتی که امثال جاریه بین یک ملت را به دقّت مطالعه و در نکات و دقائق آن تأمّل کنید، طوری بر طرز زندگی اجتماعی و انفرادی، درجه تربیت و تمدّن، پایه ترقّی و تنزّل، رسوم و عقاید، احساسات و تصوّرات آن ملت مطّلع می‌شوید که گوئی با افراد طبقات مختلفه آن، شریک زندگی و رفیق شب و روز بوده‌اید.» «۱»

به این ترتیب می‌توان گفت: مثالهای رایج در میان هر جامعه‌ای خلاصه تجربیات و چکیده فرهنگ آنها است و همچون آینه‌ای تمام نما، انعکاس دهنده ویژگیها و روحیات و افکار و سایر مظاهر اجتماعی یک جامعه است، و از جهت دیگر مثالها را می‌توان از مهمترین ابزارها در جهت حفظ و صیانت حکمتها و مواعظ و دستورات اخلاقی یک جامعه و انتقال دهنده آنها از نسلی به نسل دیگر قلمداد نمود.

۲- حسّی نمودن مسائل عقلی

از آنجا که انس انسان بیشتر با محسوسات است و حقایق پیچیده عقلی از دسترس افکار نسبتا دورتر است، مثالهای حسّی آنها را از فاصله دور دست نزدیک می‌آورد و در آستانه حس قرار می‌دهد، و درک آن را دلچسب و شیرین و اطمینان بخش می‌سازد. «۲»

خاصیت «مثل» این است که معارف معقول و بلند را به سطح مطالب متخیّل و محسوس تنزّل می‌دهد تا در سطح فهم همگان قرار گیرد. «مثل» همانند ریسمانی است که از اوج معرفتهای والا- به سطح افهام توده مردم آویخته می‌شود تا آنان که توان ادراک معارف بلند را در قالب ممثّل ندارند، به مثل تمسّک جسته و در حدّ خود بالا روند، و مثل را در سطح مناسب خویش ادراک کنند. انسان هر چه ساده‌اندیش‌تر باشد، نیازش به مثل بیشتر است و به هر میزان با معارف عمیق انس بیشتری پیدا کند نیازش به مثل کمتر می‌شود. «۳» (۱). داستان نامه بهمنیاری، مقدّمه، ص «ز».

(۲). تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۷۳.

(۳). تفسیر تسنیم، ج ۲، ص ۳۲۶ و ۳۲۷.

تمثیلات قرآن، ص: ۳۴

جرجانی درباره علاقه وافر مردم به «مثال» و نقش بسزای آن در تبیین حقایق می گوید:

«نخستین و روشن‌ترین این علل آن است که انس و علاقه دلها بر این است که از یک چیز پوشیده و نهان به یک چیز روشن و آشکار برسند، و از پس کنایه به تصریح دست یابند و انسان دوست دارد وقتی یک چیزی به وی یاد می‌دهی برایش چیزی بگویی که آن را بهتر دریابد و در شناسائی آن اطمینان و استواری کسب کند. مثل اینکه شخصی را از امور عقلی به امور محسوس منتقل کنی و از آنچه به وسیله اندیشه دریافته می‌شوند بکشانی به چیزی که ضرورتا از روی طبیعت آن را می‌داند، چرا که دانشی که از راه حواس بدست می‌آید یا آنچه از طریق طبع آدمی در حد ضرورت حاصل می‌شود بر آن دانشی که از راه دقّت و تفکّر حاصل می‌شود از حیث نیرومندی و استواری ترجیح دارد. چنانکه گفته‌اند:

«لیس الخبر کالمعاینه»: «شنیدن کی بود مانند دیدن» ... و معلوم است که دانش، نخست از راه حواس و طبیعت وارد جان آدمی می‌شود و آنگاه از راه اندیشه و فکر. و در این صورت اوست که با جان ما و ذهن ما نزدیکی و خویشی محسوس‌تر و پیمان و تضمین نیرومندتر دارد و در دوستی و مصاحبت خاطر ما تقدم و احترام استوارتری را داراست و چون از یک چیز محسوس به چیزی که عقل آن را دریابد مثل آوری، حکم کسی را داری که از غریب بیگانه به آشنا و از یار تازه به دوستی دیرین پناه می‌برد و در این حالت تو آنگاه که شاعر یا غیر شاعری یک معنی را بدون مثل برای تو القاء کند و پس از آن مثل مربوط بدان را بیاورد، حکم کسی را داری که چیزی از پشت پرده برایش نشان داده و معرفی شود، آنگاه پرده آن برداشته و گفته شود: ببین آنکه گفتم همین است، آن را آنچنان که وصف کرده‌ام تماشا کن.» «۱»

زمخشری نیز به این ویژگی ممتاز مثال اشاره داشته و می گوید: (۱). اسرار البلاغه، ص ۶۸.

تمثیلات قرآن، ص: ۳۵

«در نزد عرب مثال زدن، و تکلّم علما به امثال و نظایر، شأنی رفیع دارد، چرا که مثال پرده از روی معانی مخفی برمی‌دارد، و نکات تاریک را روشن می کند، تا به حدّی که امر مخیّل به نظر چون محقّق می‌رسد و شیء متوهّم در محل متیقّن قرار می گیرد، و غایب مانند شاهد جلوه گر می‌شود. و به همین دلیل در کتاب قرآن مبین، و در سایر کتب الهی، خداوند امثال بسیار ایراد کرده است و در کلام رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سایر انبیاء و حکما امثال بسیاری وجود دارد که یکی از سوره‌های انجیل «سوره امثال» «۱» پاست.» «۲»

و صاحب تفسیر المنار، هم در این باره می‌نویسد:

«تمثیل تأثیر به سزائی در نفس آدمی دارد، چرا که معانی کلّی که ذهن با آنها مواجه می‌شود مجمل و مبهم بوده و برای ذهن احاطه بدانها و فهم حقایق آنها دشوار است، امّا بوسیله «مثل» می‌توان مجملات آن را تفصیل بخشید و امور مبهم را آشکار ساخت. لذا مثال، مقیاس و معیار بلاغت و چراغ پرفروغ هدایت است.» «۳»

چنانچه بخواهیم، برای نقش مهمّ تمثیل در آشکار ساختن حقایق، تمثیلی آورده باشیم، مناسب است که «مثال» را به چراغی مثال زنیم، همانگونه که نقل شده: از عربی بیابانگرد درباره مثال و نقش آن سؤال شد. وی گفت: «الأمثال مصابیح الأقوال». «مثالها چراغهای سخن هستند! «۴» (۱). مقصود از «سوره امثال» در انجیل، اشاره به کمال امتیاز آن است، نه آنکه بابی مشخص و سوره‌ای مستقل به نام امثال در انجیل آمده باشد، یا آنکه آن را با کتاب «امثال سلیمان» خلط کرده‌اند. امثال قرآن، علی اصغر حکمت، ص ۱۱۳.

(۲). تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۷۲- و مشابه همین سخن را فخر رازی در تفسیر خود: التفسیر الکبیر ج ۲ ص ۸۰ آورده است.

(۳). تفسیر المنار، ج ۱، ص ۲۳۷.

(۴). تحفهٔ الاخبار، مقدّمه به نقل از: الامثال فی القرآن الکریم، محمد جابر فیاض، ص ۸۸.

تمثیلات قرآن، ص: ۳۶

۳- نزدیک کردن راه و تنزّل معارف بلند

گاه می‌شود که برای اثبات یک مسئله عمیق منطقی و عقلانی باید انسان به استدلالات مختلفی متوسّل گردد که باز هم ابهام اطراف آن را گرفته است، ولی ذکر یک مثال روشن و کاملاً هماهنگ با مقصود، چنان راه را نزدیک می‌سازد که تأثیر استدلالها را افزایش می‌دهد و از ضرورت استدلالات متعدد می کاهد.

بسیاری از مباحث علمی در شکل اصیلش تنها برای خواص قابل فهم است و توده مردم استفاده چندانی از آن نمی‌برند، ولی هنگامی که با مثال آمیخته و به این وسیله قابل فهم گردد مردم در هر حدّ و پایه‌ای از علم و دانش باشند از آن بهره می گیرند.

بنابراین مثالها به عنوان یک وسیله تعمیم علم و فرهنگ کاربرد غیر قابل انکاری دارند. «۱»

مثل از یک سو معارف را تنزّل می‌دهد و از سوی دیگر اندیشه را بالا می‌برد و اگر مطلبی در سطح فکر مخاطب قرار گرفت قابل ادراک او می‌شود. مانند آنکه برای آشنائی با نسبت روح به بدن، آن را به رابطه ناخدای کشتی با کشتی یا ارتباط زمامدار با جامعه مثل می‌زنند و می گویند: «الروح فی البدن کالسلطان فی المدینهٔ و کالرّبان فی السفینهٔ.» «۲»

۴- تأثیرگذاری بر مخاطب

تمثیل را می‌توان یکی از بهترین روشهای بلاغی دانست که بیشترین تأثیر را در نفوس دارد. «۳» تمثیل، ترسیم خیال است، که در وهم حالت تجسّد پیدا می کند و شنونده یا بیننده را چنان تحت تأثیر قرار می‌دهد که گمان می کند شخصا در معرکه حضور دارد و حوادث را از نزدیک مشاهده می کند. گاهی قدرت ترسیم به قدری بالاست که شنونده یا بیننده گمان می‌برد خود قهرمان معرکه است. «۴» (۱). تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۷۳.

(۲). تفسیر تسنیم، ج ۲ ص ۵۲۵.

(۳). تفسیر المنار، ج ۱ ص ۱۶۷.

(۴). علوم قرآنی، محمد هادی معرفت، ص ۳۰۸.

تمثیلات قرآن، ص: ۳۷

فخر رازی می گوید:

«مثالها آنچنان تأثیری در دلها می گذارند، که توصیف خود شیء نمی‌تواند آن تأثیر را داشته باشد، چرا که هدف از مثل، تشبیه امور مخفی به آشکار و غایب به حاضر است، و مثال حقیقت یک امر را بهتر می‌نمایاند و حس را با عقل منطبق می‌نماید، و این نهایت وضوح و آشکار نمودن است. از این رو دیده می‌شود هنگامی که از ایمان بدون ایراد مثالی صحبت می‌شود، همانند وقتی که آن را در مثل به نور تشبیه می کنند، در دل تأثیر نمی گذارد، و هنگامی که از بدی کفر صحبت می‌شود زشتی آن را به اندازه زمانی که آن را به ظلمت تشبیه کنند در عقلها پدیدار نمی‌گردد و هنگامی که از ضعف و سستی چیزی خبر داده می‌شود و آنگاه آن را به تار عنکبوت تشبیه می کنند بسیار گویاتر از آن خبری است که بدون مثل یاد شود.» «۱»

حتّی برخی از محقّقین بکار بردن کلمه «ضرب» در مورد مثال (و استفاده از تعبیر:

ضرب المثل) را به دلیل تأثیر پر نفوذی دانسته‌اند که تمثیلات بر روح و روان آدمی بر جای می گذارد.

یکی از محقّقین در این باره می گوید:

«کلمه «ضرب» در مورد مثل، به معنی ایقاع و بیان است و این کلمه را برای زدن مثل از آنجا گرفته‌اند که تأثیر نفسانی و انفعال و هیجانی که از آن در خاطر حاصل می‌شود مثل آن است که در گوش شنونده سخن را بکوبند، چنانکه اثر آن در قلب وی نفوذ کند و به اعماق روح او درون گردد.» «۲»

علّامه طباطبائی نیز در توضیح معنای «ضرب المثل» می‌فرمایند:

«ضرب المثل را هم که ضرب المثل می گویند از همین باب است، چه در ضرب المثل نیز ممثّل بوسیله مثل تثبیت و نصب العین می‌شود، و وضعش روشن می گردد، و در این موارد استعمال، در حقیقت ملزوم اطلاق شده و از آن لازم اراده شده است، چه ضرب (زدن) که (۱). تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۲۹۳.

(۲). امثال القرآن، علی‌اصغر حکمت، ص ۴۸.

تمثیلات قرآن، ص: ۳۸

عبارت از گذاشتن چیزی روی چیز دیگری است به فشار و قوت، عادهٔ خالی از تثبیت آن در دیگری نیست. مثلا وقتی چکش را به روی میخ می کوبیم میخ را در محل تثبیت و پابرجا می کنیم، و وقتی حیوانی را می‌زنیم، درد و ناراحتی را در جسم او وارد می‌سازیم، در همه این موارد ملزوم که همان ضرب است اطلاق شده و لازم که تثبیت است اراده شده است.» «۱»

همچنین «جفاجی» (متوفای ۴۶۶ ه) می گوید:

«علّت تسمیه مثل آن است که همواره- چون شاخص و علامتی- در ذهن انسان باقی می‌ماند و آدمی بدان تأسّی جسته و از آن پند می گیرد، یا باعث ترس یا امید وی می گردد.» «۲»

لذا با توجّه به نقش کارآمد تمثیل، می‌توان از آن به منزله یک روش تربیتی مناسب در جهت سوق دادن افراد به ارزشهای انسانی و مکارم اخلاقی بهره جست، «۳» و گاه تأثیری که یک تمثیل مناسب و بجا در نفس آدمی بجا می گذارد، مواعظ عادی و اندرزهای اخلاقی صرف، نمی‌تواند چنان نقشی را ایفا نماید.

به گفته جرجانی: اگر خواسته باشی در این فن گرامی پر ارج، تأثیر، تمثیل را ملاحظه کنی تعابیر ذیل را با هم رویاروئی کرده و آنگاه آنها را با یکدیگر بسنج: «۴» ۱) این سخن را که می گوید:

«انّ الذی یعظ و لا یتعظ، یضّر بنفسه من حیث ینفع غیره.»

یعنی: آن که پند می‌دهد و خود پند نمی‌پذیرد از همان جایی که به دیگری سود می‌رساند خویشتن را زیان می‌رساند.

آنگاه آن را با این مثل پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مقایسه کن که فرمود: (۱). تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۵۱۷.

(۲). البرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۱۸.

(۳). بنگرید به: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ص ۴۶.

(۴). اسرار البلاغه، ص ۶۷.

تمثیلات قرآن، ص: ۳۹

«مثل الذی یعلم الخیر و لا یعمل به؛ مثل السراج الذی یضییء للناس و یحرق نفسه.»

و به روایتی:

«مثل الفتیلهٔ تضییء للناس و تحرق نفسها.»

یعنی: مثل آن که خوبی را می‌داند و آن را به کار نمی‌بندد، مثل چراغی است که مردم را روشنی داده و خود را می‌سوزاند. یا مانند فتیله‌ای است که به مردم روشنائی داده و خود را می‌سوزاند.

۲) وقتی کسی را موعظه کرده و می گویی:

«انک لا تجزی علی السیئهٔ حسنهٔ فلا تغر نفسک.»

تو در برابر کار بد پاداش نیک نمی‌بینی پس خود را فریب مده.

این سخن را با این مثل مقایسه کن:

«انک لا تجنی من الشوک العنب و انما تحصد ما تزرع» یعنی: از خار انگور نمی‌چینی و فقط کشته خویش می‌دروی.

۳) و یا وقتی می گویی:

«لا تکلّم الجاهل بما لا یعرفه» با نادان در چیزی که نمی‌داند سخن مگو.

مفهوم همین سخن را با این مثل مقایسه کن:

«لا تنثر الدّر قدام الحنازیر» گوهر پیش پای خوک مریز.

یا با این مثل:

«لا تجعل الدّر فی افواه الکلاب.»

در دهان سگان گوهر مریز.

تمثیلات قرآن، ص: ۴۰

۴) یا این عبارت را که می گویند:

«الدنیا لا تدوم و لا تبقی» دنیا پایدار و برقرار نیست.

با این تعبیر مقایسه کن:

«هی ظل زائل و عاریهٔ تسترد و ودیعهٔ تسترجع» دنیا سایه‌ای است ناپایدار و عاریه‌ای پس دادنی و امانتی قابل استرداد است.

یا با این سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مقایسه کن که فرمود:

«من فی الدنیا ضیف و ما فی یدیه عاریهٔ و الضیف مرتحل و العاریهٔ مؤدّاهٔ» هر که در دنیا است حکم مهمان را دارد و آنچه به دست اوست عاریه‌ای بیش نیست، مهمان سرانجام خواهد رفت و عاریه هم پس داده خواهد شد.

۵- از تلخی پند کاستن (پند در پرده کنایه)

انسانها عموما از تذکّر و نصیحت مستقیم گریزان هستند و حتّی گاه در برابر آن جبهه آرائی می کنند. قرآن کریم از روی بر تافتن انسانهائی که آه گرم انبیاء در آهن سرد آنها کارساز نبود، یاد کرده و از جمله از قول حضرت صالح علیه السّلام نقل نموده است که:

وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَ لكِنْ لا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ «۱» «همانا من شما را نصیحت نمودم، ولی (چه سود که) شما خیر خواهان را دوست ندارید.»

ولی آنچه می‌تواند از تلخی پند و اندرزهای مستقیم بکاهد، و سبب گردد تا مواعظ و دستورات اخلاقی با لعابی شیرین، دلپذیر کام روح و جان آدمی قرار گیرد، ارائه آنها در قالب «تمثیل» و «حکایت» است.

در آنجا که نمی‌توان مستقیم حرف زد، و در آنجا که ظرفیّت یا حساسّیت مخاطب و (۱). اعراف/ ۷۹.

تمثیلات قرآن، ص: ۴۱

شرایط زمان و مکان اجازه نمی‌دهد که سخن، بی‌پرده و بی‌پروا یا به صورت امر و نهی، گفته شود، ابزار «تمثیل» شاید یکی از کارآمدترین وسائل و حربه‌ها است.

آری، «لسان مثل در پرده کنایت و اشارت که ابلغ از تصریح است، مطالب عالیه و حکیم شافیه را تعلیم می‌دهد.» «۱»

۶- ایجاد تنوّع و انبساط خاطر

در مسائل آموزشی و تربیتی، برای تقریب ذهن و زدودن آثار خستگی در مخاطبان یکی از ابزارهای کارآمد، استفاده از تمثیل و مثل در جای جای مواد آموزشی است. به تجربه ثابت شده است در القای مفاهیم عقلانی در مباحث مختلف، چنانچه همراه با تمثیل و مثل نباشد، مخاطبان زودتر از موعد دچار واکنش منفی می‌شوند و این خود باعث هدر رفتن بخشی از انرژی طرفین است که نتیجه‌گیری را دچار خلل می‌سازد. «۲»

مثل به منزله واعظی شیرین زبان و ناصحی مهربان است، که افراد ملّت را با لسانی ساده و بیانی دلچسب و ملایم به پیروی اخلاق حسنه و ترک اعمال نکوهیده دعوت کرده، اخلاق و افکار آنها را به بهترین ترتیبی تهذیب و تنویر می‌نماید.

واعظ و خطیب هر قدر شیرین سخن باشد، ممکن است وعظ و خطابه او در بعضی مستمعین تولید کسالت و ملال کند، لیکن «امثال» از این نقص مبرا بوده و هر گوشی از شنیدن آن لذت می‌برد و هیچ‌کس از مطالعه آن خسته و دلتنگ نمی‌شود. «۳»

در روایات اسلامی، به مسئله ایجاد تنوّع و انبساط خاطر و مقیّد نکردن فکر و اندیشه در چهار چوبهای تنگ و کسل کننده، و به زنجیر نکشیدن روح و روان در غل و زنجیرهای عادات ملالت‌آور دقّتی شایان و در خور توجّه بعمل آمده است. از جمله:

پیامبر گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و اله فرمود: (۱). امثال قرآن، ص ۲.

(۲). مثل‌ها و پندها، مقدمه.

(۳). داستان نامه بهمنیاری، مقدّمه، ص «یج».

تمثیلات قرآن، ص: ۴۲

«انّ هذه القلوب تملّ کما تملّ الأبدان فاهدوا الیها طرائف الحکم.» «۱»

«این دلها مانند بدنها، کسل و خسته می‌شوند، پس (در این حالت) نکات نغز و ظریف را به آنها هدیه کنید.»

و علی علیه السّلام نیز می‌فرمایند:

«کلّ شیء یملّ الّا طرائف الحکم.» «۲»

«هر چیزی (و هر سختی) خسته کننده و ملالت‌آور می‌شود مادامی که از نکات نغز و ظریف بی‌بهره باشد.»

۷- انتقال معانی بسیار در قالب الفاظ کم (ایجاز)

گاه یک جمله کوتاه که در قالب تمثیل یا ضرب المثل ایراد می گردد، می‌تواند انتقال دهنده فصل مشبعی از معارف باشد، و آدمی را از تکلّف و عبارت پردازیهای کسالت آور رهائی بخشد.

«تمثیل، هم به سبب موجز بودن و هم به سبب ارتباط با پدیده‌های غالبا محسوس، توانایی آن را دارد که مطالب مفصّل و گسترده‌ای را به نحو فشرده و همراه با تصاویر ماندگار در ذهن بنشاند.» «۳»

ابن اثیر، تمثیلات را از جهت موجز بودن به علائم و رموز تشبیه نموده و معتقد است در کلام عرب، موجزتر از مثالها یافت نمی‌شود. وی می گوید:

«... در کلام عرب موجزتر و مختصرتر از مثال یافت نمی‌شود. مثالها همچون رموز و علائم و اشارتی هستند که به خوبی از معانی پرده بر می‌دارند.» «۴»

صاحب تفسیر بصائر نیز می گوید:

«هر سخنی که به مثال مؤکّد باشد، هر آینه زودتر به فهم رسد، و در دل زیادت اثر کند، و (۱). میزان الحکمه، ج ۲، ص ۵۰۰.

(۲). همان، ج ۲، ص ۵۰۰.

(۳). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ص ۴۶.

(۴). المثل السائر، ص ۳۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۴۳

در ذهن دیرتر بماند و موضوع آن لطیف‌تر باشد، و مقاصد بسیار در الفاظ اندک درج افتد، و اغراض دور در معرض معنی نزدیک تقریر پذیرد.» «۱»

۸- آرایش و زینت بخشیدن به کلام

استفاده از مثل، کلام گوینده یا نویسنده را آرایش می‌دهد و از خشکی و جمود بیرون می‌آورد. به عبارت دیگر نمک و تزیین سخن آدمی است، و چون از کلام معمولی بیشتر به دل می‌نشیند نه تنها مردم عامی، بلکه گویندگان و نویسندگان بزرگ نیز در بسیاری از موارد برای تقویت نیروی استدلال و افزایش تأثیر انفعالی سخن خویش بدان استشهاد می‌کنند. بدین طریق کلام آنها کمال و جمال بیشتری پیدا می‌کند و تأثیر و جذبه‌اش دو چندان می‌شود، و در حقیقت امثال سائره در هر زبان نمک و چاشنی آن زبان هستند و به مصداق سخن سنائی: «بی‌نمک هیچ دیگ جوش نیاید.» «۲»

ابو اسحاق ابرهیم بن سیّار معروف به نظّام (متوفّی ۲۲۱ ه) می‌گوید:

«یجتمع فی المثل اربعهٔ لا تجتمع فی غیره من الکلام: ایجاز اللفظ و اصابهٔ المعنی و حسن التشبیه وجودهٔ الکنایهٔ، فهو بلاغهٔ النهایهٔ.» «۳»

در مثل چهار ویژگی وجود دارد که در سخنان دیگر یافت نمی‌شود: ایجاز در لفظ، انتقال معنا، تشبیه نیکو و کنایه زیبا، و این آخرین پایه بلاغت سخن است که بالاتر از آن ممکن و متصور نیست.

و صاحب کتاب «عقد الفرید» می‌گوید:

«مثل آرایش و زینت کلام، و جوهر لفظ و شیرینی معنا و مفهوم است ... چیزی از ارزش آن نمی‌کاهد و جای آن را نمی‌گیرد.» «۴»

(۱). تفسیر بصائر، ج ۱، ص ۴۰.

(۲). ده هزار مثل فارسی، مقدّمه، ص ۸.

(۳). مجمع الامثال، میدانی، ص ۶

(۴). عقد الفرید، ج ۳، ص ۳.

تمثیلات قرآن، ص: ۴۴

۹- خاموش ساختن افراد لجوج و عنود

بسیار می‌شود که ذکر کلّیات مسائل به صورت مستدلّ و منطقی برای خاموش کردن یک فرد لجوج کافی نیست و او همچنان دست و پا می‌زند، امّا هنگامی که مسأله در قالب مثال ریخته شود راه را چنان بر او می‌بندد که دیگر مجال بهانه‌گیری برای او باقی نمی‌ماند. «۱»

راغب در این باره می‌گوید:

«... در مثل زدن خصم سرسخت کوبیده شده و نیروی ظاهری شخص گستاخ درهم می‌شکند زیرا که مثال آوردن در دلها چنان تأثیری دارد که وصف شیء به تنهائی آن تأثیر را ندارد. از همین روی خدای تعالی در قرآن و سایر کتابهای خویش مثالهای

بسیاری آورده است.» «۲»

در خصوص این نکته و سایر نکات ذکر شده، توضیحات دیگری را در بخش‌های بعدی یادآور خواهیم شد. امّا در خاتمه این بحث، نکته‌ای را که نباید از نظر دور داشت آن است که مثال با همه نقشهای ارزنده و مؤثّرش، در صورتی می‌تواند نقش اساسی خود را ایفا کند که کاملاـ موافق و هماهنگ با مطلبی باشد که مثال برای آن انتخاب شده است، وگرنه گمراه کننده و مخرّب خواهد بود، یعنی به همان نسبت که یک مثال درست و هماهنگ مفید و مؤثّر است، یک مثال انحرافی مخرّب و ویرانگر و گمراه کننده می‌باشد. و به همین دلیل منافقان و بداندیشان همیشه برای گمراه ساختن مردم و اغفال ساده دلان از مثالهای انحرافی استفاده می‌کنند و برای دروغ خود از فروغ مثال کمک می‌گیرند. «۳» (۱). تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۷۳ و ۱۷۴.

(۲). ترجمه الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۴۱۲.

(۳). تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۷۶.

تمثیلات قرآن، ص: ۴۵

«بخش دوم» «تمثیل در قرآن کریم»

«فصل ۱» «جایگاه و اهمیّت تمثیل در قرآن کریم»

۱- واژه مثل و معانی آن در قرآن:

۲- جایگاه و اهمیّت تمثیل در قرآن

قرآن کریم بصورت گسترده و از مثالهای گوناگون که هر یک در جای خود فنی و زیبا و آموزنده است استفاده کرده و با زبانی ساده و روان، از حقایقی ژرف و معارفی عمیق پرده برداشته است.

«آنچه می‌تواند ما را به جایگاه و اهمیّت مثالهای قرآن کریم واقف نماید، آن است که بدانیم مثال در قرآن کریم، یکی از ۵ نوع موضوعات اساسی است که محورهای عمده مسائل قرآنی را تشکیل می‌دهند، و از جهت دیگر روش طرح مثالهای قرآنی خود از جنبه‌های اعجاز این کتاب آسمانی بشمار می‌رود.» «۳»

در روایتی از پیامبر گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و اله نقل شده که فرمود:

«انّ القرآن نزل علی خمسه اوجه: حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال، فاعملوا بالحلال و اجتنبوا الحرام و اتبعوا المحکم و آمنوا بالمتشابه و (۱). تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۶۰۵ و بنگرید به پاورقی صفحه ۱۶.

(۲). همان، ج ۱۳، ص ۳۳۸.

(۳). ضرب الامثال فی القرآن، عبد المجید البانونی، ص ۳۹.

تمثیلات قرآن، ص: ۵۰

اعتبروا بالأمثال». «۱»

«همانا قرآن بر پنج وجه نازل شد: حلال و حرام، محکم و متشابه و مثالها، پس به حلال عمل کنید و از حرام بپرهیزید، و از محکم پیروی کنید و به متشابه ایمان آورید و از امثال عبرت گیرید.»

هر چند در قرآن کریم حقایق و معارف و حکایات و مواعظ و دستورات اخلاقی و تربیتی فراوانی بچشم می‌خورد، امّا در این

حدیث شریف بجای یاد کرد از آنها، تنها از امثال قرآنی- به عنوان یکی از ارکان مهمّ قرآن- یاد شده و همگان را به پند و عبرت گرفتن از آنها دعوت نموده است. از این امر به وضح جایگاه و اهمیّت شایان تمثیلات قرآنی آشکار شده و به خوبی می‌توان دریافت که تمثیلات قرآن خود به تنهایی می‌تواند نقشهای متعددی را از جنبه‌های علمی، اخلاقی، تربیتی، اجتماعی و ... ایفا نماید و همچون منشوری از خود پرتوهای گوناگون و خیره کننده صادر نماید.

به تعبیر دیگر، اگر بشر در طریق تربیت و هدایت، و برای تشخیص حقّ از باطل و نور از ظلمت و ارزشها از ضد ارزشها، جز تمثیلات و تشبیهات بدیع قرآن، ابزار و وسیله دیگری در اختیار نمی‌داشت، همان وی را کفایت می‌کرد، و در پرتو هر یک از این چراغهای هدایت راه را از بیراهه به خوبی تشخیص می‌داد.

به گفته فیروزآبادی:

«هر یک از مثالهای قرآن همچون گوهرهای درخشان و گنجهای گرانبها و مخزن علوم و اسرار بیکران و دریای موّاج معارف و چراغهای فروزان رهپویان طریق هدایتند. و به همین دلیل است که گفته‌اند: مثالها چراغهای قرآن هستند.» «۲»

امّا سوگمندانه باید اعتراف نمود که در بررسی تمثیلات قرآنی همواره به پوسته و (۱). الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۴۱۱. البرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۱۶ و مشابه همین حدیث را بنگرید در: بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۴۸.

(۲). بصائر ذوی التمییز، ج ۱، ص ۶۹ به نقل از: التصویر الفنی فی المثل القرآنی، ص ۱۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۵۱

ظاهر این تمثیلات اکتفا شده و حتّی از دیرباز دانشمندان و محققان علوم قرآنی وجهه همّت خود را صرف بحثهای بلاغی و زیبائیهای لفظی و اعجاز بیانی نموده‌اند و به ندرت از معارف ژرف و جنبه‌های تربیتی و هدایتی تمثیلات قرآنی بحثی به میان آورده‌اند.

در حدیث شریفی که از امام صادق علیه السّلام نقل شده آن حضرت همگان را به تفکّر در معانی بلند تمثیلات قرآنی فرا خوانده و از نگاه سطحی و گذرا به این گوهرهای ناب الهی برحذر داشته است.

ایشان می‌فرماید:

«امثال القرآن لها فواید فامعنوا النظر فتفکّروا فی معانیها و لا تمرّوابها.» «۱»

«امثال قرآن دارای فواید بسیاری است. پس در آن امعان نظر نموده و به دقّت در معانی آن بیندیشید و از آن به سادگی در نگذرید.»

همچنین از آن حضرت به نقل از جدّ بزرگوارشان علی علیه السّلام روایت گردیده که:

«امیر مؤمنان علی علیه السّلام یکی از قضات را مورد خطاب قرار داده و فرمودند: آیا تو ناسخ و منسوخ قرآن را می‌شناسی؟ گفت: خیر. آن حضرت فرمود: آیا مقصود خدای عزّ و جّل را از ایراد مثالهایش در قرآن دریافته‌ای؟ گفت: خیر. فرمود: بدین ترتیب هم خود در ورطه هلاکت افتاده‌ای و هم دیگران را به هلاکت افکنده‌ای!» «۲» و از ابو الحسن ماوردی (متوفای ۴۵۰ ه) نیز نقل نموده‌اند که می‌گفت:

«یکی از شریف‌ترین و والاترین علوم قرآنی، علم مثالهای قرآنی است، ولی (صد افسوس) که مردم از آنها غافل هستند، چرا که خود را به مثالها مشغول داشته‌اند و از ممثّلها غفلت نموده‌اند در حالیکه مثل بدون ممّثل مانند اسب بدون لجام و شتر بدون مهار است.» «۳»

و به همین دلیل است که یکی از علمای سلف می‌گفت: (۱). ریاض السالکین (در شرح صحیفه سجادیه): به نقل از: امثال قرآن، ص ۱۳۹.

(۲). بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۲۱، حدیث ۳۴.

(۳). الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۴۱۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۵۲

«هر گاه من یکی از تمثیلات قرآن را می‌خوانم ولی مفهوم (و کنه و حقیقت) آن مثال را در نمی‌یابم، بر خود می گریم!» «۱» آری، همانگونه که محقّقین گفته‌اند:

«مثالهایی که در قرآن زده شده، امور بسیاری از آنها استفاده می گردد: تذکّر و موعظه و برانگیختن و بازداشتن و عبرت گرفتن و تقریر و نزدیک نمودن مقصود به عقل، و تصویر کردن آن به شکل محسوس. زیرا امثال معانی را به صورت اشخاص تصویر می‌نمایند و در ذهن پایدارتر می‌مانند و به خاطر اینکه ذهن با آن مثالها از حواس کمک می گیرند، و از اینجاست که منظور از مثل تشبیه کردن پوشیده به آشکار و غایب به شاهد می‌باشد، و در مواردی امثال قرآن مشتمل بر بیان تفاوت پاداش است و بر مدح و ذم و بر ثواب و عقاب و بر بزرگ نمودن امری یا کوچک شمردن آن و بر تحقّق یافتن چیزی یا باطل کردن آن مشتمل می‌باشد. خدای تعالی فرموده: وَ ضَرَبْنا لَکُمُ الْأَمْثالَ «۲» که با مثالهایی که زده بر ما منّت نهاده، به جهت فوایدی که در بردارند.» «۳»

۳- نقش تمثیلات قرآن در فهم معارف بلند الهی

فصل ۲ «ویژگیهای تمثیلات قرآنی»

اشاره

بحث پیرامون ویژگیهای تمثیلات قرآنی موضوعی است که نمی‌توان به تمام جوانب و راز و رمزهای آن پی برد، چرا که کتاب حقتعالی چشمه فیّاضی است که حقایق آن پایان ناپذیر است، و معدن ذیقیمتی است که افکار محدود بشری به تمام جوانب و ذخایر بی‌بدیل آن دسترسی ندارد، لیکن در این بحث به دنبال آن هستیم تا در حدّ امکان به برخی از جنبه‌های این موضوع اشاره داشته و خوشه‌هایی از این خرمن پربار برگیریم. همچنین در این فصل تلاش خواهیم نمود تا برخی از این تمثیلات قرآنی را با تمثیلات عهدین (تورات و انجیل) بطور اجمال مقایسه نمائیم تا لطائف و ظرائف مثالهای قرآنی بر ما پدیدار شود.

پاره‌ای از ویژگیها و مشخصات تمثیلات قرآنی عبارتند از:

تمثیلات قرآن، ص: ۵۸

۱- جامعیّت و گستردگی

دقّت و تأمّل در مثالهای قرآن نشانگر آن است که دامنه تمثیلات قرآنی از جامعیّت و وسعت بسیاری برخوردار است، به گونه‌ای که شامل اشخاص، اعمال، اقوال، افکار، روحیات گوناگون بشر، جلوه‌ها و مظاهر بدیع عالم هستی، حوادث تاریخی مختلف و ...

می گردد و در هر یک از این امور نیز دقائق و حقائق فراوانی به چشم می‌خورد که امعان نظر در ظرافتها و ریزه کاریهای آن، نکات بسیاری را برای اهل بصیرت آشکار می‌سازد.

گستره تمثیلات قرآنی تمامی پهنه گیتی و مظاهر و جلوه‌های گوناگون طبیعت، و انواع و اقسام انسانها را با نگرشهای مختلفشان،

شامل می‌شود به گونه‌ای که در مثالهای قرآن از: زمین و آسمان، برّ و بحر، شجر و حجر، چمن و دمن، باغ و راغ، موافق و منافق، صالح و طالح، ابرار و اشرار و بطور کلّی از مادّیات و معنویّات سخن به میان آمده است.

دکتر محمّد جابر فیّاض درباره جامعیّت و شمول تمثیلات قرآنی می گوید:

«مثالهای قرآن کریم دربردارنده بسیاری از موضوعات (مادّی و معنوی) و مسائل شریعت اسلامی است. مثالهائی از خداوند متعال و از یگانگی، قدرت و توانمندی و نور ذات اقدس الهی، از قرآن و فرازمندی آن و شبهاتی که در برخی دلها بواسطه آن پدید می‌آید، از دنیا و زشتیهایش و فرجام و سرانجام آن، از آخرت و بهشت و دوزخ، از آفرینش عیسی علیه السّلام از رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و از اصحاب آن حضرت و نوع رفتار آنها با یکدیگر و با دشمنانشان و ارتباطشان با خدا، از ایمان و کفر، نفاق و منافقین، شرک و مشرکین، کفر و کافرین، توحید و موحّدین، انفاق و منفقین، آز و آزمندان، غرور و مغروران، پیمان شکنی و پیمان شکنان، از خصائص و ویژگیهای انسان و آنچه باعث خشنودی خدای تعالی می گردد، از طبیعت پیرامون آدمی، و در مجموع گسترده‌ای از موضوعات مختلف که در قالب تمثیلات قرآنی به تصویر کشیده شده است.» «۱» (۱). الامثال فی القرآن الکریم، ص ۴۲۶، ۴۲۷.

تمثیلات قرآن، ص: ۵۹

قرآن کریم در تمثیلات خود از: مؤمن و کافر، زنده و مرده، بنده و مولی، انسانهای کور و کر و گنگ، عجوزه، شخص تشنه، عنکبوت، پشه، مگس، سگ، گوسفند، الاغ، گورخر، شیر، دانه، سنبله، گیاه، کشتزار، باغ، زمین شوره‌زار، آب و آتش، باد، خاک، خاکستر، باران، سنگ، دریای موّاج، سراب، کف، سوزن، پشم، چراغدان، رعد و برق، تاریکی و روشنائی و ... یاد کرده است، که از این جنبه می‌توان تمثیلات قرآن را به نمایشگاهی تشبیه نمود که در آن از تمام مظاهر طبیعت، و از جلوه‌های آفاق بیکران هستی، نمونه‌هائی چند را در معرض دید آدمی قرار داده و از این راه وی را به تعقل و اندیشه و پند گرفتن از این همه شگفتیها فراخوانده است.

وَ لَقَدْ ضَرَبْنا لِلنَّاسِ فِی هذَا الْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ «۱» وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ. «۲»

از سوی دیگر، تمثیلات قرآن- همانند سایر آیات قرآن- تنها دربردارنده یک مفهوم محدود و مشخص نبوده و یا منحصر به افراد، گروهها یا قبائل یا محیطی خاص (مانند جزیرة العرب) نمی گردد بلکه قرآن کریم- مطابق آیات فوق الذکر- مخاطبین تمثیلات خود را تمامی مردم از هر طبقه و گروه دانسته و شعاع تعالیم خود را چون خورشیدی عالم افروز بر همگان پرتو می‌افشاند.

یکی از قرآن پژوهان معاصر به نام دکتر احمد یاسوف در این باره می‌نویسد:

«قرآن از تعابیر عامّی بهره گرفته که تنها شامل یک محیط خاص و محدود نمی‌شود و از نظر دلالت آشنا و قابل فهم است و در مرأی و منظر همگان است.

به عنوان مثال: «سنگ» در طول تاریخ، چه در نزد عرب و چه در نزد دیگران همواره مظهر سختی و نفوذ ناپذیری بوده است، لذا چنانچه دلهای کفّار از نظر قساوت به سنگ تشبیه شود این تصویر در همه اذهان و برای همیشه نقش می‌بندد. همانگونه که «دریا» همواره مظهر مهابت و وسعت، و «خاکستر» مظهر سبکی و پراکندگی بشمار آمده، و قرآن (۱). زمر/ ۲۷: ما برای مردم در این قرآن از هر نوع مثلی زدیم، شاید متذکّر شوند.

(۲). حشر/ ۲۱: اینها مثالهائی است که برای مردم می‌زنیم، شاید در آن بیندیشند.

تمثیلات قرآن، ص: ۶۰

نیز در تشبیهات و تعابیر خود از این امور بهره جسته است. و باید دانست اینگونه تعابیر در قرآن و تشبیه نمودن اموری چند به جمادات، دلیل بر کهنگی و قدیمی بودن آن نیست، چرا که قرآن از این امور بعنوان ابزاری در جهت اهداف معنوی و القاء پیام

خود به مخاطبین استفاده نموده است ...» «۱»

وی در ادامه می گوید:

«گرچه قرآن به دلیل تبعیّت از شرایط و محیطی که در آن قرار داشت در تمثیلات خود از موجوداتی چون عنکبوت و پروانه و ملخ و مانند آنها که در جزیرهٔ العرب فراوان یافت می‌شدند، یاد نموده است، امّا قرآن در تعابیر خود پا را از محیط پیرامون خود و از آن صحرای‌های خشک لم یزرع فراتر نهاده و از دریاها و نهرها و باغستانها و تاکستانها و مانند آن نیز فراوان یاد کرده است.» «۲»

یکی دیگر از محقّقین نیز در این باره می گوید:

«درباره هیچیک از تشبیهات قرآنی نمی‌توان گفت که تنها به محیط جزیرهٔ العرب اختصاص دارد و شامل محیطهای دیگر نمی‌شود. همانگونه که نمی‌توان فهم و شناخت محتوای آن را تنها مختص به عربها دانست و درک آن را برای دیگران صعب و دشوار قلمداد نمود.» «۳»

قابل توجّه است که در مقام مقایسه اجمالی میان تمثیلات قرآن کریم و مثالهای عهد قدیم (تورات) از نظر جامعیّت و وسعت دامنه، ملاحظه می‌نمائیم که مثالهای تورات تنها پیرامون حوادث و جریانات تاریخی دور می‌زند و نه تنها از تنوّع و جامعیّت مثالهای قرآن کریم برخوردار نمی‌باشد بلکه بسیار محدودتر از مثالهای عهد جدید (انجیل) است، ضمن آنکه در تمثیلات تورات نیز از جهان آخرت و موضوعات مربوط به قیامت اثری به چشم نمی‌خورد. «۴» (۱). جمالیات المفردهٔ القرانیه، ص ۱۲۲.

(۲). همان، ص ۱۲۸.

(۳). القرآن و نصوصه، ص ۲۸۸. به نقل از: جمالیات المفردهٔ القرآنیه، ص ۱۲۷.

(۴). دکتر محمّد جابر فیاض در کتاب سودمند خود: الامثال فی القرآن الکریم (از صفحه ۳۶۳ تا ۴۳۵) بحث جامعی را

تمثیلات قرآن، ص: ۶۱

امّا نباید از نظر دور داشت که تمثیلات این کتب، همگی در حقایق و مفاهیم بنیادی و بحث از نیکی و نیکان و بدی و بدسگالان، و ابرار و اشرار و تبشیر و انذار و موضوعاتی از این قبیل همداستانند، هر چند که در جزئیات و تفاصیل و ویژگیهای ارائه این مفاهیم و موضوعات، با یکدیگر اختلافهای گوناگون دارند. «۱»

۲- سهولت و قابل فهم بودن

علومی که اکنون در دنیاست، چه علوم عقلی و چه علوم نقلی، هر یک در رشته خاصی تدوین شده و برای گروه مخصوصی سودمند است. همه کس زیان این علوم را نمی‌فهمند و از آن بهره‌مند نمی‌شوند. ولی کتابی که برای بشریت است باید دو خصوصیّت را داشته باشد: اوّل اینکه، برای همه قابل فهم باشد، دوم اینکه، برای همه سودمند باشد.

علوم مختلف بشری مانند میوه‌های متنوّعی هستند که هر کس تمایل به برخی از آنها دارد. ولی قرآن کریم چنین نیست، بلکه مانند آب است. آب چیزی نیست که موجود زنده‌ای بگوید من به آب نیازی ندارم.

قرآن کریم اگر چه برای تنزّل در این عالم نیاز به زبان خاصی دارد که همان عربی فصیح و مبین است، ولی زبان و فرهنگ آن، همان زبان و فرهنگ فطرت است و همگان آن را می‌فهمند و تنها در این صورت می تواند جهانی باشد.

خدای سبحان، قرآن کریم را به عنوان یادآوری، آسان معرفی می کند:

وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ «۲» آسانی قرآن به دلیل آشنائی پیام آن با دل و جان انسان است نه آنکه کتابی سبک و به مقایسه مثالهای قرآن کریم با مثالهای عهدین (تورات و انجیل) و مثالهای دوران جاهلیّت اختصاص داده است که برای دانش‌پژوهان

و محقّقان این عرصه بسیار سودمند و قابل استفاده است.

(۱). بنگرید به: الامثال فی القرآن الکریم، ص ۴۲۷ و ۴۲۸.

(۲). قمر/ ۱۷. و قطعا قرآن را برای پند آموزی آسان کرده‌ایم، پس آیا پند گیرنده‌ای هست؟!

تمثیلات قرآن، ص: ۶۲

بی‌مغز باشد. چنانکه فرمود: إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا «۱» قرآن کریم، قولی ثقیل و سنگین و پرمغز است، جمع بین این دو خصوصیت از ویژگیهای اعجاز قرآن است. وزین بودن مستلزم دشوار بودن نیست. چنانکه آسان بودن مستلزم سبک سری و تهی مغزی نخواهد بود و سرّ اجتماع دو صفت آسانی و وزین بودن، آن است که این دو صفت متقابل هم نیستند تا جمع آنها ممکن نباشد. «۲»

قرآن کریم، به راحتی در بیان مثلها میان دو ویژگی «پر معنا بودن» و «ساده بودن» جمع کرده است. به طوری که هر مخاطبی در هر سطحی قرار دارد قادر است به فراخور فهم خود از بطون و ظواهر مثلها همچون سایر قسمتهای قرآن معرفت کسب کند.

درباره آیات قرآن گفته شده که همه آنها در یک درجه از فصاحت و بلاغت نیستند.

این موضوع درباره سطح معارف هر یک از مثلهای قرآن نیز صادق است. بعضی از آنها به حدّی عامیانه و ساده است که هر فرد معمولی به راحتی پیام آن را دریافت می کند.

مانند تشبیه: «احتمال ورود کافران به بهشت به عبور شتر (یا طناب ضخیم) از سوراخ سوزن» «۳» و تشبیه «بدگوئی از دیگران در غیابشان به خوردن گوشت برادر مرده» «۴» و تشبیه «کسی که به علم خویش عمل نمی‌کند به الاغی که کتابهائی حمل می کند و به محتوای آنها در عمل بی توجّه است.» «۵»

برخی از آنها نیز چنان از عمق مفاهیم برخوردار است که کسی به راحتی نمی‌تواند همه جوانب آن را دریابد. و حتّی دانشمندان نیز با نگاه سطحی موفق به چنین امری نمی‌شوند. مانند تشبیه نور الهی به چراغی که دارای صفات و حالات خاصی باشد که در آیه ۳۵ سوره نور مطرح گشته است. (۱). مزمل/ ۵.

(۲). قرآن در قرآن، ص ۳۵۴، ۳۵۵. با تلخیص.

(۳). بنگرید به: سوره اعراف، آیه ۴۰.

(۴). بنگرید به: سوره حجرات، آیه ۱۲.

(۵). بنگرید به: سوره جمعه، آیه ۵.

تمثیلات قرآن، ص: ۶۳

بسیاری از مثلها در قرآن از لحاظ سطح و درجه و محتوا و معارف، ما بین دو قسم مذکور قرار گرفته‌اند.

یقینا، یکی از وجوه «تصریف» به معنی: گونه گونی و تغییر در این فرموده خداوند:

وَ لَقَدْ صَرَّفْنا لِلنَّاسِ فِي هذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ. «۱»

همان تنوّع سطح معارف و یا موضوعات گوناگون و متنوّع امثال است. «۲»

بدین ترتیب، یکی از ویژگیهای عمده مثالهای قرآن را همان وضوح و قابل فهم بودن آنها تشکیل می‌دهد. به گونه‌ای که حتّی در صدر اسلام نیز نقل نشده که فردی از صحابه پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله از آن حضرت در خصوص فهم یکی از مثالهای قرآنی و تفسیر و توضیح آن سؤال نموده باشد.

امّا درباره آیه‌ای که اشاره می‌دارد حقایق مثالهای قرآنی را جز خردمندان کسی دیگر در نمی‌یابد:

وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ وَ ما يَعْقِلُها إِلَّا الْعالِمُونَ «۳» باید گفت: عدم دستیابی به حقائق و دقائق این مثالها نه بخاطر ابهام و

غموض و پیچیدگی آنها است، بلکه به دلیل ظرایف و معارف ژرف و عمیق و دقیقی است که در تمثیلات قرآنی- و سایر آیات قرآن- موج می‌زند، و این ویژگی هر آیین و فرهنگ متعالی و سترگی است که ظرائف معارف آن را جز خردمندان و فرهیختگان در نمی‌یابند.

همچنین درباره آیه دیگر قرآن- که نشانگر تردید و انکار مشرکین نسبت به تمثیلات قرآنی است- و می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا ما بَعُوضَةً فَما فَوْقَها فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا (۱). اسراء/ ۸۹.

(۲). شیوه‌های تعلیم در قرآن و سنّت، ص ۱۷۵ و ۱۷۶.

(۳). عنکبوت/ ۴۳.

تمثیلات قرآن، ص: ۶۴

فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ ما ذا أَرادَ اللَّهُ بِهذا مَثَلًا، يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيراً وَ ما يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفاسِقِينَ «۱» باید گفت: این آیه شریفه به وضوح نشانگر فهم مؤمنین نسبت به معانی تمثیلات قرآنی بوده و انکار مشرکین نیز نه به دلیل غموض و پیچیدگی این مثالها بود، بلکه انکار و استبعاد آنها بخاطر مثالهائی بوده که خداوند پیشتر، از چیزهای خرد و کوچک- همچون تار عنکبوت «۲» و مگس «۳» و مانند آنها- یاد کرده بود، و این امر تعجّب آنها را برانگیخته بود که چگونه خدائی که آفریننده آسمان و زمین است از چنین موجوداتی نام می‌برد! امّا به هیچ روی نمی‌توان پذیرفت که مشرکین از عهده فهم معانی مثالهای قرآن بر نیامده و در این خصوص نقصانی نسبت به مؤمنین داشته‌اند، چرا که آنها نیز از نظر احاطه بر الفاظ و معانی و یا شناخت اسلوبهای بلاغی و روشهای بیانی، تفاوتی با مؤمنین نداشتند، و از این نظر همگی دست پروردگان یک محیط بودند! به هر جهت، تمثیلات قرآن را باید از نظر سهولت و سلاست، از امتیازات منحصر به فرد این کتاب آسمانی قلمداد نمود، به دلیل آنکه در کتب عهدین (تورات و انجیل) مثالهائی به چشم می‌خورد که با «لغزگوئی» و تعقید و پیچیده گوئی‌های فراوانی همراه است، که فهم آنها برای مستمعین دشوار می‌سازد. «۴»

در بسیاری از مثالهای عهد قدیم (تورات) این ویژگی را به وضوح می‌توان مشاهده (۱). بقره/ ۲۶: خداوند از این که (به موجودات ظاهرا کوچکی مانند) پشه، و حتّی کمتر از آن، مثال بزند شرم نمی‌کند.

(در این میان) آنان که ایمان آورده‌اند، می‌دانند که آن، حقیقتی است از طرف پروردگارشان، و امّا آنها که راه کفر را پیموده‌اند می‌گویند: منظور خداوند از این مثل چه بوده است؟! (آری) خدا جمع زیادی را با آن گمراه، و گروه بسیاری را هدایت می‌کند، ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می‌سازد!

(۲). سوره عنکبوت، آیه ۴۱.

(۳). سوره حج، آیه ۲۳.

(۴). برای آشنائی با نمونه‌هائی چند از چنین تمثیلاتی در عهدین، و توضیحاتی که در جهت شرح و تبیین مقصود آنها، آمده است. بنگرید به: الامثال فی القرآن الکریم، دکتر محمد جابر فیاض، ص ۳۷۶ تا ۳۷۷.

تمثیلات قرآن، ص: ۶۵

نمود، تا جائیکه برخی محقّقین بر این باورند که لفظ «مثل» در لغت عبری به «لغز» «۱» اطلاق شده، و منظور از آن مثالی است که فهم و درک آن نیاز به شرح و توضیح دارد. «۲»

همچنین بر پاره‌ای از مثالهای عهد جدید (انجیل) نیز غموض و پیچیدگی سایه افکنده، و همین امر شاگردان مسیح علیه السّلام را بر آن می‌داشت تا از آن حضرت درباره معانی و مقاصد آن مثالها سؤال کنند. که می‌توان نمونه‌های ذیل را از جمله چنین مثالهائی بشمار آورد:

۱- حکایت کشاورز (انجیل متّی، فصل ۱۳، عبارات ۳ تا ۸- انجیل لوقا، فصل ۸، عبارات ۴ تا ۸- انجیل مرقس، فصل ۴، عبارات ۲ تا ۹).

۲- حکایت دو پسر عابد و گنهکار (انجیل متّی، فصل ۲۱، عبارات ۲۸ تا ۳۲) ۳- حکایت باغبانهای ستمکار (انجیل متّی، فصل ۲۱، عبارات ۳۳ تا ۴۴- انجیل لوقا، فصل ۲۰ عبارات ۹ تا ۱۸- انجیل مرقس، فصل ۱۲، عبارات ۱ تا ۲۰) ۴- حکایت درخت انجیر بی‌ثمر (انجیل لوقا، فصل ۱۲، عبارات ۶ تا ۹) ۵- حکایت ثروتمند نادان (انجیل لوقا، فصل ۱۲، عبارات ۱۶ تا ۲۱) ۶- حکایت وکیل زیرک (انجیل لوقا، فصل ۱۶، عبارات ۱ تا ۱۳) گردآورندگان اناجیل اربعه اشاره داشته‌اند که حضرت مسیح «علیه السّلام» مثالهای خود را برای همگـان تفسیر نمی‌کرد بلکه هرگـاه بـا یکی از شـاگردان خـود خلـوت می‌نمـود، نکـات پیچیـده و مبهم را برای آنهـا روشـن می‌ساخت. (۱). «لغز» به سـخن سربسـته و مشکل و کلام پیچیده که درک معنی آن محتاج تفکّر و تأمّل باشد اطلاق می‌شود. لغز را در فارسی: چیستان «چیست آن» می‌گویند. فرهنگ عمید، جلد ۱، ص ۱۹.

(۲). بنگریـد به: الامثال فی المثل العربی القدیم، ص ۱۰ و ۱۱ و: ۸۲۶، yb tnematseT dlO eht ot noitcudortnI dna ,scihte dna noigiheR fO aideapolcycnE

۱۶۷. ۱. vol, Aage Bentzen به نقل از: الامثال فی القرآن الکریم، ص ۳۷۶.

تمثیلات قرآن، ص: ۶۶

مرقس گوید:

«در واقع عیسـی همیشه به صورت داسـتان و مثـل به مردم تعلیم می‌داد. ولی وقتی بـا شـاگردانش تنهـا می‌شـد، معنی تمـام آنها را به ایشان می‌گفت.» «۱»

و یا متّی گوید:

«در این موقع شاگردان نزد او آمدنـد و از او پرسـیدند: چرا همیشه حکایتهائی تعریف می‌کنید که درکشان مشـکل است؟ عیسـی به ایشان اشاره فرمود: قدرت درک اسرار ملکوت خدا فقط به شما عطا شده و به دیگران چنین درکی بخشیده نشده است.» «۲»

البته آنچه بـاعث می‌گردد تا برخی انبیاء بنی اسـرائیل و، حضـرت مسـیح علیه السّـلام را در بسـیاری از موارد به لغز گوئی و سربسـته سخن گفتن سوق دهد، ناشـی از میل شدید یهودیان به چنین سـخنانی بوده است، زیرا سـخنورانی که قادر بودند در سـخنان خود از عبارتهای پیچیده و مشکل بهره جویند، همواره اعجاب یهودیان را برمی‌انگیختند، و این امر نیز محبوبیّت و جلب توجّه بیشتر به چنین سخنورانی را بدنبال داشت.

برخی اندیشـمندان در تحقیقـات خود به شـیوع عبـارات مشـکل و لغزگوئی در فرهنـگ قومی یهود اشـاره داشـته‌اند. از جمله دکـتر عبدالمجیـد عابدین، تمایل شدید یهودیان را در بکارگیری تعابیر پیچیده یادآور شده و به بهره‌گیری آنها از این تعابیر در محالفشان اشاره داشته و می‌گوید:

«یهودیان در محافل و اعیاد خود برای سرگرمی و همدمی، از لغز بهره می‌جستند» در حالیکه در هیچ کجا، چیزی که نشانگر استفاده اعراب از چنین عباراتی در محافلشان باشد به چشم نمی‌خورد، هر چند که برخی نیز چنین امری را بعید نمی‌دانند.» «۳»

به هر جهت، دقّت در تمثیلات قرآنی و مقایسه آن با تمثیلات عهدین «۴»، این نکته را (۱). انجیل، مرقس، فصل ۴، عبارت ۳۴.

(۲). انجیل متّی، فصل ۱۳، عبارات ۱۰ و ۱۱.

(۳). الامثال فی النثر العربی القدیم، ص ۱۱. به نقل از: الامثال فی القرآن الکریم، محمد جابر فیاض، ص ۳۸۷.

(۴). در کتاب: الامثال فی القرآن الکریم، تألیف: دکتر محمّد جابر فیاض (از صـفحه ۳۸۸ تا ۴۰۰) ضمن مقایسه پنج مثال از عهدین بـا مثالهـای مشـابه آن در قرآن کریم به ویژگیهـای بـارز و جنبه‌هـای بـدیع تمثیلاـت قرآنی و از جمله به وضوح و سـلاست آنها در

مقایسه با مثالهای عهدین، اشارات دقیقی گردیده است.

تمثیلات قرآن، ص: ۶۷

به وضوح روشن می‌سازد که مثالهای قرآن در نهایت سهولت و عذوبت و برای تمامی مردم- و نه فقط برای نخبگان و خواص- ارائه گردیده تا آنها را به تفکّر واداشته و چشمه عبرت را در وجود ایشان جوشان نماید. همانگونه که فرمود:

وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ. «۱»

و در آیه دیگر فرمود:

وَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ «۲»

۳- تصویرگری مفاهیم و حیات بخشیدن به الفاظ

روشن است که مفاهیم ذهنی و کلیات عقلی مادام که در ذهن هستند هر قدر مستدلّ و منطقی هم باشند باز اطمینان کافی نمی‌آفرینند، چرا که انسان همواره اطمینان را در امور عینی و محسوس جستجو می‌کند. به همین دلیل «اکثریّت چشم‌گیر مردم، حتی عدّه فراوانی از رشد یافتگان مغزی و روانی، علاقه شدیدی به نمودار ساختن حقایق در صور و اشکال و نمودهای محسوس دارند. «۳»

به گفته جرجانی:

«تاثیری که دیدن و مشاهده با وجود آگاهی از درستی خبر در دل و جانها دارد- غیر قابل انکار است- چنانکه خدای تعالی از ابراهیم علیه السّلام خبر می‌دهد که: قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی. «۴»

.. مثلا اگر شخصی در کنار جویی در موقع گفتگو با رفیقش ایستاده و بخواهد بگوید که از کوشش خود سود و بهره‌ای به دست نخواهد آورد، آنگاه دستش را در آب فرو ببرد و بگوید: «نگاه کن آیا در دست من چیزی از آب می‌ماند، تو نیز در این کار اینطور می‌باشی (۱). حشر/ ۲۱: اینها مثالهائی است که برای مردم می‌زنیم، شاید در آن بیندیشند.

(۲). ابراهیم/ ۲۵: و خداوند برای مردم مثلها می‌زند شاید متذکّر شوند (و پند گیرند).

(۳). زیبائی و هنر از دیدگاه اسلام، ص ۴۰.

(۴). بقره/ ۲۶۰.

تمثیلات قرآن، ص: ۶۸

این یک تأثیری در او دارد که اگر این کار را نمی‌کرد و فقط به گفتنش اکتفا می‌کرد این مایه تأثیر نداشت.

و اگر شخصی تو را مثلی بزند در مورد منافات دو چیز و بگوید آیا این با آن جمع می‌شود؟ و آنگاه به آب و آتش که حاضر بوده باشند اشاره کند، این یک تأثیری خواهد داشت که وقتی تنها به ذکر- آن نکته کلی- می پرداختی این مایه تأثیر را نداشت.

این همان تأثیری است که مشاهده امور در تحریک روح و جای دادن در دل آدمی آنگاه که از راه چشم و حواس باشد به جای می‌گذارد.» «۱» و «۲» یکی از ویژگیهای که در روشهای بیانی قرآن کریم نمود بارز و چشمگیری دارد، عینی کردن مفاهیم عقلی و ذهنی و حیات بخشیدن به کلمات و الفاظ و ترسیم حوادث در صحنه‌های بدیع و پر احساس است.

یعنی «زبان قرآن برای اهل آن، زنده و متصرّف، احساس برانگیز، تخیّل آمیز، ترسیم گر، و تجسّم پرداز است و نیروی نمایش دراماتیک دارد.

مثلا آنجا که سرگذشت رسولان الهی را برای اهل ایمان باز می گوید هنر تصویری آن موج می‌زند و فوران می کند. (۱). اسرار

البلاغه، ص ۷۱ و ۷۲ و بنگرید به: اسالیب البیان فی القرآن، ص ۲۸۲.

(۲). قابل توجّه است که بدانیم پیامبر گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و اله و ائمه اطهار علیهما السّلام در روشهای تربیتی خود و در شیوه‌های تعلیم مفاهیم اعتقادی از روش نمایشی و تصویرگری مفاهیم، فراوان بهره جسته‌اند.

از جمله؛ سلمان فارسی می‌گوید:

«همراه با رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله در سایه درختی نشسته بودیم که حضرت، شاخه‌ای از آن را تکان دادند بطوری که برگهایش ریخت و بعد فرمود: آیا نمی‌پرسید که چه کردم؟ هنگامی که مسلمان وضو بگیرد و خوب وضو بگیرد سپس نمازهای پنجگانه را بجا آورد، گناهان او فرو می‌ریزد، همانگونه که برگهای این شاخه فرو ریخت». مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۰۷.

و در یکی از روایات اسلامی تشبیه جالبی برای «اسراف» و «اقتار» و حدّ اعتدال شده است و آن اینکه: هنگامی که امام صادق علیه السّلام آیه: وَ الَّذِینَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواماً (فرقان، ۶۷) را تلاوت فرمود: مشتی سنگ ریزه از زمین برداشت و محکم در دست گرفت و فرمود: این همان «اقتار» و سختگیری است.

سپس مشت دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه آن روی زمین ریخت و فرمود:

این «اسراف» است. بار سوم مشت دیگری برداشت و کمی دست خود را گشود به گونه‌ای که مقداری فرو ریخت و مقداری در دستش باز ماند و فرمود این همان «قوام» است. تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۹. به نقل از: تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۱۵۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۶۹

آنان که ماجرای یوسف را در قرآن می‌خوانند گویا از زمان و مکان خویش کنده شده‌اند، به گذشته‌های دور کوچ کرده‌اند و رخدادها را از نزدیک به تماشا نشسته‌اند، از زبان پیشینیان می‌شنوند، حالاتشان را می‌نگرند، با رنجشان رنجور و با شادی آنها شاد می شوند، و در برابر رویدادها واکنش عاطفی نشان می‌دهند. و این چنین است دیگر قصه‌های قرآن. صحنه‌ها را آشکارا برایشان تصویر و زوایای روحی شخصیتها را به دقّت ترسیم می‌کند.» «۱»

لذا داستانها و مثلهایی که در قرآن وجود دارند در واقع روشهایی هستند که قرآن آنها را به منظور عینی کردن مفاهیم اعتقادی اسلام و نزدیک کردن آنها به اذهان بکار برده است. یعنی شنونده داستانهای قرآن در اصل تماشاگر حوادث و رویدادهایی است که در مقابل دیدگان وی به نمایش گذارده شده و او را به تعقیب صحنه‌ها فرا می‌خواند.

مثلها نیز در قرآن همین نقش را ایفا می‌کنند. چون امثال با ایجاد مشابهت و همگونی میان معانی و اشیای محسوس، معانی را به صورت عینی در می‌آورند و این خود مایه نزدیکی هر چه بیشتر این مفاهیم به فهم و ادراک مردم می‌باشد. «۲»

جالب توجّه است که در بسیاری از آیات قرآن- و از جمله در تمثیلات قرآنی- برای مجسّم نمودن موضوع و تأکید بر صدق خبر، از تعبیر «ألم تر»، «آیا ندیدی» استفاده شده است. «۳»

از جمله در آیات:

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ. «۴» (۱). زبان قرآن، ص ۱۹۱.

(۲). التوازن فی الاسلام، ص ۱۴۳- ۱۴۱.

(۳). این تعبیر ۳۲ مرتبه در آیات قرآن بکار رفته است. بنگرید به: المعجم المفهدس لالفاظ القرآن الکریم، ص ۳۵۸ و ۳۵۹.

(۴). بقره/ ۲۴۳: آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ از خانه‌های خود فرار کردند؟ و آنان هزاران نفر بودند.

تمثیلات قرآن، ص: ۷۰

أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ ... «۱»

أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحابِ الْفِیلِ. «۲»

سیّد قطب درباره این تعبیر قرآن می گوید:

«کـدامین تعبیر است که بتوانـد برای ترسیم و تصویر یک صحنه، در برابر مخیّله آدمی چنین نقشـی را که این دو کلمه عادی یعنی: «ألم تر» (آیا ندیدی) عهده دارند، ایفا نماید.» «۳»

یعنی قرآن کریم، بجای استفاده از تعابیری همچون «الم تسمع» (آیا نشـنیدی)؟ یا «الم تخبر» (آیا به تو خبر داده نشـده؟) و یا مانند آن، از تعبیر «رؤیت» اسـتفاده نموده و خداوند متعال از این تعبیر برای گزارش حوادث و حکایتهائی که برای پیامبرش نقل نموده (از جمله ماجراهای قوم عاد و ثمود و فرعوم و اصحاب فیل و ماننـد آنها) بهره جسته است. چرا که این تعبیر علاوه بر آنکه تأکیدی بر صـدق اخبـار الهی است (و این بخاطر آن است که دیـدن همیشه یقین بخش‌تر از جنبه صـرف است) همچنین در به تصویر کشیـدن صحنه‌هائی از حوادث گذشته، نقش بسزائی ایفا می‌نماید. «۴»

قرآن کریم، در قالب تمثیلات نغز و شـیرین خود، صـحنه‌ها و چشم اندازهای بدیعی را با مناسب‌ترین واژه‌ها ترسـیم نموده، بگونه‌ای که آدمی به جای آنکه شنونده الفاظی چند باشد خود را مشاهده کننده تصاویری زنده و پویا احساس می کند.

آری «قرآن بوسـیله یک رشـته الفاظ مجرد و بی‌آلایش آنچنان تصاویری را نقش می زند و نمایش می‌دهد که قلم نقاشی و دوربین عکاسی از ترسیم همانند آن عاجز می ماند.» «۵»

«و این تصویر، با آن سیمای پر احساس و خیال پرورش، از آن معانی ذهنی تعبیر (۱). ابراهیم/ ۲۴: آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمه طیّبه» (گفتار پاکیزه) را به درختی پاکیزه تشبیه کرده است.

(۲). فیل/ ۱: آیا ندیدی پروردگارت با فیل سواران چه کرد؟!

(۳). تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۶۵.

(۴). جمالیات المفردهٔ القرآنیهٔ، ص ۱۱۵

(۵). تصویر فنی در قرآن، ص ۲۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۷۱

می‌کنـد ... که ناگهـان می‌بینی همین معنای ذهنی یک هیکل زنـده است، یا یک حرکت سازنـده است. و ناگهان می‌بینی که همین حالت روانی، یک تابلوی درخشان است و یک جلوه گاه پر فروغ، و ناگهان می‌بینی که این نمونه انسانی یک شاخص زنـده است و این طبیعت بشریّت یک پیکره خوش منظر است ...» «۱»

چنانچه بخواهیم به نمونه‌هائی از هنر تصویرگرائی قرآن کریم و صحنه‌های پر احساس و خیال پرور در آن اشاره نماییم دچار بهت و شگفتی خواهیم شد زیرا همانگونه که سیّد قطب نیز اشاره داشته سرتاسر قرآن می‌تواند نمونه‌ای برای این بحث باشد، «۲» لیکن در اینجا تمثیلاتی را که هر یک از جنبه هنری چون تابلوهائی بی‌بدیل، تصویرگر صـحنه‌هائی با شـکوه و روح پرور است، از باب نمونه عرضه می‌داریم و در ادامه بحث نیز به موارد دیگری اشاره خواهیم داشت.

۱- قرآن کریم می‌خواهـد بیان کند: آن کس که برای خدا شـریک قرار می‌دهد نه ریشه دارد و نه جای ریشه دواندن، نه بقا دارد و نه نیروی پایداری. بنابراین برای این معنا، یک سیمایی مجسّم می‌سازد که قدمهایش بسیار تند و سریع و حرکاتش دردآور و سوزان است. بدین ترتیب:

وَ مَنْ یُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّیْرُ أَوْ تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ فِی مَكانٍ سَحِیقٍ «۳» «آنکس که برای خـدا شـریک قرار می‌دهـد گویا که او با شـتاب ناگهانی از آسـمان افتاده و به سـرعت پر شـتابان مرغان لاشـخوراش از زمین در ربودند، تا تندبادی پر طوفان او را در مکان دورتر پرتاب کرد.»

در این تصویر که کوتاه و پرشـتاب است بنگرید: او که یکباره از آسـمان فرو افتاده و ناگهان مرغان لاشه او را در ربوده‌اند، و یا باد

پر طوفان او را در گودالی دور انداخته، و (۱). همان، ص ۵۶.

(۲). همان، ص ۵۷.

(۳). حج/ ۳۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۷۲

دیگر هیچ! پرده این نمایش کشیده شده و نمایش و نمایشگاه و هر کس که در آن بود از نظرها ناپدید گردید.

این سرعت برق آسا برای چیست؟ برای این است که هیچ کس گمان نبرد کسی که برای خدا شریک قرار می‌دهد، او اصل و ریشه‌ای دارد، و یا وجودی و قراری، و یا کشش و امتدادی دارد. هر اندازه هم دارای حسب و نسب خانوادگی و یا دارای نیرو و جاه و مقام و فرزندانی باشد. «۱»

۲- قرآن می‌خواهد این معنا را ابراز کند که: تنها خداست که دعای کسانی را جواب می‌گوید که او را می‌خوانند و آنان را به آنچه که امید بسته‌اند می‌رساند، و نیز می‌خواهد بیان کند که خدایان خیالی دیگری که غیر از این معبود بر حقّ را می‌خوانند چیزی بارشان نیست و قدرتی ندارند که کوچکترین کاری را انجام دهند، و هرگز نمی‌توانند کوچکترین خیری به بندگان خود برسانند گر چه زیر پای آنها دریای خیر هم باشد، پس برای نشان دان این معنا، این سیمای عجیب را نمایش می‌دهد:

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ، وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْ‌ءٍ إِلَّا كَباسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْماءِ لِيَبْلُغَ فاهُ وَ ما هُوَ بِبالِغِهِ، وَ ما دُعاءُ الْكافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلالٍ. «۲»

«دعوت حقّ از آن اوست، و کسانی را که (مشرکان) غیر از خدا می‌خوانند (هرگز) به دعوت آنها پاسخ نمی‌گویند! آنها همچون کسی هستند که کفهای (دست) خود را به سوی آب می‌گشایند تا آب به دهانش برسد و هرگز نخواهد رسید! و دعای کافران جز در ضلال و گمراهی نیست!» و این یک سیمایی است که بر حس و وجدان شعله می‌زند، و نظرها را از هر طرف به سوی آن جذب می‌کند و سرانجام هرگز نمی‌تواند از آن روی گردان شود مگر با زحمت (۱). تصویر فنی قرآن، ص ۶۵ و ۱۸۴ و بنگرید به: تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۴۲۱.

(۲). رعد/ ۱۴.

تمثیلات قرآن، ص: ۷۳

و رنج فراوان، و این عجیب‌ترین سیماها است که الفاظ می‌توانند نقش بزنند: شخص زنده‌ای است تشنه، دو دست خود را بااشتیاق تمام دراز کرده به سوی آب، و آب هم نزدیک و در دسترس اوست، می‌خواهد آب را نزدیک لبانش برساند، امّا نمی‌تواند و حال آنکه اگر اندکی دستش را دراز می‌کرد می‌توانست. «۱»

۳- در جای دیگر، قرآن می‌خواهد بیان کند: آنان که کافر شدند، در پیشگاه خدا هرگز به پذیرش چیزی نایل نخواهند شد، و هرگز روی بهشت برین را نخواهند دید، و می‌خواهد بیان کند که قبول شدن و داخل در بهشت شدن برای کافران یک امر ناممکن است و محال.

امّا اسلوب تصویر فنّی و نمایش هنری قرآن، این معانی را در سیمای زیر نشان می‌دهد:

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْها لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ السَّماءِ وَ لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِياطِ، وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ «۲» «کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، و در برابر آن تکبر ورزیدند (هرگز) درهای آسمان به رویشان گشوده نمی‌شود و (هیچ گاه) داخل بهشت نخواهند شد مگر اینکه شتر (یا طناب ضخیم) از سوراخ سوزن بگذرد! این گونه گنهکاران را جزا می‌دهیم!» این بیان تو را آزاد می‌گذارد تا در خیالت سیمایی برای گشودن درهای آسمان نقش بزنی، و سیمای دیگری را هم برای عبور یک طناب ضخیم در سوراخ سوزن خیاطی ترسیم کنی، و قرآن از میان اسامی که برای طناب ضخیم (در عربی) وجود

دارد، اسم «الجمل» را (که معنای شتر هم می‌دهـد) به خصوص در این مقام برمی‌گزیند و حس را (۱). تصویر فنی در قرآن، ص ۶۳ و ۶۴. و بنگرید به: تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۰۵۱ و ۲۰۵۲.

(۲). اعراف/ ۴۰.

تمثیلات قرآن، ص: ۷۴

رها می‌سازد که از طریق خیال از هر دو سیما، تا آن اندازه که لازم است متأثر گردد. «۱»

۴- و در مقامی دیگر، برای مجسّم نمودن حال دانشـمندی که به علم خود عمل نمی‌کند و از آیات و مواهبی که به وی ارزانی شده بیرون می‌جهد، این تصویر تماشایی را عرضه می‌دارد:

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْناهُ آياتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطانُ فَكانَ مِنَ الْغاوِينَ «۲» «و بر آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم، ولی (سـرانجام) خود را از آن تهی سـاخت و شـیطان در پی او افتـاد، و از گمراهـان شـد!» «می‌بینیم سـایه‌ای که کلمه «انسـلخ» می‌گسترانـد، یک سیمای پر رنـج و پر درد را برای بیرون جسـتن از زیر بار این آیات نقش می‌زند، برای اینکه کلمه «انسـلخ» نمایشگر یک حرکت حسّی است. (حرکت حیوانی که در فصل مخصوص، پوست خود را عوض می‌کند به آن می‌گویند: «انسلخ». مانند پوست کندن مار و مور و ملخ و سوسمار و امثال اینها).

و اینها هم کسانی هسـتند که از زیر بار این آیات الهی بیرون می‌روند. مانند اینکه پوست خود را با آن وضع دردآور رها می‌سازند، و با زحمت و فشار از لابلای آن بیرون می‌جهنـد! می‌بینیم که در سایه این کلمه چه سـیمای بیمار و دردآوری قرار گرفته است!» «۳» آری، تصویرگری قرآن، به گونه‌ای است که منظرها پشت سـر هم می‌آیند، و حادثه‌ها پی‌درپی تجدید می‌گردند و شنونده فراموش می‌کنـد که این کلامی است که خوانـده می‌شود! یا طوفانی است که عالمی را فرا می‌گیرد و نابود می‌سازد، و یا مثلی است که (۱). تصویر فنی در قرآن، ص ۵۹. و بنگرید به: تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۲۹۱.

(۲). اعراف/ ۱۷۵.

(۳). تصویر فنی در قرآن، ص ۱۳۹. و بنگرید به: تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۳۹۶ و ۱۳۹۷.

تمثیلات قرآن، ص: ۷۵

زده می‌شود. و چنان خیال می‌کنـد که آن منظره‌ای است که نمایش داده می‌شود و حادثه‌ای که واقع می‌گردد ... اینها همان کلمات است که بوسیله آنها زبانها به حرکت در می‌آیند و احساسهای نهفته را شاداب می‌سازد! و واقعا اینجا خود حیات و زندگی است نه حکـایت از حیـات و زنـدگی! ... آنها فقط یک گروه الفاظ جامـد است نه رنگ و الوانی است که تصویر شود، و نه نیروی شاخص است که تعبیر گردد. و اگر چنین درک کرده باشیم، آنگاه است که به پاره‌ای از اسرار اعجاز در تعبیر قرآن پی برده‌ایم. «۱»

۴- استفاده از مظاهر و پدیده‌های طبیعی

دامن گسترده طبیعت، با دشتها، کوهها، نهرها، گلزارها، و ... در هر فراز و فرودی سخنها و الهامها دارد.

از این رو در شـیوه‌های تربیتی اسـلام، جـایی برای این روش گشوده شـده و به عنوان مواجهه بـا «آیـات آفـاقی» نامیـده شـده است. برگرفتـن رازهـا و رمزهـا از هر مـوقعیت، مقصـودی است کـه در بکـار بسـتن این روش مـورد نظر است چه «آیت» معنی رمز و راز می‌دهد. «۲»

سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ. «۳»

قرآن کریم به عنوان یک کتاب انسان سازی و تربیت، در بسیاری از موارد برای روشن ساختن حقایق عقلی، متوسّل به ذکر مثالهای

طبیعی می‌شود و گاهی موضوعاتی را که آغاز و انجامش سالها طول می‌کشد در یک صحنه زودگذر و قابل مطالعه در برابر چشمان مردم مجسّم می‌سازد.

بررسی تاریخ پر ماجرای عمر یک انسان یا یک نسل که گاهی یکصد سال طول (۱). همان، ص ۵۷.

(۲). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ص ۱۰۰.

(۳). فصّلت/ ۵۳: نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است.

تمثیلات قرآن، ص: ۷۶

می‌کشد برای افراد عادی کار آسانی نیست، امّا هنگامی که صحنه‌ای همانند زندگی بسیاری از گیاهان که در چند ماه خلاصه می‌شود (از تولّد و رشد و نمو و زیبایی و سپس نابودی) در مقابل او قرار دهند بسیار راحت می‌تواند چگونگی زندگی خود را در این آینه شفاف ببیند. «۱»

قرآن کریم برای نشان دادن کوتاهی و ناپایداری دنیا، آن را در این سیما به نمایش در می‌آورد:

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَیاةِ الدُّنْیا کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ، فَأَصْبَحَ هَشِیماً تَذْرُوهُ الرِّیاحُ ... «۲»

«زندگی دنیا را برای آنان به آبی تشبیه کن که از آسمان فرو می‌فرستیم، و به وسیله آن گیاهان زمین (سرسبز می‌شود و) در هم فرو می‌رود. امّا بعد از مدتی می‌خشکد و بادها آن را به هر سو پراکنده می‌کند.»

رشته حیات و این زندگانی همه و همه در این جمله‌های کوتاه ترسیم گردیده و در این نمایشگاههای سه گانه پشت سر هم به نمایش درآمده.

۱) آبی که آن را از آسمان فرو ریختیم کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ ۲) آن آب با گیاهان زمین در آمیخت فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ ۳) و سرانجام به تدریج تبدیل به کاهی گردید که بادش در فضا پراکنده می‌سازد فَأَصْبَحَ هَشِیماً تَذْرُوهُ الرِّیاحُ ... و با این توصیف اطوار گوناگون گیاه را کاملا نمایش داده به گونه‌ای که کوچکترین چیزی را فرو نگذاشته، و به حقّ سوگند در این تعبیر زیبا، همه این عناصر سه گانه جمع آمده است: عنصر صدق، عنصر دقّت و عنصر جمال و زیبایی.

عنصر صدق در نمایش حالات دگرگونی‌های گیاه، که چیزی را برای به حقیقت (۱). تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۲۶۴.

(۲). کهف/ ۴۵.

تمثیلات قرآن، ص: ۷۷

رسانیدن غرض دینی فرو نگذاشته است.

و عنصر دقّت، برای آنکه هدف از این تصویر را کاملا روشن ساخته است.

و عنصر جمال، برای اینکه سرعت و شتاب برق آسای آن از چیزهائی است که خیال را به نشاط و حرکت در می‌آورد. «۱»

در سایر تمثیلات قرآنی نیز از عناصر و پدیده‌های طبیعی، بهره‌های فراوان برده شده و بدیهی است که «استفاده از مثالهای طبیعی هرگز کهنه نمی‌شود و برای همه مردم و در هر سن و شرایطی که باشند قابل فهم است.» «۲»

دکتر احمد بدوی می‌گوید:

«اوّلین چیزی که در خصوص تشبیهات قرآنی جلب توجّه می‌نماید آن است که قرآن عناصر تشبیهات خود را از طبیعت اخذ نموده است و این امر نیز رمز جاودانگی قرآن و عمومیّت آن برای تمامی مردم بشمار می‌آید. لذا قرآن باقی است تا طبیعت باقی است ... بدین ترتیب در قرآن تشبیهی به چشم نمی‌خورد که تنها برخی از افراد از زیبائیها و لطافتهای آن بهره جویند و دیگران از آن محروم باشند» «۳» لذا- همانگونه که در مباحث قبل نیز اشاره داشتیم- تمثیلات قرآن را می‌توان به نمایشگاهی تشبیه کرد که در آن از تمام

مظاهر و پدیـده‌های هستی نمونه‌هائی چند، ارائه گردیده و از هر یک از جلوه‌های طبیعی آفاق بیکران هستی، تابلوهای رنگارنگ و خیره کننـده‌ای در معرض دیـد همگان قرار داده که منظره‌های باشکوه و چشم انـدازهای بدیع آن، پای روح انسان را به طبیعت باز نموده و او را به نظاره این همه لطائف و ظرائف فرا می‌خواند.

امّا بر خلاف چشم اندازهای موقّت و زودگذر، این نمایشگاه دائمی و بین المللی است، که چشم و دل انسانها- در تمامی عصرها و نسلها- از نظاره به منظره‌های (۱). تصویر فنّی در قرآن، ص ۱۷۹ و ۱۸۰، با تلخیص.

(۲). تفسیر نور، ج ۱، ص ۵۲۹.

(۳). من بلاغهٔ القرآن، ص ۱۹۶. به نقل از: جمالیات المفردهٔ القرآنیهٔ، ص ۱۲۷.

تمثیلات قرآن، ص: ۷۸

بدیع و الهام بخش آن سیر نمی‌شود.

جـالب تـوجّه اسـت کـه ایـن ویژگی تمثیلات قرآنی نـه تنهـا محقّقیـن و اندیشـمندان مسـلمان را بـه خـود جلـب نمـوده است، بلکه دانشمندان و اندیشمندان غربی را نیز به خود مشغول داشته است.

در این میان «فردریک بوهل» دانمارکی در خلال تحقیقی که درباره مثالهای قرآنی انجام داده است به این نکته اشاره می‌دارد که: «گـاهی این امثـال از مظـاهر طبیعت اقتبـاس شده‌انـد و در کمـال سادگی، تعلیمات اخلاقی و عالی را متصـمن‌اند. ماننـد آیه: وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ ... «۱» و یکی از این جمله، تمثیلی است در نهایت امتیاز و کمال و آن آیه نور است: مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاهٍ ... «۲»

که دارای صبغه روحانی لطیف و رموز عرفانی دقیق می‌باشد.» «۳»

۵- دقت و واقعیّت (خیالی و خرافی نبودن)

یکی از ویژگیهـای تمثیلات قرآنی واقعی بودن آنهـا است. بـدین معنا که مثالهای قرآن تصاویری عینی از واقعیّتهای موجود اطراف آدمی ارائه نموده، و آنچه در زندگی انسان و پیرامون وی صورت می‌پذیرد را- در نهایت وضوح و دقت- ترسیم نموده است.

تمـامی مثالهـای قرآن بـا واقعیّتهـای زنـدگی انسـان در آمیخته و بـا حقـایق محسوس و ملموس پیرامون او ارتباط تنگاتنگی دارد، از اموری که شایـد بنـدرت در زندگی انسان تحقّق می‌یابد و یا مختص به محیطهای محدود و دور افتاده می‌باشد، خالی و مبرّی است. «۴» (۱). اعراف/ ۵۸.

(۲). نور/ ۳۵.

(۳).. ۸۱۶. EncycopidA fO IslaM. VOL. ۶ p به نقل از: امثال قرآن، ص ۱۳۳.

(۴). ضرب المثل فی القرآن الکریم، ص ۱۱۱. و بنگرید به: الامثال و المثل و التمثیل و التمثیلات فی القرآن الکریم، ص ۴۸ و ۴۹.

تمثیلات قرآن، ص: ۷۹

در تمثیلات قرآنی از انواع و اقسام موجودات و پدیـده‌هائی که در طبیعت پیرامون آدمی یـافت می‌شود یـاد شـده است. موجوداتی همچون: مگس، پشه، عنکبوت، سگ، الاغ، شیر، دانه، سنبل، آب، آتش، خال، خاکستر، باد، نور، چراغدان و ...

نکته قابل توجّه آن است که خداوند متعالی کسانی را که این مثالها را منکر شده و آنها را دور از شأن خداوند می‌دانند- و معتقدند که از ساحت مقـدس الهی دور است که به چنین مثالهای ساده‌ای تمسّک جسـته باشـد- مورد انتقاد قرار داده و اشاره داشـته که این مثالها همگی حقّنـد و به حقایق آنها تنها مؤمنینی دست می‌یازنـد که در کنه این حقایق انـدیشه می‌کنند ولی کافران را که چشم دل

خود را بر حقایق بسته‌اند و از تعقّل و اندیشه درباره حقایق عالم هستی سرباز زده‌اند، نه تنها حظّ و بهره‌ای از این معارف نخواهند برد، بلکه گاه این مثالها زمینه اغواء و گمراهی ایشان را فراهم می‌آورد! این حقیقتی است که خداوند متعال در آیه ۲۶ سوره بقره بدان اشاره داشته و فرموده:

«خداوند از اینکه (به موجودات ظاهرا کوچکی مانند) پشه و حتی کمتر از آن، مثال بزند شرم نمی‌کند. (در این میان) آنان که ایمان آورده‌اند، می‌دانند که آن، حقیقتی است از طرف پروردگارشان، و امّا آنها که راه کفر پیموده‌اند می‌گویند: منظور خداوند از این مثل چه بوده است؟! (آری) جمع زیادی را با آن گمراه و گروه بسیاری را هدایت می‌کند، ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می‌سازد!».

درباره مثالهای قرآن، بین متفکّران دو نظر وجود دارد:

۱- برخی می‌گویند این مثلها در حدّ تشبیه عرفی است و تنها برای تقریب مطلب به ذهن آورده شده است.

۲- گروهی دیگر می‌گویند: این مثلها برای وصف و بیان وجود مثالی مطلب آمده و حقیقت مثل را بیان می‌کند.

تمثیلات قرآن، ص: ۸۰

مثلا در آنجا که قرآن کریم می‌فرماید:

مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوْراةَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوها کَمَثَلِ الْحِمارِ یَحْمِلُ أَسْفاراً «۱» برخی می‌گویند: در این آیه کریمه، کسانی که از کتب الهی چیزی نمی‌فهمند، به حمار تشبیه شده‌اند، زیرا حمار چیزی نمی‌فهمد و از محتوای کتابی که بر دوش او گذاشته‌اند بی‌خبر است.

ولی برخی دیگر معتقدند که این مثل بیان کننده واقعیّت درونی کسانی است که عمدا مجاری ادراک و تعقّل معارف الهی را بسته‌اند، در هر موطنی هم که حقیقت ظهور کند، واقعیّت مثلها نیز ظهور می‌کند، و به همین دلیل خداوند سبحان منکران را کور معرفی می‌کند: صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَعْقِلُونَ «۲» مقصود خدای سبحان این است که کافران و منافقان اگر چه از نظر حواس ظاهری، بینا و شنوا و گویا هستند ولی واقعیّت درونی آنها کر و گنگ و کور است. امّا مجموعه آیات و روایات را می‌توان مؤیّد نظر دوم دانست، «۳» چرا که اگر هدف از تمثیلات قرآنی را فقط تقریب مطلب به ذهن دانسته و آنها را بی‌بهره از عنصر واقعیّت و حقیقت قلمداد نمائیم این امر با روح معارف قرآنی سازگار نمی‌باشد، و در تمثیلات قرآنی حتی نمونه‌ای را نمی‌توان سراغ گرفت که در آن از عناصر تخیّلی «۴» و خرافی- که هیچگونه ارتباطی با واقعیّتهای زندگی انسان نداشته و حتی فضای فکری او را از حقایق و واقعیّتها دور می‌سازد- بهره گرفته باشد.

این در حالی است که در کتاب تورات نمونه‌های متعددی از مثالهای خرافی بکار (۱). جمعه/ ۵.

(۲). بقره/ ۱۷۱.

(۳). بنگرید به: قرآن در قرآن، ص ۴۳۲ و ۴۳۳.

(۴). باید یادآور شد میان عنصر تخیل در متون اسلامی و همین عنصر در متون بشری تفاوتی بسیار وجود دارد. تخیّل در متون اسلامی بر یک «واقعیّت محسوس» یا «روانی» یا «غیبی» استوار است و تخیّل در متون بشری بر یک «واقعیّت موهوم» که در عالم حقایق هیچ نحو از حقیقت و وجود را دارا نیست (اسلام و هنر، ص ۳۰) و بدیهی است آنچه در این بحث مورد نظر ما است، همان تخیّل به معنی دوم آن است.

تمثیلات قرآن، ص: ۸۱

رفته است که محقّقین بدانها اشاره داشته‌اند.

از جمله: دکتر عبد المجید عابدین به نقل از «مانسون» به دو مثال خرافی تورات- که با بهره‌گیری از حکایت نباتات ساخته و پرداخته شده‌اند- اشاره نموده و می‌گوید:

«در تورات دو مثال بر مبنای خرافه هائی از عالم نباتات وارد گردیده است. یکی خرافه «یوتام» در سفر داوران (فصل ۹ عبارات ۷ تا ۱۵) و دیگری خرافه: «بوته خار و درخت سرو» در سفر دوم پادشاهان (فصل ۱۴ عبارت ۹)» «۱» همچنین «بنتزن» دو مثال دیگر تورات را از مثالهای خرافی دانسته، که این دو مثال به بهره گیری از حکایت حیوانات ساخته و پرداخته شده‌اند، و هر دو در سفر حزقیال بکار رفته‌اند. اوّلین آنها مثل: «عقاب و درخت مو» (فصل ۱۷ عبارت ۳ تا آخر فصل) و دیگری مثال «ماده شیر و بچه‌هایش» است. (فصل ۱۹ عبارت ۳ تا آخر فصل) «۲» که در این مثالها می‌بینیم برای حیوانات شأنی همچون انسان قائل شده که همانند آدمی می توانند در اموری دخل و تصرّف کنند! همچنین در تمثیلات دوران جاهلیّت نیز مثالهای خرافی بسیاری به چشم می خورد، «۳» و چنانچه مقایسه‌ای میان اینگونه مثالها با مثالهای خرافی تورات داشته باشیم، درمی‌یابیم که اعراب جاهلی بیشتر به خرافاتی تمایل داشته‌اند که در آن از حیوانات یاد شده، در حالیکه یهودیان بیشتر به خرافاتی که در آنها از گیاهان یاد شده روی آورده‌اند، که شاید بتوان سرّ این امر را در نوع متفاوت زندگی هر یک از آنها جویا شد. بدین معنا که اعراب بیشتر به بادیه نشینی و صحرانوردی خو کرده بودند، در حالیکه یهودیان بیشتر با کشاورزی و زراعت امرار معاش می‌نمودند. «۳» (۱). الامثال فی النثر العربی القدیم، ص ۱۶۵. به نقل از: الامثال فی القرآن الکریم، فیّاض، ص ۴۲۹.

(۲). ۱۷۰ Introduction To the Old Testament VOL ۱. p/ و الامثال فی النثر العربی القدیم، ص ۱۶۵. به نقل از همان منبع و صفحه.

(۳). بنگرید به همان: ص ۴۳۰.

تمثیلات قرآن، ص: ۸۲

۶- ارتباط و هماهنگی با محیط

«۱» بدون شک هر سخنوری از محیطی که در آن زندگی می کند تأثیر می‌پذیرد، و به همین دلیل می‌توان نوع حرف زدن افراد شهری را از روستائی و نوع حرفهای آنها را از بادیه نشینان به راحتی تشخیص داد، و این نیست مگر بخاطر آن که محیط یکی از اضلاع سه گانه شخصیّت آدمی را تشکیل می‌دهد.

و درست به همین دلیل است که برای محقّقین آشنای به علم تاریخ، تشخیص و تمیز میان شعر جاهلی با شعر عصر اسلامی و تمییز شعرهای عصر اموی از شعرهای عصر عباسی چندان دشوار نیست، و این نتیجه تأثیرات فراوانی است که محیط و فضای فرهنگی هر عصری بر میراث ادبی آن از خود بجای می گذارد.

در قرآن کریم، نیز با وجود آنکه کلام آن از بارقه الهی است و از سرچشمه خالق هستی جریان یافته و از تأثیرپذیری از موجودات عالم و رنگ پذیری از محیط زمان و مکان منزّه و مبرّی می‌باشد، لیکن نزول آیات قرآن و نحوه خطاب افراد هیچگاه در خلأ و بدون توجّه به ویژگیهای مخاطبین و شرایط زمانی و مکانی آنها نبوده است.

مثالهای قرآن کریم نیز از این امر مستثنی نیست، زیرا در این تمثیلات که همگی برای هدایت بشر نازل شده، به وضوح می‌توان دریافت که هر کدام از مثالها هدف خاصی را تعقیب می کنند. و در اغلب مثالهای مکّی ویژگیهای بارز محیط مکّه، و در اغلب مثالهای مدنی ویژگیهای بارز محیط مدینه بروز و ظهور آشکاری دارد.

بدین معنا که: مثالهای مکّی، غالبا پیرامون علاج بیماریهای اعتقادی دور می‌زند که شهر مکّه از آن رنج می‌برد و پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله در این محیط بود که به مجادله با مشرکین و طرد مبانی فکری آنها کمر همّت بست و آنها را به ایمان به خدای یکتا، و طرد خدایان (۱). در این بحث از کتاب: الامثال فی القرآن، جعفر سبحانی، صفحه ۳۸ تا ۴۲ بهره جسته‌ایم. همچنین در این باره

بنگرید به: الامثال فی القرآن الکریم. محمّد جابر فیّاض، ص ۲۷۷ و الصورهٔ الفنیّهٔ فی المثل القرآنی، محمد علی الصغیر، ص ۹۹ تا ۱۰۴ و قرآن و فرهنگ زمانه، محمد علی ایازی، ص ۱۲ تا ۶۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۸۳

دروغین و ایمان به روز جزا دعوت نمود.

در اوج این منازعات فکری بود که قرآن با ارائه مثالهای بدیع و پر جاذبه خود، رشته‌های اعتقادی آنها را از هم می‌گسست و آرمانهای فکری ایشان را به ریشخند می‌گرفت، به گونه‌ای که گاه خدایان دروغین مشرکین را که بدانها توسّل می‌جستند، به خانه‌ای عنکبوتی تشبیه نموده که تاب کمترین مقاومتی را در برابر نسیمی یا وزش بادی یا قطرات آبی ندارد.

آنجا که می‌فرماید:

مَثَلُ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِیاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتاً وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ «۱» و گاه در مثالهای خود، خدایان آنها را به مگسی تشبیه می‌کند و می‌فرماید:

یا أَیُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ، إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ، وَ إِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئاً لا یَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ، ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ «۲» زیرا نقل شده بت‌پرستان قریش ۳۶۰ بت را با مشک و عنبر و زعفران آراسته نموده و به عبادت آنها می‌پرداختند، ولی مگسها می‌آمدند و بر آنها می‌نشستند و زعفران و مشکها را می‌ربودند و بتها نیز قدرت باز پس گرفتن آنها را نداشتند.

قرآن مجید از همین صحنه، برای بیان ضعف و ناتوانی بتها و سستی منطق مشرکان استفاده کرده و آنها را به اندیشیدن در این اعتقاد سخیفشان فراخوانده است. (۱). عنکبوت/ ۴۱: مثل کسانی که غیر از خدا را اولیای خود برگزیدند، مثل عنکبوت است که خانه‌ای برای خود انتخاب کرده؛ در حالی که سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است اگر می‌دانستند!

(۲). حج/ ۷۳: ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند! و هر گاه مگس چیزی از آنها برباید، نمی‌تواند از آن باز پس گیرد! هم این طلب کنندگان ناتوانند، و هم آن مطلوبان (هم این عابدان، و هم آن معبودان)!

تمثیلات قرآن، ص: ۸۴

حقیقتا، چه مثالی را مناسب‌تر و گویاتر از این مثال می‌توان سراغ گرفت که معبودهای پوشالی و بی‌هویّت و ناتوان را چنین زیبا ترسیم و تشبیه نموده باشد.

و در جای دیگر، برای ترسیم دلبستگی‌های آنها به دنیا و غفلتشان از آخرت، مثالی را ارائه می‌دهد که به خوبی از زودگذر بودن و ناپایدار بودن دنیا حکایت دارد.

آنجا که می‌فرماید:

إِنَّما مَثَلُ الْحَیاهِٔ الدُّنْیا کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ مِمَّا یَأْکُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعامُ، حَتَّی إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَیْها أَتاها أَمْرُنا لَیْلًا أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِیداً کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ «۱» اینها، نمونه‌هائی از مثالهای مکّی بود. امّا مثالهایی که در مدینه نازل گردیده، در آنها ویژگیهای محیط مدینه کاملا متجلّی است، چرا که اینگونه مثالها در صدد علاج بیماریهای اخلاقی است که در محیط مدینه آن روز شیوع بیشتری داشت، و لذا محور اصلی آیات و تمثیلاتی که در این محیط نازل شده، را درمان و علاج رذائل اخلاقی تشکیل می‌دهد، و نه موضوعاتی چون شرک و بت‌پرستی و، تکذیب روز جزا و ... که در مکّه رواج داشت.

از جمله مسائلی که پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله در مدینه با آن مواجه بود، مسئله منافقین بود. همانانی که برای بهره‌مندی از

مزایای حکومت اسلامی اظهار اسلام می‌کردند امّا در سینه‌های خود بذر کفر و بی‌ایمانی می‌پروراندند. به همین دلیل پاره‌ای از مثالهای مدنی، به موضوع منافقین و افشاء ماهیت پلید آنها اختصاص یافته است. (۱). یونس/ ۲۱: مثل زندگی دنیا، همانند آبی است که از آسمان نازل کرده‌ایم، که در پی آن، گیاهان (گوناگون) زمین- که مردم و چهارپایان از آن می‌خورند- می روید، تا زمانی که زمین، زیبائی خود را یافته و آراسته می‌گردد، و اهل آن مطمئن می‌شوند که می‌توانند از آن بهره‌مند گردند، (ناگهان) فرمان ما، شب هنگام یا در روز (برای نابودی آن) فرا می رسد و آنچنان آن را درو می‌کنیم که گویی دیروز هرگز (چنین کشتزاری) نبوده است! این گونه، آیات خود را برای گروهی که می‌اندیشند، شرح می‌دهیم!

تمثیلات قرآن، ص: ۸۵

از جمله، درباره آنها فرموده است:

مَثَلُهُمْ کَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ ناراً، فَلَمَّا أَضاءَتْ ما حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَکَهُمْ فِی ظُلُماتٍ لا یُبْصِرُونَ، صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَرْجِعُونَ أَوْ کَصَیِّبٍ مِنَ السَّماءِ فِیهِ ظُلُماتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ یَجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ مِنَ الصَّواعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَ اللَّهُ مُحِیطٌ بِالْکافِرِینَ «۱» از سوی دیگر، پیامبر اسلام، صلّی اللّه علیه و اله، در مدینه با مسئله یهودیان مواجه بود، چرا که سه طایفه یهود یعنی: بنی قینقاع، بنی نظیر و بنی قریظه، که همگی، با مکر و فریب و حیله‌گری پیوندی دیرینه داشتند در مدینه و اطراف آن می‌زیستند. آنان ویژگیهای رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله را در تورات می‌خواندند، امّا همانند بی‌سوادانی که سواد خواندن و نوشتن ندارند از کنار آن می‌گذشتند و بدان وقعی نمی‌نهادند. بخاطر این خصلت زشتشان بود که خداوند متعال آنها را به الاغی تشبیه نمود که کتابهای نفیسی را بر دوش می کشد، بی‌آنکه از معارف آن کوچکترین بهره‌ای برد.

مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوْراةَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوها کَمَثَلِ الْحِمارِ یَحْمِلُ أَسْفاراً ... «۲»

همچنین مسلمانانی که هم عصر پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله بودند نیاز مبرمی به هدایت الهی داشتند تا در پرتو آن، اخلاق و روحیات خود را اصلاح نمایند.

از جمله، برخی از آنها اموال خود را برای ریا و خودنمایی انفاق می‌نمودند و یا انفاقشان توأم با انواع منّتها و آزارها بود. بدین جهت تمثیلاتی چند به این امر اختصاص (۱). بقره/ ۱۷- ۱۹: آنان [منافقان همانند کسی هستند که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک، راه خود را پیدا کند) ولی هنگامی که آتش اطراف او را روشن ساخت، خداوند (طوفانی می‌فرستد و) آن را خاموش می‌کند، و در تاریکیهای وحشتناکی که چشم کار نمی‌کند، آنها را رها می‌سازد. آنها کران، گنگها و کورانند. لذا (از راه خطا) باز نمی گردند. یا همچون بارانی از آسمان، که در شب تاریک همراه با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذران) ببارد.

آنها از ترس مرگ، انگشتان خود را در گوشها می‌گذارند، تا صدای صاعقه را نشوند و خداوند به کافران احاطه دارد.

(۲). جمعه/ ۵: کسانی که مکلّف به تورات شدند ولی حقّ آن را ادا نکردند، مانند دراز گوشی هستند که کتابهایی حمل می کند (آن را بر دوش می‌کشد امّا چیزی از آن نمی‌فهمد)!

تمثیلات قرآن، ص: ۸۶

یافت تا آنان را به طریق الهی رهنمون سازد.

از جمله آیه:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا، لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی کَالَّذِی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ وَ لا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ، فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَفْوانٍ، عَلَیْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ، فَتَرَکَهُ صَلْداً، لا یَقْدِرُونَ عَلی شَیْءٍ مِمَّا کَسَبُوا وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ «۱» و آیات دیگری که در ادامه بدانها اشاره خواهیم داشت.

۷- تنوّع اسلوب

«۲» تمثیلات قرآنی- همانند تمامی موضوعاتی که قرآن کریم از آنها یاد نموده است- در نحوه پرداخت و ارائه موضوعات، محدود به یک روش مشخص و معین نمی گردد.

بدین معنا که قرآن کریم گاه تمثیلهای خود را به صورت مستقیم و با ذکر لفظ «مثل»- و مشتقات آن- ارائه نموده است. از جمله در آیات:

أ لَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً ... «۳»

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ ... «۴»

و گاه مستقیما از لفظ «مثل» یاد ننموده، بلکه موضوع را در قالبی تمثیلی ارائه نموده است. (۱). بقره/ ۲۶۴: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بخششهای خود را با منّت و آزار باطل نسازید! همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق کند، و به خداوند و روز رستاخیز ایمان نمی‌آورد، (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد (و بذرهایی در آن افشانده شود) و رگبار باران به آن برسد، (و همه خاکها و بذرها را بشوید) و آن را صاف (و خالی از خاک بذر) رها کند. آنها از کاری که انجام داده‌اند، چیزی به دست نمی‌آورند و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند.

(۲). در این بحث، از کتاب: ضرب الامثال فی القرآن، عبد المجید البیانونی. ص ۸۱ و ۸۲ و ۹۸ بهره جسته‌ایم.

(۳). ابراهیم/ ۲۴.

(۴). تحریم/ ۱۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۸۷

مانند آیات ذیل:

وَ لَوْ أَنَّ ما فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ... «۱»

قُلْ لَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِماتُ رَبِّي ... «۲»

همچنین گاهی مثالهای قرآنی روش محاوره را در پیش گرفته و گاه از روش استفهامی بهره می‌جوید، که در تمامی این روشهای متنوّع و گوناگون، هدف برانگیختن انگیزه‌ها و تهییج قوای روحی و فکری و حسّی مخاطبین است.

آری، هر که در تمثیلات قرآنی به نیکی تدبّر کند در خواهد یافت که هر یک از آنها روشی متناسب با موضوع و اهداف خود دارد، و چنانچه آن موضوع پیرامون تبشیر یا انذار، تشویق یا توبیخ، موعظه و اندرز و ... دور بزند، و یا هدف آن احیاء فطرت الهی در نهاد آدمی یا برانگیختن او برای تدبّر در آیات آفاقی و انفسی و مانند آن باشد، مثالهائی کاملا متناسب با آن موضوعات انتخاب شده، به گونه‌ای که این هماهنگی، شنونده را در برابر یک تابلوی جذّاب با رنگهای گوناگون و هماهنگ قرار می‌دهد و بدینسان تأثیر بسزائی را بر نفس آدمی بجای می گذارد.

به این ترتیب، معلوم می‌شود که تنوّع روشها در تمثیلات قرآنی تابع روشهای مختلف تربیتی است و ارتباط تنگاتنگی با شرایط و مقتضیات و مناسبتهای یک موضوع دارد.

ذکر نمونه زیر می‌تواند روشن کننده بحث مورد اشاره باشد:

خداوند متعال در آیه ۱۲ سوره حجرات می‌فرماید:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ، إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ. «۳» (۱). لقمان/ ۲۷ و ۲۸.

(۲). کهف/ ۱۰۹.

(۳). ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است، و هرگز (در کار

تمثیلات قرآن، ص: ۸۸

در این آیه شریفه، خداوند در قالب یک روش تربیتی مؤثّر که تا اعماق دلها نفوذ کرده و عواطف بشری را تحریک می‌نماید، به ذکر مثالی برای غیبت پرداخته است. بدین صورت که ابتدا غیبت را در خلال مجموعه‌ای از منهیّات مورد نهی قرار می‌دهد، و می‌فرماید: وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً ... سپس صحنه‌ای را ترسیم می‌نماید که هر دل سنگ و سختی را تحت تأثیر قرار داده و هر وجدان بیداری را آزرده می‌سازد و آن صحنه برادری است که مشغول خوردن گوشت برادر خود است، آن هم گوشت برادری مرده! و آنگاه اعلان می‌دارد که: این کاری است که شما آن را ناپسند می‌شمارید و از آن گریزان هستید! امّا آنچه در این مثال حائز اهمیّت بوده و سزاوار تأمّل است، کیفیت ارائه مثال است، چرا که خداوند متعالی آن را در قالب استفهام انکاری ارائه نموده و می‌فرماید:

«آیا احدی از شما هست که حاضر شود گوشت برادر مرده خود را بخورد؟!» و بسیار روشن است که اینگونه تعبیرها تأثیراتشان بسیار نافذتر و عمیق‌تر و بلیغ‌تر از مواردی است که فقط به صورت خبری ارائه گردند، و اعلان دارد که: «همانا کسی که از برادر دینی خود غیبت کند، همانند کسی است که گوشت مرده او را بخورد.» و تنها به مقایسه بین این دو امر بسنده نماید و از کنار آن بگذرد. دیگران) تجسّس نکنید، و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.

تمثیلات قرآن، ص: ۸۹

۸- نظم منطقی (توالی موضوعات)

یکی از مشخصاتی که می‌توان آن را در بسیاری از تمثیلات قرآنی سراغ گرفت، جنبه نظم بدیع و منطقی است که بر مجموعه آیاتی که آن تمثیل در آنها قرار گرفته حاکم است. «۱» بدین معنا که قرآن کریم در تمثیلات خود برای دست‌یابی به یک نتیجه تربیتی مناسب، ابتدا به ذکر مقدّمه یا پیش زمینه‌ای متناسب با همان موضوع پرداخته، سپس درباره آن موضوع با ذکر یک مثال، آن معنا و حقیقت را به خوبی ترسیم نموده، و آنگاه به ذکر مؤخّره‌ای که در حکم نتیجه یا هدف نهایی تمثیل است، روی آورده است. به این ترتیب، می‌توان گفت که تمثیلات قرآنی را غالبا یک مقدّمه و یک مؤخّره احاطه نموده است که هر دو آنها نیز هماهنگی و تناسب کاملی با آن مثال دارد و مجموعا یک نظم بدیع و منطقی را سامان می‌بخشند.

برای این موضع میتوان به چند نمونه ذیل اشاره نمود که در هر یک از آنها، این ارکان سه گانه نمود آشکاری دارد:

۱- در آیات ۱۷۵ تا ۱۷۸ سوره اعراف، شاهد ویژگی یاد شده به وجه ذیل می‌باشیم:

مقدّمه:

وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ الَّذِی آتَیْناهُ آیاتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّیْطانُ فَکانَ مِنَ الْغاوِینَ (۱۷۵) وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لکِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَی الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ ...

موضوع مثل:

فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ یَلْهَثْ أَوْ تَتْرُکْهُ یَلْهَثْ.

مؤخّره:

ذلِکَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا، فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ (۱۷۶) ساءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ أَنْفُسَهُمْ کانُوا یَظْلِمُونَ (۱۷۷) مَنْ یَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِی وَ مَنْ یُضْلِلْ فَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ (۱۷۸) (۱). در این خصوص بنگرید به: ضرب الامثال فی القرآن، ص ۹۳ تا ۹۹.

تمثیلات قرآن، ص: ۹۰

چنانچه از جنبه ظاهری به این آیات بنگریم، ملاحظه خواهیم کرد که یک آیه تمام و یک سوم از آیه بعد، مقدّمه مثال را تشکیل داده است، و خود مثال نیز یک سوم آیه را در بر گرفته، امّا بدنبال ذکر مثال، برای مؤخّره آن که نقش نتیجه و هدف نهائی را ایفا می کند دو آیه تمام به همراه یک سوم از آیه ۱۷۶ را اختصاص داده است. و از سوئی می توان آیه آخر (یعنی آیه ۱۷۸) را نیز در حکم مقدّمه و پیش زمینه‌ای قلمداد کرد برای مثال دیگری که در ادامه این آیات آمده است و بزودی از آن یاد خواهیم کرد.

امّا از حیث محتوا، در مباحث پیشین (در بحث تصویر گری مفاهیم) به توضیحاتی درباره مقدّمه این مثال اشاره داشتیم و در ادامه نیز، به پاره‌ای از جنبه‌های تربیتی این مثال اشاراتی خواهیم نمود.

۲- پس از ذکر مثال قبلی با ارکان سه گانه آن، قرآن در ادامه به مثال دیگری اشاره می دارد که ارتباط دقیق و وثیقی با مثال قبل دارد.

خداوند متعال در آیات ۱۷۸ و ۱۷۹ سوره اعراف می‌فرماید:

مَنْ یَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِی وَ مَنْ یُضْلِلْ فَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ (۱۷۸) وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ کَثِیراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ، لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لا یُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ این آیات به منزله تفسیر و توضیح و در مقام ارائه تمثیلی دیگر، برای تبیین حالات همان گمراهانی است (که در آیات قبل از آنها یاد شد یعنی کسانی) که از آیات الهی و مواهبی که به آنها عرضه شده بود فاصله گرفتند و همانند ماری از پوست خویش بیرون جستند.

در این آیات نیز پیش از ذکر مثال، مقدّمه‌ای را یاد نموده و در آن یکی از معارف حقّه

تمثیلات قرآن، ص: ۹۱

را تبیین نموده و آن اینکه: هر کس را که خدا هدایت کند حقیقتا هموست که هدایت یافته و در آخرت نیز از رستگاران خواهد بود، و هر آنکس را که خدای گمراه نماید، او زیان دیده‌ای است که همه چیز را و از همه مهمتر، سرمایه وجود خود را باخته است و چه سودی عاید کسی خواهد شد که سرمایه وجودی خود را از کف داده است؟

و در ادامه، آیه‌ای که در آن تمثیلی بکار رفته، ذکر شده است و از کسانی که چشم و گوش و دل خود را بر حقایق بسته‌اند و از قوای جسمی و روحی که خدای متعال به ایشان ارزان داشته بهره‌ای نبرده و آنها را معطّل گذرانده‌اند، به عنوان چهارپایان و بلکه موجوداتی پست‌تر، یاد نموده است و می‌فرماید: أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ.

و در خاتمه مثال نیز، در یک جمع بندی نهائی، از چنین افرادی با یک تعبیر جامع یاد نموده و می‌فرماید: أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ آری، آنان کسانی هستند که تمام زندگی خود را در غفلت گذرانیده و ایّام عمر خود را همچون کودکان در لهو و لعب سپری نموده و سرمایه‌های وجودی خویش را طعمه هوس بازیها و جاه‌طلبی‌ها نمودند.

۳- یکی از نمونه‌های دیگری که در این بحث می‌توان از آن یاد نمود آیه ۱۲ سوره حجرات است.

در این آیه کریمه، پیش از آنکه زشتی غیبت را در قالب یک تمثیل ترسیم نماید، ابتدا غیبت را در ضمن مجموعه‌ای از رذائل اخلاقی مورد نهی قرار داده و فرموده است:

وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً سپس صحنه مشمئز کننده‌ای را در برابر دید مخاطبین قرار داده و غیبت را با مثالی تکان دهنده چنین به تصویر کشیده است که:

أ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ آنگاه در ادامه و به دنبال تمامی منهیّاتی که در آیه از آنها یاد شده- یعنی سوء ظن، تجسّس و غیبت- بر آن است تا روح تقوی را در آنها زنده نموده و آنانی را که دامن خود

تمثیلات قرآن، ص: ۹۲

را به یکی از این معاصی آلوده نموده‌اند به توبه دعوت نماید و رحمت واسعه الهی را بدیشان گوشزد نماید:

وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِیم

۹- روش مقایسه‌ای (تقابل و رویاروئی صحنه‌ها)

اشاره

در یادگیری مطالب، ارتباط میان مفاهیم، نقش اساسی را بر عهده دارد. به این معنا که هر گاه انسان موفّق شود میان چند مفهوم رابطه موجود را کشف کند، ذهن او از این ارتباط منطقی به مفهوم جدیدی می‌رسد، آن را دریافته و اصطلاحا فرا می‌گیرد. با این تعبیر، هنگام یادگیری هیچگاه یک مفهوم پدید نمی‌آید، بلکه «پدید بودن» توسط ذهن کشف می‌شود.

در این میان، مفاهیم مخالف یا مشابه سهم بیشتری را در جهت کمک به ذهن برای یادگیری مفهوم جدید دارا هستند. به عنوان مثال: درک هر یک از دو مفهوم «سپیدی» و «سیاهی»، «دانائی» و «نادانی»، «حقّ» و «باطل» و ... در کنار یکدیگر میسر خواهد بود و دیگر مفاهیمی که میان این دو نقطه‌ها واقع می‌شوند، به تناسب شباهت به هر یک از دو طرف، قابل درک هستند. «۱»

ویژگی طبیعی انسان طوری است که اشیاء را از راه مقایسه با هم و مقایسه با نقطه مقابلشان می‌شناسد و اگر نقطه مقابل نباشد، نمی‌تواند آنها را بشناسد ولو در کمال ظهور باشد. مثل: نور و ظلمت، علم و جهل، قدرت و عجز، خیر و شر، حرکت و سکون، حدوث و قدم، فنا و ابدیّت. «۲»

در سراسر قرآن، دو چهره «نیک و بد»، «ایمان و کفر»، «عدالت و ظلم»، «عقل و جهل» و بطور کلی «حقّ و باطل» در کنار هم معرفی شده‌اند تا معرفت هر دو راحتر (۱). شیوه‌های تعلیم و تربیت در قرآن و سنّت، ص ۱۶۷ تا ۱۶۹ با تلخیص. و بنگرید به: ضرب الامثال فی القرآن، ص ۱۳۸ تا ۱۴۰.

(۲). بیست گفتار، مرتضی مطهری، ص ۲۴۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۹۳

امکان پذیر شود.

قرآن کریم خاطر نشان می‌سازد که: نیکی با بدی (فصلت/ ۳۴) ناپاک با پاک (مائده/ ۱۰۰) سایه با آفتاب و زندگان با مردگان (فاطر/ ۱۹ تا ۲۲) مؤمنان و صالحان با فرد گنهکار (غافر/ ۵۸)، آگاهان با ناآگاهان (زمر/ ۹) مؤمن با فاسق (سجده/ ۱۸) و دوزخیان با بهشتیان (حشر/ ۲۰) مساوی نیستند.

تمام این مثالها، به نوعی به تمایز کامل میان دو امر متباین اشاره می‌کند.

سیّد قطب درباره این ویژگی تعبیرات قرآنی می‌گوید:

«تقابلهای دقیق و لطیفی میان سیماهایی که تعبیرات زیبای قرآنی نقش می‌زنند بچشم می خورد، و خود تقابل و رودرویی یک روش مخصوصی است از روشهای تصویر و نمایش، و نیز یک روشی است از روشهای ساختن نوا و نشان دادن آهنگ صحنه، و پیوسته تعبیر قرآن، فراوان و فراوان آنها را به کار می‌گیرد» «۱» از آنجا که قرآن، آدمی را موجودی می‌داند که در برابر راههای محتمل قرار دارد، همواره تمثیل‌هایش در مورد وی نیز دو سویه است. «۲» بدین معنا که در تمثیل‌های قرآن فقط خوبیها یا فقط

بـدیها ترسـیم نشده‌انـد و تنها جنبه خبری نیز ندارنـد، بلکه گاه با کنار هم قرار دادن امور مخالف، و مقایسه آنها با یکدیگر، و طرح سؤال از اینکه آیا این دو را می توان همسان یکدیگر قلمداد نمود، هَلْ یَسْتَوِیانِ مَثَلًا از وجدانهای بیدار و آگاه در مورد عدم تساوی این امور اقرار می گیرد.

و جالب است که قرآن پس از طرح این پرسـش که «آیا این دو با یکدیگر مساویند؟» لزومی به پاسخگوئی بدین پرسش ندیده و در مقام جواب به آن بر نیامـده است! چرا که در تمامی این موارد، سؤال از امری فطری و بـدیهی است، و هر فطرت سـلیم و بیـداری از سویدای دل و به زبان حال به یکسان نبودن این امور اذعان دارد. (۱). تصویر فنی در قرآن، ص ۱۴۰، با تصرّف

(۲). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ص ۴۹.

تمثیلات قرآن، ص: ۹۴

در تمثیلات قرآنی، گاه در یک آیه، دو یا چنـد مفهوم مخالف با یکـدیگر مورد مقایسه قرار گرفته‌انـد، و گاه این مقایسه را بایـد از کنار هم قرار دادن چنـد آیه (که ممکن است به دنبال یکدیگر آمده باشـند و یا در جای جای قرآن بکار رفته باشـند) انجام داد. که نمونه‌های چند از این قبیل تمثیلات مقایسه‌ای عبارتند از: «۱»

الف) روش مقایسه‌ای در یک آیه:

۱- تمثیل حقّ و باطل به «آب حیاتبخش» و «کف ناپایـدار» أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِیَةٌ بِقَدَرِها، فَاحْتَمَلَ السَّیْلُ زَبَداً رابِیاً، وَ مِمَّا یُوقِدُونَ عَلَیْهِ فِی النَّارِ، ابْتِغاءَ حِلْیَةٍ أَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ، کَذلِکَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْباطِلَ، فَأَمَّا الزَّبَدُ، فَیَذْهَبُ جُفاءً وَ أَمَّا ما یَنْفَعُ النَّاسَ فَیَمْکُثُ فِی الْأَرْضِ، کَذلِکَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ «۲» ۲- تمثیل مؤمن و کافر به «زنده» و «مرده» أَ وَ مَنْ کانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها، کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْکافِرِینَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ «۳» ۳- تمثیـل مؤمن و کافر به «بینا و سمیع» و «کور و کر» مَثَلُ الْفَرِیقَیْنِ کَالْأَعْمی وَ الْأَصَمِّ وَ الْبَصِیرِ وَ السَّمِیعِ هَلْ یَسْتَوِیانِ مَثَلًا أَ فَلا تَذَکَّرُونَ. «۴»

۴- تمثیـل مؤمن و کـافر به «زمین حاصـلخیز» و «زمین شوره‌زار» وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ، وَ الَّذِی خَبُثَ لا یَخْرُجُ إِلَّا نَکِداً کَذلِکَ نُصَرِّفُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَشْکُرُونَ «۵» ۵- تمثیـل مؤمن و کـافر به «راسـتان» و «کژان» (۱). در بخش بعـد این گونه تمثیلات به همراه شرح و توضیح اجمالی و جنبه‌های تربیتی آنها مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

(۲). رعد/ ۱۷.

(۳). انعام/ ۱۲۲.

(۴). هود/ ۲۴.

(۵). اعراف/ ۵۸.

تمثیلات قرآن، ص: ۹۵

أَ فَمَنْ یَمْشِی مُکِبًّا عَلی وَجْهِهِ أَهْدی أَمَّنْ یَمْشِی سَوِیًّا عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ «۱» ۶- تمثیل موحّـد و مشـرک به «بنده‌ای با یک مولا» و «غلامی چند خواجه» ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِیهِ شُرَکاءُ مُتَشاکِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ یَسْتَوِیانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ» «۲» ۷- تمثیل موحّـد و مشـرک به «انسان آزاده» و «بنده‌ای زر خرید» ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوکاً لا یَقْدِرُ عَلی شَیْءٍ وَ مَنْ رَزَقْناهُ مِنَّا رِزْقاً حَسَناً فَهُوَ یُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً هَلْ یَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ. «۳»

۸- تمثیل موحّد و مشـرک به «توانمندی گویا» و «گنگی ناتوان» وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَیْنِ أَحَدُهُما أَبْکَمُ لا یَقْدِرُ عَلی شَیْءٍ وَ هُوَ کَلٌّ عَلی مَوْلاهُ أَیْنَما یُوَجِّهْهُ لا یَأْتِ بِخَیْرٍ، هَلْ یَسْتَوِی هُوَ وَ مَنْ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ «۴»

ب) روش مقایسه‌ای در چند آیه

۱- تمثیل مؤمن و کافر به «نور» و «ظلمت» اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاةٍ فِیها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فِی زُجاجَةٍ، الزُّجاجَةُ کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَکَةٍ زَیْتُونَةٍ لا شَرْقِیَّةٍ وَ لا غَرْبِیَّةٍ، یَکادُ زَیْتُها یُضِیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ، نُورٌ عَلی نُورٍ، یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ* فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ، یُسَبِّحُ لَهُ فِیها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ* رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ إِقامِ الصَّلاةِ وَ إِیتاءِ الزَّکاةِ، یَخافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصارُ* لِیَجْزِیَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ یَزِیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ (۱). ملک/ ۲۲.

(۲). زمر/ ۲۹.

(۳). نحل/ ۷۵.

(۴). نحل/ ۷۶.

تمثیلات قرآن، ص: ۹۶

* وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَعْمالُهُمْ کَسَرابٍ بِقِیعَةٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً حَتَّی إِذا جاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئاً وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسابَهُ وَ اللَّهُ سَرِیعُ الْحِسابِ* أَوْ کَظُلُماتٍ فِی بَحْرٍ لُجِّیٍّ یَغْشاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ، ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ إِذا أَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَکَدْ یَراها وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ* «۱» «این آیات متضمّن مقایسه افراد مؤمن به حقیقت ایمان است با کفّار. مؤمنین را به داشتن این امتیازات معرفی می‌کند که هدایت یافته به وسیله اعمال صالحند، و به نوری که از جانب پروردگارشان راه یافته‌اند، که ثمره‌اش معرفت خدای سبحان، و سلوک و راه یابی به بهترین پاداش و نیز به فضل خدایتعالی است، در روزی که پرده از روی دلها و دیده‌هاشان کنار می‌رود.

به خلاف کفّار که اعمالشان ایشان را جز به سرابی بدون حقیقت راه نمی‌نماید، و در ظلماتی چند طبقه و بعضی روی بعض قرار دارند، و خدا برای آنان نوری قرار نداده، نور دیگری هم نیست که با آن روشن شوند.

... یعنی بعد از اینکه خدای سبحان نام مؤمنین را برد، و ایشان را توصیف کرد به اینکه در خانه‌هایی معظّم ذکر خدا کنند، و تجارت و بیع ایشان را از یاد خدا غافل نمی سازد، و خدا که نور آسمانها و زمین است ایشان را به این خاطر به نور خود هدایت می‌کند، و به نور معرفت خود گرامی می‌دارد، آیه بعد نقطه مقابل مؤمنین، کفّار را یاد آوری کرده، اعمالشان را به یکبار به سراب تشبیه می‌کند که هیچ حقیقتی نداشته و غایت و هدفی که بدان منتهی شود ندارد، و بار دیگر توصیف می‌کند به اینکه چون ظلمت‌های روی هم افتاده است، بطوری که هیچ راه برای نور در آنها نیست بکلّی جلوی نور را می‌گیرد.» «۲» (۱). نور/ ۳۵ تا ۴۰.

(۲). تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۷۰- ۱۸۴ (با تلخیص).

تمثیلات قرآن، ص: ۹۷

آری، کافران که از نور ایمان بی‌بهره‌اند به کسی می‌مانند که در ظلماتی مضاعف (همچون ظلمت اعتقاد غلط و ظلمت گفتار نادرست و ظلمت کردار بد و ...) گرفتار شده‌اند ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ، بعکس مؤمنان روشن ضمیر که مصداق نُورٌ عَلی نُورٍ هستند. «۱»

۲- تمثیل ایمان و کفر به «درخت پاک» و «درخت خبیث» أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ* تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها، وَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ* وَ مَثَلُ کَلِمَةٍ خَبِیثَةٍ کَشَجَرَةٍ خَبِیثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ ما لَها مِنْ قَرارٍ. «۲»

۳- تمثیل انفاق مؤمن و کفار به «خوشه هفتصد دانه» و «زراعت سوخته»* مثال انفاق مؤمنین:

مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللَّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ

عَلِیمٌ. «۳»

* مثال انفاق کفّار:

مَثَلُ ما یُنْفِقُونَ فِی هـذِهِ الْحَیاةِ الـدُّنْیا کَمَثَلِ رِیحٍ فِیها صِرٌّ أَصابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَـهُمْ فَأَهْلَکَتْهُ وَ ما ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لکِنْ أَنْفُسَـهُمْ یَظْلِمُونَ «۴»

۱۰- ایجاز (حذف برخی مقاطع و صحنه‌ها)

یکی از ویژگیهای بارزی که در پاره‌ای از تمثیلات قرآنی بچشم می‌خورد، حـذف برخی مقاطع و صـحنه‌ها و واگـذار نمودن آن به خود مخاطبین است، تا با نیروی تخیّل و جستجوگر خویش بین آن دو پلی بزننـد و آن خلأها را پر سازنـد. «۵» (۱). تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۹۳.

(۲). ابراهیم/ ۲۴ تا ۲۶.

(۳). بقره/ ۲۶۱.

(۴). آل عمران/ ۱۱۷.

(۵). بنگرید به: امثال القرآن، عبد الرحمن حسن حبنکه المیدانی، ص ۱۱۵ و ۱۱۶.

تمثیلات قرآن، ص: ۹۸

می‌دانیم که آدمی فطرتا به دنبال یافتن پاسخی برای مجهولات خود بوده، و علاقمند است تا خود به حلّ مسائل و موضوعات فکری خـویش مبـادرت نمایـد، و غالبـا برایش ناخوشاینـد اسـت کـه مجهولاـتی را که خـود می‌توانسته به دست خـویش، گره‌هـای آن را بگشاید، دیگران برایش گشوده و او را در انجام آنچه خویشـتن به راحتی می‌توانسته از عهده‌اش برآید، یاری بخشند. که این امر در موضوعات عادی و اموری که پی‌درپی در زندگی افراد، تکرار می‌شود جنبه عینی‌تری دارد. «۱»

قرآن کریم نیز برای ایجـاد تکاپوی ذهنی و عـدم رکود فکری انسانها، در طرح موضوعات و داسـتانها و از جمله ارائه مثالها، همواره فرازهـای مهم و کارسـاز و جهت بخش را مطرح ساخته، و از ارائه همه جزئیات و تفاصـیلی که نقش چنـدانی در القاء پیام نـدارد، و حتّی گاه اذهان را از هدف اصلی دور می‌سازد خودداری نماید.

این در حـالی است که تمثیلات وارده در تورات و انجیـل- که حتّی به نحوی قابـل تطبیق بـا تمثیلات قرآنی بوده و هر دو از یک مضـمون حکایت دارند- به روش اطناب و تفصیل ایراد گردیده‌اند و این موضوعی است که برخی محقّقین نیز بدان اشاره داشته‌اند.

از جمله دکتر علی اصغر حکمت در این‌باره می‌گوید:

«تطبیق تمثیلات قرآن مجید با دیگر کتب سـماوی این فایده را متضـمن است که خواننده ملاحظه کند چگونه امثال وارده در قرآن، به کمال بلاغت و در نهایت فصاحت و در همان حال به منتهای سـهولت و غایت ایجاز وارد شده که موجب تصدیق به اعجاز است، در صورتی که در دیگر کتب عهد عتیق و جدید به اطناب و تفصیل پرداخته‌اند.» «۲»

بعنوان مثال می‌توان نمونه‌های ذیل را با یکدیگر مقایسه نمود تا صدق این مدّعی به خوبی ثابت گردد:

۱- تمثیل: «داستان برزگر» در انجیل متّی فصل ۱۳ عبارات ۴ تا ۲۳ با آیات ۲۶۴ تا (۱). همان، ص ۴۴۴.

(۲). امثال قرآن، ص ۱۱۴ و بنگرید به: امثال القرآن الکریم، محمّد جابر فیاض ص ۳۹۱ تا ۴۳۵.

تمثیلات قرآن، ص: ۹۹

۲۶۶ سوره بقره.

۲- تمثیـل: «گذشـتن شتر از سوراخ سوزن» در انجیل متّی فصل ۱۹ عبارت ۲۴ و انجیـل مرقس فصل ۱۰ عبارت ۲۵ با آیه ۴۰ سوره اعراف.

۳- تمثیل: «توانگر احمق» در انجیل لوقا فصل ۱۲، عبارات ۱۷ تا ۲۱ با آیات ۳۲ تا ۴۴ سوره کهف.

۴- تمثیل: «درخت ثمربخش» در مزامیر فصل ۱ عبارت ۴ با آیه ۲۴ سوره ابراهیم.

۵- تمثیل: «خردل» در انجیل متّی فصل ۱۳ عبارات ۳۱ و ۳۲ و انجیل لوقا فصل ۱۳ عبارت ۱۸ با آیه ۲۹ سوره فتح.

همـانطور که اشـاره گردیـد در تمثیلات قرآنی، به دلیـل اصـالت دادن به محتوا و جنبه‌هـای عبرت آموز، گاه فقط یک پرده یا یک حلقه نمایشی از فرازهای مفید و مؤثّر آن ارائه شده و بازسازی بقیه پرده‌ها و حلقه‌ها بر عهده مخاطبین گذارده شده است.

از جمله تمثیلاتی که این ویژگی در آنها نمود آشکاری دارد می‌توان به چند نمونه ذیل اشاره نمود:

مَثَلُ مـا یُنْفِقُونَ فِی هـذِهِ الْحَیاةِ الـدُّنْیا کَمَثَلِ رِیـحٍ فِیها صِرٌّ أَصابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَـهُمْ فَأَهْلَکَتْهُ وَ ما ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لکِنْ أَنْفُسَـهُمْ یَظْلِمُونَ «۱» «آنچه آنهـا در این زنـدگی پست دنیوی انفاق می‌کننـد، هماننـد باد سوزانی است که به زراعت قومی که بر خود ستم کرده‌اند بوزد و آن را نابود سازد، خدا به آنها ستم نکرده بلکه آنها خودشان به خویشتن ستم می‌کنند.»

این تمثیل مشتمل بر دو صحنه و دو مقطع است که صحنه اوّل آن حذف گردیده و تنها به صحنه دوم آن اشاره گردیده است.

صحنه اوّل این تمثیل آن است که گروهی زمینی را با تلاش فراوان شخم زده و در آن (۱). آل عمران/ ۱۱۷.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۰۰

بـذر پاشیـده‌اند و پس از مـدتی حفـظ و مراقبت از آن، محصـول فراوان و خیره کننـده در برابرشـان رخ نموده است و بـدان مسـرور گردیده‌اند، و خود را آماده ساخته‌اند تا از نتیجه تلاشهای خویشتن بهره جویند.

امّا صـحنه دوم از طوفان مرگ بار و سوزنده یا فوق‌العاده سرد خبر می‌دهد که بر این کشتزار می‌وزد و تمام محصولات آن را طعمه نابودی ساخته و سرمایه‌ها و دسترنج‌های ایشان را بر باد می‌دهد. «۱»

افراد بی‌ایمـان و آلوده نیز چون انگیزه صـحیحی در انفـاق خود ندارنـد، روح خودنمـائی و ریاکـاری همچون بـاد سوزان و خشـک کننده‌ای بر مزرعه انفاق آنها می‌وزد و آن را بی‌اثر می‌سازد. اینگونه انفاقها نه از نظر اجتماعی مشکلی را حلّ می‌کند (چون غالبا در غیر مورد مصرف می‌شود) و نه نتیجه اخلاقی برای انفاق کننده خواهد داشت. «۲»

۲- قرآن در ترسیـم حال منافقان تمثیلات متعددی ارائه داشـته که یکی از آنها در نهایت اجمال صـحنه زندگی آنها را چنین ترسیـم می‌نماید:

أَوْ کَصَیِّبٍ مِنَ السَّماءِ فِیهِ ظُلُماتٌ وَ رَعْـدٌ وَ بَرْقٌ یَجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ مِنَ الصَّواعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَ اللَّهُ مُحِیطٌ بِالْکافِرِینَ، یَکادُ الْبَرْقُ یَخْطَفُ أَبْصـارَهُمْ کُلَّمـا أَضـاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِیهِ وَ إِذا أَظْلَمَ عَلَیْهِمْ قـامُوا، وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَـذَهَبَ بِسَـمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ «۳» این مثـل را می‌توان فقـط یک پرده از صـحنه‌های متعـددی دانست که برای مجسّم ساختن حالات و روحیات منافقین ارائه گردیده و با مختصر تأمّلی می‌توان صحنه‌های قبلی و به تعبیری پیش زمینه‌های این تمثیل را در ذهن چنین ترسیم نمود:

شبی است تاریک و ظلمانی، پر خوف و خطر، باران به شـدت می‌بارد، از کرانه‌های افق برق پرنوری می‌جهد، صدای غرّش وحشتزا و مهیب رعد، نزدیک است پرده‌های (۱). امثال القرآن، عبد الرحمن حسن حبنکه المیدانی، ص ۱۲۳.

(۲). تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۵۹.

(۳). بقره/ ۱۹ و ۲۰.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۰۱

گوش را پاره کنـد. انسانی بی‌پناه در دل این دشت وسیع و ظلمانی و پر از خطر، حیران و سـرگردان مانده است. باران پریشت، بدن

او را مرطوب ساخته، نه پناهگاه مورد اطمینانی وجود دارد که به آن پناه برد و نه ظلمت اجازه می‌دهد گامی به سوی مقصد بردارد. قرآن در یک عبارت کوتاه، حال چنین مسافر سرگردانی را بازگو می کند:

«یا همانند بارانی که در شب تاریک توأم با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذرانی) ببارد، آنها از ترس مرگ انگشت در گوش خود می گذارند تا صدای صاعقه را نشنوند، و خداوند به کافران احاطه دارد. روشنائی خیره کننده برق نزدیک است چشم آنها را برباید، هر لحظه‌ای که برق جستن می کند (صفحه بیابان را) برای آن روشن می‌سازد (چند قدمی) در پرتو آن راه می‌روند و هنگامی که خاموش می‌شود توقف می کنند، و اگر خدا بخواهد گوش و چشم آنها را از بین می‌برد. خداوند بر هر چیز تواناست.»

آری، منافقان درست به چنین مسافری می‌مانند، آنها در میان مؤمنان روزافزون که همچون سیل خروشان و باران پرپشتی به هر سو پیش می‌روند قرار گرفته‌اند، افسوس که به پناهگاه مطمئن ایمان، پناه نبرده‌اند تا از شرّ صاعقه‌های مرگبار مجازات الهی نجات یابند. «۱»

۳- در برخی تمثیلات قرآن نیز شاهد حذف برخی کلمات و الفاظ هستیم که یکی از انواع آن را «احتباک» می‌نامند. سیوطی درباره این صنعت ادبی می گوید:

«از انواع بدیع «احتباک» است و آن نوع ارزنده‌ای است و آن عبارت است از اینکه از جمله اوّلی حذف گردد آنچه نظیرش در جمله دومی آمده و از دومی حذف شود آنچه نظیرش در اوّلی ثبت گردیده است. مانند فرموده خداوند تعالی:

وَ مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا کَمَثَلِ الَّذِی یَنْعِقُ ... «۲» (۱). تفسیر نمونه، ج ۱ ص ۱۱۲ و ۱۱۳. و برای ایجاز بکار رفته در این مثال بنگرید به، امثال القرآن، المیدانی، ص ۳۵۱ تا ۳۵۹.

(۲). بقره/ ۱۷۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۰۲

که تقدیرش چنین است: «و مثل الأنبیاء و الکفّار کمثل الذی ینعق و الذی ینعق و الذی ینعق به» (مثال انبیاء و کفار مثال کسی است که صدا می‌زند و بروی صدا زده می‌شود) که از اولی: «انبیاء» حذف شده به جهت دلالت «الذی ینعق» بر آن و از دومی «الذی ینعق به» حذف گردیده به جهت دلالت «الذین کفروا» بر آن.» «۱»

هر چند باید اذعان نمود که ویژگیهای تمثیلات قرآنی تنها به این موارد دهگانه که از آنها یاد نمودیم محدود نمی‌شود، لیکن می‌توان سایر ویژگیهائی را که محقّقین و پژوهشگران علوم قرآنی برای مثالهای قرآن بر شمارده‌اند، به یکی از ویژگیهای دهگانه مورد اشاره باز گرداند، و بدین ترتیب از ذکر عناوین جزئی و یا محدود بی‌نیاز گردید.

تِلْکَ عَشَرَةٌ کامِلَةٌ «۲» (۱). ترجمه الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۹۸.

(۲). بقره/ ۱۹۶.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۰۳

«بخش سوم» تمثیل در نظام تربیتی قرآن کریم

«فصل ۱» «اهداف تربیتی تمثیلات قرآن»

اشاره

اساسا هدف تمثیلات قرآن جدا از اهداف کلّی قرآن نیست، و روشن است که هدف اصلی و غائی در قرآن چیزی جز «هدایت» نیست. بطور کلّی همه شریانهای آیات قرآن به قلب هدایت می‌انجامد و هیچ نکته، مثال، قصه و حادثه‌ای در قرآن نیست که بی

نتیجه و بی‌هدف طرح شده باشد. بنابراین «هدف» در تمثیلات قرآنی نقطه ثقل تلقّی می‌شود، و هر تمثیلی که در قرآن ایراد شده، به گونه‌ای ترسیم گردیده که از همان آغاز روشن است که هدفی را تعقیب می کند.

از اینرو، در تمثیلات قرآنی، شنونده تنها خود را مواجه با یک جلوه ادبی و هنری بـدیع نمی‌یابد، که تنها احساسات او را برانگیزد و دیگر هیـچ! بلکه در کنـار این جنبه‌هـا، اهـداف و آثـار تربیتی گونـاگونی تعقیب می‌شود که نه تنهـا احساسـات و عواطف آدمی را برمی‌انگیزد و تـا اعمـاق روح وی رسوخ می‌یابـد، بلکه او را در صـحنه عمـل و در حرکات و سـکناتش نیز یاری می‌بخشـد، که این موضوع را در بحث آثار گرانبهای تربیتی تمثیلات قرآنی به تفصیل مورد بررسی قرار خواهیم داد.

لازم به ذکر است که مراد از «اهداف» در این بحث، جنبه‌های نظری، و فکری است

تمثیلات قرآن، ص: ۱۰۵

که قرآن کریم، از طریق آنها در صـدد پایه گـذاری یک بنیاد اعتقادی و ایمانی راسـخ و زوال ناپـذیر در مخاطبین خود می‌باشـد. و مراد از «آثار» جنبه‌های عملی و عینی است که در روابط فردی و اجتماعی انسان نمود می‌یابد.

لـذا اهداف و آثار تمثیلات قرآنی ارتباط وثیقی با یکدیگر داشـته و گاه ممکن است یک مثال قرآنی در آن واحد متضـمّن چندین هـدف تربیتی مختلف بوده و در همـان حـال از خود آثـار تربیتی متعـددی بجای گـذارد، که این امر با توجّه به ذو ابعاد بودن آیات قرآنی جای شگفتی و تعجب نخواهد داشت.

مهمترین اهداف تربیتی تمثیلات قرآنی عبارتند از:

۱- توجّه دادن به ارزشها و مکارم اخلاقی و بر حذر داشتن از زشتیها و پلشتیها

اشاره

از جمله اهـداف مهمّ و ارزشـمند تمثیلات قرآنی توجّه دادن به ارزشـها و ضد ارزشـها و رهنمون ساختن آدمی، به ارزشـهای والای اخلاقی و انسانی و بازداشتن وی از زشتیها و پلشتیها است.

بـا یـک بررسـی اجمـالی می‌توان دریافت که محور اصـلی تمثیلات و تشبیهات قرآن کریم را تبیین فضایل و رذائل اخلاقی تشـکیل می‌دهد، و هر یک از مثالهای قرآن، در اصل برای به تصویر کشـیدن یکی از فضائل اخلاقی به منظور زیبا دادن آن در منظر عموم و ترغیب و تشویق مردم بـدان و در مجموع بپـا داشـتن شـعائر اخلاقی و انسانی در جامعه، و یا ترسـیم یکی از رذائل اخلاقی به منظور زشت جلوه دادن آن در دیـدگان، و تحذیر و بازداشـتن مردم از آن و در نهایت پاک نمودن صـحنه جامعه از لوث زشتیها و پلیدیها است.

بدین ترتیب، مثالهای قرآن کریم را می‌توان یکی از معیارهای سنجش خوبیها از بدیها و ارزشها از ضد ارزشها قلمداد نمود.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۰۶

آری، هر آن کس که در مثالهای قرآنی- و حتی در تمثیلات نبوی و ولوی- دقّت و تأمّل بخرج دهد به وضوح در می‌یابد که صبغه اصـلی آنهـا، بر اسـاس نکـات اخلاقی و تربیتی و به منظور ارشـاد و راهنمایی انسانها بنا گردیـده، و هـدف غایی و نهایی از اینگونه تمثیلات، غرس شـجره طیّبه ایمان در ضـمیر آدمی و بهره‌منـدی وی از میوه‌های شـیرین و دلپـذیر این درخت پاک و از سوی دیگر خشـکاندن درخت ناپاک کفر و شـرک و گناه در نهاد آدمی و برحذر داشـتن او از این شجره ممنوعه است! و این نکته‌ای است که معلّمین و مربّیان تربیتی که در روشـهای خود از تمثیل و تشبیه و داسـتان پردازی بهره می‌جویند، نباید از آن غفلت نمایند، تا مبادا با پرداختن به مسائل فرعی و حاشـیه‌ای ذهن مخاطب را مشغول داشته و او را به آنچه از هدف اصلی دور می‌سازد سوق دهند، چرا که

بدینسان نه تنها به نتیجه مطلوب دست نمی‌یازند، بلکه گاه نتیجه معکوسی را شاهد خواهند بود.

در این بحث، ضمن بر شماردن نمونه‌هایی از فضائل و رذائل اخلاقی در تمثیلات قرآنی، و ضمن اشاره به تمثیلاتی که در آنها برای ترسیم ارزشها از ضد ارزشها از روش مقایسه، استفاده شده تلاش خواهیم نمود تا حد امکان به جنبه‌های تربیتی و نکات اخلاقی که در هر یک از تمثیلات بکار رفته اشاره نماییم.

الف) نمونه هایی از فضایل اخلاقی در تمثیلات قرآنی

۱) انفاق در راه خدا

مثال اوّل:

مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللَّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ. «۱»

«کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند همانند بذری هستند که هفت خوشه (۱). بقره/ ۲۶۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۰۷

برویاند که در هر خوشه یکصد دانه باشد، و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد) دو یا چند برابر می‌کند و خدا (از نظر قدرت و رحمت) وسیع و (به همه چیز) داناست.»

نکته قابل توجّه در این آیه آن است که کسانی که در راه خدا انفاق می‌کنند به دانه پر برکتی که در زمین مستعدی افشانده شود تشبیه گردیده‌اند، در حالی که این اشخاص نباید به دانه تشبیه شوند بلکه انفاق آنها باید به دانه تشبیه شود، و یا خود آنها را به کشاورزی که دانه می‌افشاند تشبیه کنند (و لذا مفسران گفته‌اند آیه دارای کلمه محذوفی است، یا کلمه «صدقات» قبل از «الذین» یا کلمه «باذر» قبل از «حبّه» در تقدیر است).

ولی هیچ گونه دلیلی بر حذف و تقدیر در آیه نیست. و تشبیه افراد انفاق کننده به دانه‌های پربرکت تشبیه جالب و عمیقی است. قرآن می‌خواهد بگوید عمل هر انسانی پرتوی از وجود او است و هر قدر عمل توسعه پیدا کند وجود آن انسان در حقیقت توسعه یافته است، مگر نه این است که اعمال انسان تغییر شکلی از قوا و مواد جسمی او است؟

و به عبارت روشن‌تر، قرآن عمل انسان را از وجود او جدا نمی‌داند، و هر دو را، آیه قابل تفسیر است و اشاره به یک حقیقت عقلی است. یعنی این گونه افراد نیکوکار همچون بذرهای پرثمری هستند که به هر طرف ریشه و شاخه می‌گسترانند و همه جا را زیر بال و پر خود می‌گیرند. «۱»

در نتیجه مفهوم آیه مزبور چنین است که: ای انسان! تو همانند گیاهی، و انفاق بسان آبی است که گیاه بدان زنده می‌ماند و رشد می‌کند. به بیان دیگر، انفاق در وجود تو صفات عالی انسانی، بخشش، سخاوت، مروّت، انصاف، شجاعت و ... را زنده می‌کند.

بنابراین، انفاق پیش از آن که نفع مادّی برای نیازمند داشته باشد، سود معنوی برای انفاق کننده دارد و هر چه این انفاق خالصانه‌تر، پاکتر و مناسب‌تر باشد، به همان نسبت (۱). تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۳۴.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۰۸

رشد آثار آن بیشتر می‌شود. «۱»

ممکن است برخی گمان کنند که انفاق تنها فلسفه‌اش پر شدن خلأهای اجتماعی است. و لذا می‌گویند اگر این مسئله را حکومت و

دولت بعهده بگیرد و با سازمانی که تشکیل می‌دهد مشکلات فقر و مسکنت را حلّ نماید، دیگر نیازی نیست که به صورت انفاقهای فردی صورت گیرد. ولی این چنین نیست. یعنی انفاق تنها فلسفه‌اش پر شدن خلأها نمی‌باشد بلکه رابطه‌ای با «ساخته شدن» دارد.

اینکه انسان چیزی داشته باشد و از خود جدا کند و مظهر رحمانیّت پروردگار بشود نقش بزرگی در ساختن انسان دارد. فلسفه انفاق انسان سازی است، زیرا که انسانها در سایه گذشتها، بخششها و ایثارها روحشان روح انسانی می گردد.

این نکته از قرآن مجید به خوبی بدست می‌آید، آنجا که خطاب به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله می‌فرماید:

خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ .. «۲»

در این آیه به همان فلسفه سازندگی صدقه اشاره می‌نماید، نه به فلسفه اجتماعیش، یعنی سیر کردن شکم مستمندان. زیرا می‌فرماید: از اموال آنها صدقه بگیر که به وسیله آن آنها را پاکیزه می کنی، آنها را رشد می‌دهی. درست مثل گیاهی که با وجین کردن رشد بیشتری می‌یابد، و اصولا هر موجود زنده‌ای این چنین است که گرفتن آنها مساوی با رشد بیشتر آن است. «۳»

پیامبر گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و اله در مورد رشد و افزایش مال انفاق شده، سخنی زیبا و پربار بیان فرموده‌اند:

«ما تصّدق احد بصدقة من طیّب- و لا یقبل الله الا الطّیب- الّا أخذها الله (۱). مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص ۱۰۸.

(۲). توبه/ ۱۰۳: از اموال آنها صدقه‌ای بگیر، تا بوسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی!

(۳). آشنائی با قرآن، ج ۸، ص ۱۳۵ تا ۱۳۷، با تلخیص. و بنگرید به: تفسیر فی ضلال القرآن، ج ۱، ص ۲۰۷.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۰۹

الرحمن بیمینه و ان کانت تمرة فتربوا فی کفّ الرحمان حتی تکون اعظم من الجبل» «۱» «هر کس صدقه و انفاق و کمکی از مال حلال بنماید- البته خداوند جز مال حلال و پاکیزه را نمی‌پذیرد- خداوند رحمان با دست خود آن را می گیرد، اگر چه یک دانه خرما باشد، سپس مال انفاق شده در دست خدا رشد و نمو می کند و به قدری بزرگ می‌شود که از یک کوه بیشتر می‌شود.

مثال دوم:

وَ مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ کَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَتْ أُکُلَها ضِعْفَیْنِ فَإِنْ لَمْ یُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ. «۲»

«و (کار) کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا و تثبیت (ملکات انسانی) در روح خود، انفاق می کنند، همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد و بارانهای درشت به آن برسد (و از هوای آزاد و نور آفتاب بحدّ کافی بهره گیرند) و میوه خود را دو چندان دهد، و اگر باران درشتی بر آن نبارد بارانهای ریز و شبنم بر آن می‌بارند (لذا همیشه، شاداب و با طراوت است) و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست.»

در این مثال، انفاق کننده به جنّت و باغی واقع بر تپه‌ای تشبیه شده است. در یک باغ مرتفع، چند ویژگی به چشم می‌خورد که عبارتند از:

الف- نور آفتاب، یکی از عوامل مهمّ رشد گیاهان، از هر سو بر آن می‌تابد و هیچ چیز مانع از تابش پرتو حیاتبخش آفتاب نمی‌شود.

ب- هوای مناطق مرتفع معمولا پاک و سالم‌تر است و این نیز یکی از عوامل رشد و نموّ درختان است. (۱). صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۰۲. مضمون این روایت در منابع اهل بیت- علیهم السّلام- نیز آمده است. بنگرید به: وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲۶۴ تا ۲۶۶- حدیث ۵ تا ۸.

(۲). بقره/ ۲۶۵.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۱۰

ج- از خطر سیلاب در امان است، در حالی که باغ‌های واقع در دره‌ها و کناره رودخانه‌ها همیشه مورد تهدید سیل و گل و لای آن هستند.

د- زیبائی و شکوه یک باغ مرتفع به مراتب بیش از دیگر باغهاست.

بنابراین چنین انفاق کنندگان:

- بهتر و بیشتر از پرتو انوار هدایت الهی بر دل و جانشان برخوردار می‌شوند.

- بهتر و گسترده‌تر از نسیم دل‌انگیز بخشایش و توفیقات خداوندی بهره می گیرند.

- کمتر مورد آسیب بلایا و مرگهای بد واقع می گردند.

- با معنویتی پرشکوه در نظر دیگران، محبوب آنان می‌شوند. «۱»

«منظور از این مثل این است که هرگاه انفاق برای خدا باشد ابدا از اثر مطلوبش تخلّف نمی کند، زیرا اتصالش به خدا محفوظ و عنایت الهی به آن تعلّق گرفته است، گرچه مراتب عنایت، به واسطه اختلاف درجات خلوص نیّت تفاوت دارد و وزن اعمال هم در اثر آن متخلف می‌شود، چنانکه باغی که در زمین حاصلخیزی واقع شده به واسطه آمدن باران به خوبی میوه میدهد ولی مراتب خوبی آن بواسطه اختلاف باران‌ها متفاوت می‌باشد. و به مناسبت همین اختلاف در ذیل آیه می‌فرماید: وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ، یعنی خدا به آنچه می کنید بصیر است و ثواب آنها بر او مشتبه نمی‌شود و پاداش عملی را به عمل دیگر نمی‌دهد.» «۲»

به این ترتیب، ملاحظه می گردد که خدای متعال در میان مردمانی که گاه اموال خود را چون جان شیرین خود دوست می‌داشتند و نسبت به آن حرص و بخل فراوانی بخرج می‌دادند، در میان چنین مردمی- و هر جامعه دیگری که چنین روحیاتی را دارا باشند- از طریق ایراد چنین مثالهای نغزی و با ارائه چنین تصاویر زیبائی از حقیقت انفاق، روح و اندیشه آنها را تسخیر نموده و انگیزه‌های اعتقادی لازم را برای برانگیختن آنها به (۱). مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص ۱۲۷ تا ۱۲۸.

(۲). تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۵۴۹.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۱۱

منظور کمک به همنوعانشان، رشد و پرورش کمالات نفسانی و ملکات روحانی در وجود خودشان، ایجاد می‌نمود. «۱»

۲- استقامت و پایمردی در راه هدف

خداوند متعال در بیان اوصاف یاران پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله و ویژگیهای آنان می‌فرماید:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ، رُحَماءُ بَيْنَهُمْ تَراهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً سِيماهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ، ذلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوى عَلى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ، وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً. «۲»

«محمّد فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفّار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند. پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی، آنها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند، نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است، این توصیف آنها در تورات است، و توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده، و بر پای خود ایستاده است، و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وا می‌دارد! این برای آن است که کافران را به خشم آورد، خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده آمرزش و اجر

عظیمی داده است.»

در این آیه، ترسیم بسیار گویایی از اصحاب و یاران خاصّ پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و آنها که در خطّ او بودند، از لسان تورات و انجیل بیان کرده است که درس آموزنده‌ای برای همه مسلمانان در تمام قرون و اعصار بدنبال دارد. (۱). بنگرید به: تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۳۰۴.

(۲). فتح/ ۲۹.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۱۲

ابتدا به توصیف یاران پیامبر صلّی اللّه علیه و اله در تورات پرداخته و اوصاف و ظاهر و باطن و عواطف و افکار و اعمال آنها را طیّ پنج صفت چنین بیان می‌کند:

۱- کسانی که با او هستند در برابر کفّار شدید و محکم هستند وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ ۲- امّا در میان خود رحیم و مهربانند رُحَماءُ بَیْنَهُمْ آری آنان کانونی از عواطف و محبت نسبت به برادران و دوستان و همکیشانند، و آتشی سخت و سوزان، و سدّی محکم و پولادین در مقابل دشمنان. در حقیقت عواطف آنها در این «مهر» و «قهر» خلاصه می‌شود.

۳- پیوسته آنها را در حال رکوع و سجوع می‌بینی و همواره به عبادت خدا مشغولند تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً ۴- همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً ۵- نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ سپس به توصیف آنها در یک کتاب بزرگ دیگر آسمانی یعنی «انجیل» پرداخته، چنین می گوید:

توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده و به قدری نمو و رشد کرده و پربرکت شده که زارعان را به شگفتی وا می‌دارد.

جالب اینکه، در توصیف دوّم که در انجیل آمده نیز پنج وصف عمده برای مؤمنان و یاران محمد صلّی اللّه علیه و اله ذکر شده است. یعنی جوانه زدن، کمک کردن برای پرورش، محکم شدن، بر پای خود ایستادن، نمو چشم‌گیر اعجاب انگیز.

در حقیقت اوصافی که در تورات برای آنها ذکر شده اوصافی است که ابعاد وجودی

تمثیلات قرآن، ص: ۱۱۳

آنها را از نظر عواطف و اهداف و اعمال و صورت ظاهر بیان می‌کند و اما اوصافی که در انجیل آمده بیانگر حرکت و نمو و رشد آنها در جنبه‌های مختلف است.

آری آنها انسانهایی هستند با صفات والا، که آنی از «حرکت» باز نمی‌ایستند، همواره جوانه می‌زنند و جوانه‌ها پرورش می‌یابد و بارور می‌شود. همواره اسلام را با گفتار و اعمال خود در جهان نشر می‌دهند و روز به روز خیل تازه‌ای بر جامعه اسلامی می‌افزایند.

آری آنها هرگز از پای نمی‌نشینند و دائما رو به جلو حرکت می کنند، در عین عابد بودن مجاهدند، و در عین جهاد عابدند، ظاهری آراسته، باطنی پیراسته، عواطفی نیرومند و نیّاتی پاک دارند، در برابر دشمنان حق مظهر خشم خدایند و در برابر دوستان حقّ نمایانگر لطف و رحمت او. «۱»

«این مثلی است از جامعه‌ای که منظور قرآن است، نموداری است از آنچه آرزوی قرآن است. قرآن اجتماعی را پی‌ریزی می کند که دائما در حال رشد و توسعه و انبساط و گسترش باشد.

ویل دورانت می گوید: «هیچ دینی مانند اسلام پیروان خویش را به نیرومندی دعوت نکرده است.» تاریخ صدر اسلام نشان داد که اسلام چقدر برای اینکه اجتماعی از نو بسازد و پیش ببرد تواناست. اسلام هم با جمود مخالف است و هم با جهالت. خطری که متوجّه اسلام است هم از ناحیه این دسته است و هم از ناحیه آن دسته.» «۲»

یکی از مفسّرین درباره این تمثیل می گوید:

«این مثل را خداوند برای مسلمانان صدر اسلام آورد، ولی افسوس که ملل اسلام در این عصر چون بر خلاف دستور قرآنی رفتار کردند گرفتار اختلاف و تباهی گشتند و مانند هشیمی که باد او را به هر سو برد دستخوش آمال و اغراض دیگر ملل گشته‌اند و این تباهی و نکث نتیجه کوری جهالت و خواب غفلتی است که به حکم سنّت الهی بدان دچار شده‌اند! (۱). تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۱۳ تا ۱۱۷، (با تلخیص).

(۲). نظام حقوق زن در اسلام، ص ۹۷ و ۹۸.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۱۴

و مدلول آیه شریفه: وَ لا یَکُونُوا کَالَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَیْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ «۱» قرار گرفته‌اند. لیکن نومید نباید بود. چه بعد از موت، حیات و پایان هر روز سیاه روزی سفید بختی است: اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها. «۲» عنقریب روزگار عزت و استعلای اسلامیان نیز فرا خواهد رسید ...» «۳»

ب) نمونه‌هائی از رذائل اخلاقی در تمثیلات قرآنی

۱) عهد شکنی

می‌دانیم مهمترین سرمایه یک جامعه، اعتماد متقابل افراد اجتماع نسبت به یکدیگر است. اصولا آنچه جامعه را از صورت آحاد پراکنده بیرون می‌آورد و همچون رشته‌های زنجیر به هم پیوند می‌دهد، همین اصل اعتماد متقابل است که پشتوانه فعالیتهای هماهنگ اجتماعی و همکاری در سطح وسیع می‌باشد.

عهد و پیمان و سوگند، تأکیدی است بر حفظ این همبستگی و اعتماد متقابل، اما آن روز که عهد و پیمانها پشت سر هم شکسته شود، دیگر اثری از این سرمایه بزرگ اعتماد عمومی باقی نخواهد ماند و جامعه بظاهر متشکّل، تبدیل به آحاد پراکنده فاقد قدرت می‌شود. «۴»

قرآن کریم برای دعوت مسلمین به رعایت عهد و پیمانها و بر حذر داشتن آنها از پیمان شکنی، مثالی نغز و تشبیهی گویا و پرمعنا ارائه نموده و می‌فرماید:

وَ لا تَکُونُوا کَالَّتِی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْکاثاً تَتَّخِذُونَ أَیْمانَکُمْ دَخَلًا بَیْنَکُمْ ... «۵» (۱). حدید/ ۱۶: و مانند کسانی نباشند که در گذشته به آنها کتاب آسمانی داده شد، سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت و قلبهایشان قساوت پیدا کرد!

(۲). حدید/ ۱۷: بدانید خداوند زمین را بعد از مرگ آن زنده می‌کند.

(۳). تفسیر الجواهر، ج ۲۲، ص ۲۳ به نقل از: امثال قرآن، ص ۳۰۸.

(۴). تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۲۸.

(۵). نحل/ ۹۲

تمثیلات قرآن، ص: ۱۱۵

«همانند آن زن (سبک مغز) نباشید که پشمهای تابیده خود را پس از استحکام، وا می‌تابید در حالیکه سوگند (و پیمان) خود را وسیله خیانت و فساد قرار می‌دهید ...»

این مثال، اشاره به داستان زنی است از قریش، به نام «رابطه» در زمان جاهلیّت که از صبح تا نیم روز، خود و کنیزانش، پشمها و موهائی را که در اختیار داشتند می‌تابیدند، و پس از آن دستور می‌داد همه آنها را وا تابند، و به همین جهت به عنوان «حمقاء» (زن

احمق) در میان عرب، معروف شده بود. «۱»

این کار مخصوصا از این نظر که پشم بر اثر تابیـدن، اسـتحکام و تکامل تازه‌ای پیدا می کند و با گشودن آن، یک حرکت ارتجاعی انجام شده و نه تنها بی‌حاصل، بلکه زیان آور است، همین گونه کسانی که با پیمان بسـتن با خدا و به نام حقّ، تعهدی را می‌پذیرند، هر گونه حرکتی در جهت شکسـتن این عهـد و پیمان انجام دهند نه تنها بیهوده است بلکه دلیل بر انحطاط و سـقوط شخصـیّت آنها نیز می‌باشد. «۲»

درباره اینکه چرا خداوند متعال وفای به عهد را به تابیدن پشم و پیمان شکنی را به واتابیدن آن تشبیه نموده است، نکاتی چند به نظر می‌رسد:

۱- پشم در حـالت عـادی برای هیـچ کاری قابل اسـتفاده نیست، نه فرش نه لباس و نه ابزار زنـدگی و نه چیز دیگری؛ امّا وقتی همین پشم تابیده شود، اگر باریک شود و به صورت نخ درآید، با آن پارچه و فرش و مانند آن می‌بافند و اگر ضخیم‌تر باشد، با آن طناب و حتّی خانه‌های بیابانی و چادر می‌سازند.

جامعه متفرق و از هم گسیخته نیز مانند پشم بی‌خاصیّت است، امّا به هنگام اتحاد منشأ اثرات فراوانی می گردد.

۲- پشم در حالت عادی بسیار سست و آسیب‌پذیر است، وزش باد ملایمی آن را (۱). بنگرید به: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۸۹. البته برخی مفسّرین معتقدنـد این مثال اشاره به زن مخصوصـی نـدارد و از آنجا که رشـتن و بافندگی در آن روزگار، به زنان اختصاص داشت لذا در مثل از ایشان یاد شده است.

(۲). تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۷۸.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۱۶

می‌برد و قدرت مقاومت در مقابل نسـیم را ندارد، امّا اگر همین پشم تابیده شود و محکم گردد، گاهی از اوقات سنگین‌ترین وزنه‌ها را با آن حمل و نقل می کنند و حتّی کشتیهای بزرگ را با آن مهار می کنند و با آن لنگر می‌اندازند.

۳- تنها عاملی که این پشم بی‌مصـرف سـست را مقاوم می‌کند، اتحاد رشـته‌های پشم است. آری، پس از اینکه این رشته‌ها دست به دست هم دادند و همدیگر را در آغوش گرفتند و پیمان اتحاد و هماهنگی بستند و دست از تشتّت و اختلاف برداشتند، منشأ خیرات فراوانی می گردنـد. و این به انسان می‌آموزد که وجود تو هم اسـتعدادهای بالقوه فراوانی دارد، اگر تابیده شود محکم می‌شود و پیام آور محصولات تازه و مفیدی؛ چون تصمیم، اراده، وحدت کلمه، ایمان، توکّل به خدا، و مانند آن خواهد شد.

از این رو قرآن مجیـد می‌فرمایـد: شـما به وسـیله ایمان تابیـده شده‌ایـد، انسان عاقل دوباره طناب ایمان خود را وا نمی‌تابد! «۱» آری آنـان که برای عهـد و پیمـان خود احترامی قائـل نیسـتند، و بـا کوچکترین بهانه‌ای پا بر تمامی تعهـدات خود گـذارده و ظرف پیمان خویش را می‌شکسـتند، از نظر ضـعف شخصـیّت و ناتوانی روح، بسان آن زن سـفیه سـست رأی هستند که تمام زحمات خود را در کمترین مدّت هدر می‌دهند، و موقعیّت خود را در چشم همگان خوار و خفیف می‌نمایند.

سیّد قطب درباره این مثال قرآنی می‌نویسد:

«تمـامی اجزاء این تشبیه قرآنی، القـاگر پیام تحقیر و خواری و زبونی (نسـبت به چنین شخصـیتهائی) است که نفرت و انزجار (از این عمـل زشت را) در دلهـا بر می‌انگیزد، و مقصود اصلی از این تمثیل نیز همین است، و کـدام انسان خردمنـدی است که حاضـر شود خود را جای این زن سست اراده کج اندیش که زندگی خود را در راه امور بیهوده سپری می‌نماید، (۱). مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص ۳۷۴.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۱۷

قرار دهد؟.» «۱»

نکته در خور توجّه آن است که در ادامه مثال مذکور، خداوند پایبندی انسانها به عهد و پیمانها را عاملی برای آزمایش و محک زدن آنان برشمارده إِنَّما یَبْلُوکُمُ اللَّهُ بِهِ و مسئله مهمّ وفای به عهد را ابزاری برای شناخت چهره واقعی انسانها قلمداد نموده که بوسیله آن مؤمنین راستین، از مدّعیان دروغین باز شناخته خواهند شد.

گرت هواست که معشوق نگسلد پیوند نگاهدار سر رشته تا نگهدارد

۲- غیبت

بدیهی است که یکی از سرمایه‌های بزرگ انسان در زندگی، حیثیت و آبرو و شخصیّت او است، و هر چیز که آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیّت از ترور شخص مهمتر محسوب می‌شود، و به همین دلیل است که گاه گناه حتک حرمت افراد از قتل نفس نیز سنگین‌تر است! «۲» قرآن کریم برای بیمه کردن آبرو و حیثیت افراد جامعه از ابزارها و روشهای متعددی بهره جسته است، که در آیات ۱۱ و ۱۲ سوره حجرات به ۶ دستورالعمل برای تحقّق این مهمّ اشاره داشته که عبارتند از: نهی از تمسخر و عیبجویی و القاب زشت و گمان بد و تجسّس و غیبت.

امّا در خصوص غیبت به تشبیه بی‌سابقه‌ای روی آورده، و صحنه‌ای مشمئز کننده و نفرت‌انگیز را برای مجسّم نمودن قبح و زشتی این گناه ترسیم نموده است و فرموده:

... وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِیمٌ «۳» (۱). تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۱۹۱.

(۲). تفسیر نمونه، ج ۲۲. ص ۱۸۸.

(۳). حجرات/ ۱۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۱۸

«و هیچ یک از شما از دیگری غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است.»

در اینجا با آن که کلمه «مثل» به کار نرفته، لیکن مسئله تشبیه خیلی روشن است. و بطوری که ملاحظه می‌شود حتّی ادات تشبیهی هم وجود ندارد، شاید علتش شدت وضوح تشبیه باشد. «۱»

درباره تشبیه غیبت به خوردن گوشت برادر مؤمن، چندین نکته را می‌توان خاطر نشان نمود. «۲»

۱- مردم با ایمان برادر و همخون یکدیگرند لَحْمَ أَخِیهِ ۲- آبروی انسان، مثل گوشت بدن او و وسیله قوام اوست لَحْمَ أَخِیهِ ۳- همان گونه که مرده قدرت دفاع از خود را ندارد، شخصی که مورد غیبت است نیز چون حاضر نیست، قدرت دفاع از خود را ندارد مَیْتاً ۴- اگر از بدن زنده قطعه‌ای جدا شود، امکان پر شدن جای آن هست، ولی اگر از مرده‌ای چیزی کنده شود جای آن همچنان خالی می‌ماند. آری غیبت، آبروی مردم را بردن است و آبرو که رفت دیگر جبران نمی‌شود. لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً ۵- غیبت کردن، درندگی است یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً ۶- مقتضای برادری آن است که فرد برای برادر دینی خود یار و یاور و مشفق او باشد، امّا غیبت کننده بجای این امور به عیبجویی و طعنه زدن و بردن آبروی وی روی آورده و این همانند قطعه قطعه نمودن گوشت او است.

۷- از آنجا که غیبت کننده از کار خود لذّت برده و این کار را دوست می‌دارد، گوئی همانند کسی است که خوردن گوشت برادر مرده خود را دوست می‌دارد، (أیحب (۱). تفسیر امثال القرآن، ص ۵۶۶.

(۲). با اقتباس از: تفسیر سوره حجرات، محسن قرائتی، ص ۱۰۴ و ۱۰۵ و الامثال القرآن، ابن قیّم، ص ۳۳.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۱۹

أحدکم أن یأکل لحم أخیه میتا) به هر حال، این تشبیه بی‌سابقه در قرآن، و نیز تاکید روایات در توضیح مطلب، بیان کننده زشتی این عمل است که بدترین ظلم و ستم نسبت به برادر دینی است و در ننگین بودن این عمل همین بس که گرگ نسبت به گرگ این کار را انجام نمی‌دهد:

و لیس الذئب یأکل لحم ذئب و یأکل بعضنا بعضا عیانا

گرگ (با آن درندگی) گوشت گرگ را نمی‌خورد ولی بعضی از ما به طور علنی (گوشت) بعضی دیگر را (به وسیله غیبت) می‌خورد. «۱»

در روایتی از پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله روایت شده که فرمود:

«من أکل لحم اخیه فی الدنیا قرّب الیه یوم القیامهٔ فیقال له کله میتا کما أکلته حیّا، فیأکله و یکلح و یضجّ.» «۲»

«کسی که در دنیا گوشت برادر خود را (بوسیله غیبت کردن از او) بخورد، روز قیامت او را به نزد کسی که غیبتش را کرده برده و به او می‌گویند همان گونه که در دنیا گوشت او را در حالی که زنده بود خوردی اکنون که مرده است نیز گوشت او را بخور. پس او از گوشت مرده وی می‌خورد و از شدت ناراحتی روی در هم کشیده و فریاد می‌زند.»

و از امام باقر علیه السّلام نیز روایت شده که فرمود:

«بئس العبد عبد یکون ذا وجهین و ذالسانین، یطری أخاه شاهدا و یأکله غائبا.» «۳»

«چه بد بنده‌ایست آن بنده‌ای که دو چهره و دو زبان است، در حضور برادرش او را می‌ستاید و در پشت سر او را (بوسیله غیبت) بخورد!» درباره فلسفه تحریم غیبت از نظر اسلام، مفسّر گرانقدر علّامه طباطبائی می‌فرمایند:

«شارع مقدس اسلام از این جهت از غیبت نهی فرموده که: غیبت اجزاء مجتمع بشری را (۱). نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.

(۲). الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.

(۳). اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۳.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۲۰

یکی پس از دیگری فاسد می‌سازد و از صلاحیّت داشتن آن آثار صالحی که از هر کس توقعش می‌رود ساقط می‌کند و آن آثار صالح عبارتست از اینکه هر فرد از افراد جامعه با فرد دیگر بیامیزد و در کمال اطمینان خاطر و سلامتی از هر خطری با او یکی شود ... امّا اگر در اثر غیبت و بدگوئی من، دیگری از او بدش بیاید و او را فردی معیوب بپندارد به همین مقدار با او قطع رابطه می‌کند و این قطع رابطه را هر چند اندك باشد وقتی در بین همه افراد جامعه در نظر بگیریم، آن وقت می‌فهمیم که چه خسارت بزرگی به ما وارد آمده، پس در حقیقت عمل غیبت و این بلای جامعه سوز بمنزله خوره‌ایست که در بدن شخص راه می‌یابد و اعضای او را یکی پس از دیگری بخورد، تا جائی که به کلّی رشته حیاتش را قطع سازد.

... پس غیبت در حقیقت ابطال هویت و شخصیّت اجتماعی افراد است که خودشان از جریان اطلاعی ندارند و خبر ندارند که دنبال سرشان چه چیزها می‌گویند و اگر خبر داشته باشند و از خطری که این کار برایشان دارد اطلاع داشته باشند از آن احتراز می‌جویند و نمی‌گذارند پرده‌ای را که خدا روی عیوبشان انداخته به دست دیگران پاره شود، چون خدای سبحان این پرده پوشیها را بدین منظور کرده که حکم فطری بشر مجری گردد. یعنی اینکه فطرت بشر او را وا می‌داشت تا به زندگی اجتماعی تن در دهد، این غرض حاصل شود و افراد بشر دور هم جمع شوند، با یکدیگر تعاون و معاضدت داشته باشند وگرنه اگر این پرده پوشی خدای تعالی نبود، با در نظر گرفتن اینکه هیچ انسانی منزّه از تمامی عیوب نیست هرگز اجتماعی تشکیل نمی‌شد.» «۱»

۳- قساوت قلب

قرآن کریم در ترسیم و توصیف دلهائی که از مواعظ و عبرتها تأثیر نپذیرفته و در برابر آیات الهی خاضع نمی‌شوند، آنها را به سنگهای خارا و بلکه سخت‌تر از آن تشبیه نموده (۱). تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۵۱۲ و ۵۱۳، با تلخیص.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۲۱

و می‌فرماید:

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ فَهِيَ كَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَ إِنَّ مِنَ الْحِجارَةِ لَما يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهارُ وَ إِنَّ مِنْها لَما يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْماءُ وَ إِنَّ مِنْها لَما يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ «۱» «سپس دلهای شما بعد از این جریان سخت شد، همچون سنگ یا سخت‌تر! چرا که پاره‌ای از سنگها می‌شکافد و از آنها نهرها جاری می‌شود، و پاره‌ای از آنها شکاف بر می‌دارد و آب از آن تراوش می‌کند، و پاره‌ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می‌افتند و خداوند از اعمال شما غافل نیست.»

خداوند متعال پس از یاد کرد انواع معجزات و نعمتهایی که در اختیار بنی اسرائیل گذارده بود (همچون: شکافته شده دریا، رهائی از شرّ فرعونیان، قبول توبه آنها بدنبال گوساله پرستی، نزول بهترین غذاها، سایه‌بان قرار دادن ابرها و نهایتا ماجرای زنده شدن مرده‌ای با روش اعجازآمیز) می‌فرماید: بعد از بی‌توجّهی شما به این همه نشانه‌ها و آیات و به دنبال انواع لجاجت‌ها و بهانه‌گیریها، دلهایتان را قساوت گرفت و سنگدل شدید، به گونه‌ای که از سنگهای خارا نیز سخت‌تر شد.

خدای- عزّوجلّ- از آن جهت دلهایشان را در سختی به سنگ تشبیه نمود که سنگ در مقام مثل نهایت سختی را دارد، و در اشعار عرب نیز در توصیف سختی و صلابت چیزی، آن را به سنگ تشبیه نموده‌اند.» «۲»

پاره‌ای از مفسّرین در شرح این آیه شریفه چنین بیان نموده‌اند:

این دلها سخت‌تر از سنگ خارا گردیده به گونه‌ای که نه پذیرای حقّ است و نه از حیات معنوی بهره‌مند است. نه از درونش عواطف خیر می‌جوشد و نه پند و حکمت و عبرت از راه چشم و گوش به ضمیر وجدان خشک و مرده‌شان راه می‌یابد و نه در مقابل (۱). بقره/ ۷۴.

(۲). بنگرید به: الجمان فی تشبیهات القرآن، ابن ناقیا بغدادی، ص ۵۰- ۵۶

تمثیلات قرآن، ص: ۱۲۲

عظمت و قدرت و آیات و معجزات الهی سر فرود می‌آورند، با آنکه سنگهای برافراشته کوهستان در برابر قدرت و قهر آیات الهی فرود می‌ریزند.

امّا دلیل سخت‌تر بودن دلهای قساوت زده از سنگهای خارا سه چیز است:

۱- از دل و باطن سنگها چه بسا آب می‌جوشد و نهرها جاری می‌شود ولی این قلوب قساوت زده جوشش درونی ندارد.

۲- سنگ از تأثیر عوامل مختلف شکافته می‌شود و از آن آب بیرون می‌آید، ولی مواعظ و عبرتها به دلهای اینان راه نمی‌یابد و از آن خیری ترشح نمی‌کند.

۳- سنگها در برابر قهر خداوند سر فرود می‌آورند ولی دلهای اینان در برابر عظمت و آیات حقّ خضوع نمی‌کند.

دانم ای ناله در آن ز چه تأثیر نکردی رخنه در سنگ محال است تو تقصیر نکردی

علّامه طباطبائی در توضیح این آیه کریمه می‌فرماید:

«خداوند مقایسه‌ای میان دل آنها و سنگ کرده و فرموده سنگ با آن همه سختی که ضرب‌المثل است از آن بیرون می‌ریزد، ولی

دلهای آنها آنقدر سخت است که حالتی مناسب به حقّ و مطلب حقّی در خور کمال واقعی از آن حاصل نمی گردد.» «۱»
برخی از مفسّران نیز برآنند که سنگی را که خداوند، دلها را بدان تشبیه نموده و دلهای ایشان را از آن سخت‌تر و نفوذناپذیرتر دانسته است، گویا اشاره به ماجرای همان سنگی دارد که از آن دوازده چشمه جوشیده بود، و یا اشاره به داستان متلاشی شدن کوهی دارد که از تجلّی الهی ریز ریز شد و موسی علیه السّلام از شدت آن بیهوش شد، امّا با این وجود دلهای ایشان با دیدن این همه معجزات و آیات الهی، نرم نشد و از آن قطره محبتی و چشمه عاطفه‌ای، جوشیدن نگرفت و در برابر عظمت الهی سر تواضع و خشوع پایین نیاوردند.» «۲» (۱). تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۷۰.
(۲). بنگرید به: تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۸۰.
تمثیلات قرآن، ص: ۱۲۳
به این ترتیب معلوم می‌شود، همانگونه که مشاهده آیات الهی و الطاف او در افرادی سبب آرامش، زیاد شدن ایمان و عبادت و شکر می‌شود، ولی برای گروهی دیگر موجب قساوت می گردد و این مربوط به نحوه حرکت و جهت‌گیری افراد است. درست همانند کلیدی که با یک نوع حرکت درها را قفل می کند و همین کلید با حرکتی دیگر قفل‌ها را باز می کند و یک کلید هم مفتاح است و هم مغلاق. همچنانکه قرآن برای مؤمنان شفا و رحمت و برای ظالمان موجب زیان و خسارت است. «۱» و «۲»
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس
آری، گاه دلها آن چنان خاصیت تأثیرپذیری از مواعظ و آیات الهی را- که یکی از ویژگیهای فطری روح بشری است- از دست می‌دهند، که صاحبان چنین دلهایی نه تنها از مرتبت یک حیوان به مرتبه جمادی همچون سنگ تنزّل می‌یابند، بلکه از مرتبه سنگ نیز تنزّل یافته و نفوذناپذیرتر از آن می‌شوند!. «۳»
به گفته حکیم سنائی:
این چنین پر خلل دلی که تو راست دد و دیوند با تو زین دل راست
پاره گوشت، نام دل کردی دل تحقیق را بهل کردی
اینکه دل نام کرده‌ای به مجاز رو به پیش سگان کوی انداز
از تن و نفس و عقل و جان بگذر در ره او دلی بدست آور
آن چنان دل که وقت پیچاپیچ اندر او جز خدا نیابی هیچ
دل یکی منظریست ربّانی خانه دیو را چه دل خوانی
(۱). سوره اسرای، آیه ۸۲.
(۲). تفسیر نور، ج ۱، ص ۱۷۱.
(۳). تفسیر المنار، ج ۱، ص ۳۵۲.
تمثیلات قرآن، ص: ۱۲۴

۴- علم بی‌عمل

بدون شک تحصیل علم، مشکلات فراوانی دارد، ولی این مشکلات هر قدر باشد در برابر برکات حاصل از علم ناچیز است. بیچارگی انسان روزی خواهد بود که زحمت تحصیل علم را بر خود هموار کند امّا چیزی از برکاتش عائد او نشود.
قرآن کریم در به تصویر کشیدن حال چنین کسانی که عمری را به فراگرفتن علوم و اصطلاحاتی چند اختصاص داده‌اند لیکن از آن

بهره‌ای در جهت رشد و کمال نبرده‌اند آنها را به الاغ بارکشی تشبیه نموده که باری از کتابهای نفیس را بر دوش می‌کشد ولی از کتاب چیزی جز سنگینی آن را احساس نمی‌کند و برایش تفاوت ندارد که سنگ و چوب بر پشت دارد یا کتابهایی که دقیقترین اسرار آفرینش و مفیدترین برنامه‌های زندگی در آن است.

مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوْراةَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوها کَمَثَلِ الْحِمارِ یَحْمِلُ أَسْفاراً بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ «۱» «کسانی که مکلّف به تورات شدند ولی حقّ آن را ادا نکردند، مانند دراز گوشی هستند که کتابهایی حمل می‌کنند، قومی که آیات الهی را تکذیب کردند مثال بدی دارند، و خداوند جمعیت ظالمان را هدایت نمی‌کند.»

«منظور از کسانی که تورات تحمیلشان شد (و به آنان تعلیم داده شده) ولی آن را حمل نکردند، یهودیانی است که خدا تورات را بر پیامبر آنان موسی علیه السّلام نازل کرد، او معارف و شرایع آن را تعلیمشان داد، ولی رهایش کردند، و به دستورات آن عمل ننمودند، لذا خدایتعالی برایشان مثلی زد، به خرانی تشبیه کرد که کتابهایی بر آن بار شده، و خود خر هیچ آگاهی از معارف و حقایق آن کتابها ندارد و در نتیجه از حمل آن کتابها چیزی جز خستگی برایش نمی‌ماند.» «۲» (۱). جمعه/ ۵.

(۲). تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۵۳۷.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۲۵

وجه تمثیل و تشبیه نادان به حمار از آن است که آن چهارپا از دیگر دوّاب در نزد آدمیان به بلاهت و کودنی مشهورتر گشته، از اینرو در بسیاری از السنه اهل عالم تشبیه آدم کودن و پلید، به درازگوش از امثال جاریه است. و در امثال عرب است که «فلان اکفر من الحمر» یعنی فلانی از الاغ نیز نادان‌تر است! «۱» علّامه زمخشری می‌گوید:

«از تعبیر «الاغ» به عنوان مثالی برای بدترین نکوهشها و سرزنش‌ها استفاده می‌شود، و در محاورات نیز برای رعایت ادب از آوردن اسم صریح آن ابا می‌کنند بلکه با کنایه از آن یاد نموده و می‌گویند: «درازگوش». همانگونه که از امور پست و فرومایه با کنایه یاد می‌شود ...

همچنین کسانی که دارای صدای بلندی هستند، صدایشان به «بانگ خران» تشبیه شده است ... و این همه برای مبالغه در مذمّت و هجو است.» «۲»

به این ترتیب، این گویاترین مثالی است که برای عالم بی‌عمل می‌توان بیان کرد که سنگینی مسئولیّت علم را بر دوش دارد، بی‌آنکه از برکات آن بهره گیرد. و افرادی که با الفاظ قرآن سر و کار دارند ولی از محتوا و برنامه عملی آن بی‌خبرند (و چه بسیارند این افراد در صفوف مسلمین) نیز مشمول همین آیه‌اند. «۳»

از ابن عباس نقل شده که می‌گفت:

«هر کس که قرآن را تلاوت کند، امّا در معانی آن تدبّر ننماید و از آن اعراض نماید و خود را از آن (و دستورات و قوانین حیاتبخش آن) بی‌نیاز به شمار آورد، مشمول همین مثال خواهد بود، امّا چنانچه آن را خوانده و حفظ نماید و در طلب معانی آن (و عمل بدان) برآید این مثال در مورد وی صادق نخواهد بود.» «۴» (۱). امثال قرآن، ص ۳۲۳.

(۲). تفسیر الکشاف، ج ۳، ص ۲۳۴.

(۳). تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۱۵. و بنگرید به: تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۵۶۷.

(۴). تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ۴۳۰.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۲۶

در روایات معصومین علیهم السّلام تشبیهات گوناگونی برای عالمان بی‌عمل صورت گرفته که هر کدام بیانگر گوشه‌ای از سرنوشت شوم این گونه افراد است. از جمله: «۱» ۱- رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمود:

«مثـل دانشـمندی که دیگران را نیکی آمـوزد ولی خـود را فرامـوش کنـد همچون چراغی است که به مردم روشـنائی می‌بخشـد ولی خودش می‌سوزد و از بین می‌رود.»

۲- و نیز آن حضرت صلّی اللّه علیه و اله فرمود:

«علمی که بدان عمل نشود همچون گنجی است که از آن انفاق نشود، دارنده آن در جمعش خود را به رنج افکند، امّا سودی از آن نبرده است.»

۳- از حضرت عیسی علیه السّلام روایت شده که:

«مثل علمای بـد (و دنیاپرست) مثل صـخره‌ای است که جلوی نهری را گرفته، نه خود آب می‌نوشـد و نه می گذارد آب به کشتزارها برسد.»

و در بعض تعبیرات از آنـان به عنوان: «شـجر بلاـ ثمر» (درخت بی‌ثمر) یا «سـحاب بلا مطر» (ابر بی‌باران) یا «رامی بلا وتر» (تیرانـداز بـدون کمان) یا «چهارپایی که به آسـیاب می‌بندنـد» (که فقط به دور خود می گردد و سودی از آن نمی‌برد) و تعابیری مانند آن یاد شده است.

شگفت آن است که در میان تمامی تمثیلات و تشبیهات قرآن کریم، تکان دهنـده‌ترین و گزنده‌ترین آنها درباره «عالمان بی‌عمل» و «دانشمندان منحرف» بکار رفته است، که یکی تمثیل آنها به «الاغهای بارکش»، و دیگری تمثیل ایشان به «سگهای هار» است. «۲»

(که در ادامه بحث بدین تمثیل اشاره خواهیم داشت) و این خود از نقش تخریبی و تخدیری عالمان فاسدی که دین را طعمه مقاصد و منویّات مادّی خود قرار داده‌انـد حکایت می کنـد. (۱). بنگریـد به: العلم و الحکمـهٔ فی الکتـاب و السـنهٔ، ص ۴۴۵ و ۴۴۶ و میزان الحکمه، ج ۶، ص ۵۰۴.

(۲). بنگرید به: سوره اعراف، آیه ۱۷۵ و ۱۷۶.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۲۷

و به همین دلیل است که وقتی از پیامبر اسـلام صـلّی اللّه علیه و اله سؤال شـد: بـدترین مردم کیاننـد؟ فرمود: علما هنگامی که فاسـد شوند. «۱» و هنگامی که از امیر مؤمنان علی علیه السّـلام سؤال شـد: بهترین مردم بعـد از ائمه هدی کیانند؟ فرمود: علما، هنگامی که صالح باشـند، و چون سؤال شد بدترین مردم بعد از ابلیس و فرعون و نمرود کیانند؟ فرمود: علما آن هنگام که فاسد شوند و به نشـر اباطیل و به کتمان حقایق روی آورند. «۲»

و به گفته شیخ اجل سعدی شیرازی:

«دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بی‌فایده کردند، یکی آن اندوخت و نخورد و دیگر آن که آموخت و نکرد.

علم چندان که بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی

نه محقّق بود نه دانشمند چارپایی برو کتابی چند

آن تهی مغز را چه علم و خبر که برو هیزمست یا دفتر

«۳»

۵- انفاق توأم با منّت و آزار

اشاره

قرآن کریم برای اعمال ریاکارانه و انفاقهای آمیخته با منّت و آزار، که از دلهای قساوتمنـد سرچشـمه می گیرد، مثال زنده‌ای را ارائه

نموده که تصویر گویائی برای این رذیله اخلاقی بشمار می‌رود.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا، لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی کَالَّذِی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ وَ لا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ، فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَفْوانٍ، عَلَیْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ، فَتَرَکَهُ صَلْداً، لا یَقْدِرُونَ عَلی شَیْءٍ مِمَّا کَسَبُوا وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ «۴» «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بخششهای خود را با منّت و آزار باطل نسازید! همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق کند، و به خداوند و روز رستاخیز ایمان (۱). بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۳۸.

(۲). همان، ج ۲، ص ۸۹.

(۳). کلیات سعدی، (گلستان)، ص ۱۵۹.

(۴). بقره/ ۱۶۴.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۲۸

نمی‌آورد، و (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد (و بذرهایی در آن افشانده شود) و رگبار باران به آن برسد، (و همه خاکها و بذرها را بشوید) و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند! آنها از کاری که انجام داده‌اند، چیزی به دست نمی‌آورند و خداوند، کافران را هدایت نمی‌کند.»

معنای این مثل آن است که: حال ریاکار در عمل ریائی و پاداش آن، مانند سنگ صافی است که خاک روی آن را پوشانده باشد و باران فراوانی بر آن ریزش کند. همان بارانی که سبب زنده شدن و سرسبزی زمین و زینت یافتن گیاهها است، ولی خاک هنگام ریزش باران شسته می‌شود سنگ هم آب را جذب نمی‌کند، و نمی‌تواند تخم گیاه را پرورش دهد، پس باران و همچنین خاک گرچه از ظاهرترین اسباب زندگی و نمو گیاه است، ولی چون روی سنگ صاف قرار گرفته و محل قابلیّت ندارد نتیجه‌ای نمی‌بخشد، با اینکه نقص و قصوری از جانب آنها نیست.

حال ریاکار نیز چنین است و انفاق هم گرچه از اسباب بارز اجر و ثواب می‌باشد ولی در صورتی که انفاق کننده منظورش خدا نباشد ثوابی بر عملش مترتب نخواهد شد، چون استعداد آن را ندارد و دلش قابل رحمت و کرامت نیست. «۱»

آری، تشبیه عمل ریاکارانه به قطعه سنگی که قشر نازکی از خاک روی آن را پوشیده است بسیار گویا است. زیرا افراد ریاکار، باطن خشن و بی‌ثمر خود را با چهره‌ای از خیرخواهی و نیکوکاری می‌پوشانند. و اعمالی که هیچگونه ریشه ثابتی در وجود آنها ندارد، انجام می‌دهند، امّا حوادث زندگی به زودی این پرده را کنار می‌زند و باطن آن را آشکار می‌سازد. «۲»

صاحب تفسیر المنار درباره این مثال قرآنی می‌نویسد:

«وجه شبه میان کسانی که انفاقهایشان توأم با منّت و اذیّت است، با آنانی که در بخششهای (۱). تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۵۴۷.

(۲). تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۴۳.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۲۹

خود اهل خودنمائی و ریا هستند در آن است که هر دو درصدد تزویر برآمده‌اند لباسی دروغین به تن نموده‌اند که حقیقت را برای بینندگان مشتبه می‌سازد. همانند کسی که برای فریب دیگران لباس متخصصین یا پزشکان یا نیروی انتظامی را به تن کند، امّا دیری نمی‌پاید که حقیقت امر آشکار شده و پرده‌ها کنار می‌رود، و همانند بارانی که خاکهای بروی سنگ را کنار زده و باطن آن را آشکار می‌سازد، حوادث روزگار نیز حقایق را روشن ساخته و ایمان آورندگان حقیقی را از منافقان جدا نموده و چهره‌های واقعی آنها را برملا خواهد نمود.» «۱»

لذا این تمثیل بدیع قرآن، در بردارنده ظرایف و نکاتی چند است که عبارتند از:

۱- ریا و تظاهر، عملی بی‌بنیان و ناپایدار است، و ریاکار متظاهر، محکوم به رسوایی است، زیرا هر دو رویداد و پدیده‌ای ممکن

است پرده‌های ریائی آنان را بدرد و حقیقت پر فریب آنان را آشکار سازد. همانگونه که در این آیه شریفه، قطره‌های باران، لایه خاک روی سنگ را می‌شوید و حقیقت سختی سنگ را نمایان می‌سازد.

۲- کسانی که انفاقهایشان توأم با آزار و اذیّت کمک شوندگان است، وجودی همچون سنگ‌اند و قلبهایشان به سختی سنگ. نکته قابل توجّه آن است که سختی قلب و سرشت این گونه اشخاص را باران لطیف، آشکار و نمایان می‌سازد. باران که دانه را سیراب و بارور می‌کند، در این مثل آن را از بین می‌برد و در این مثال نمی‌توان بر باران و بذر خرده گرفت. باران آیات الهی نیز در قلب شخص ریاکار، باعث شسته شدن لایه ریا و سبب نمایش سختی قلب و رسوایی صاحب خود می‌شود.

۳- ریاکاران و انفاق کنندگانی که منّت می‌نهند، بهره و ثمره‌ای از کار خود بدست نمی‌آورند. همان گونه که یک کشاورز که بر زمین سخت و سنگی بذر افشانی می‌کند، هم بذرش از دست می‌رود و هم تلاش بی‌حاصل می‌کند. انفاق‌های ریاکارانه و پر منّت

(۱). تفسیر المنار، ج ۳، ص ۶۶.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۳۰

نیز، نه تنها ثوابی عاید انفاق کننده نمی‌کند، بلکه مال انفاق شده را نیز از بین می‌برد. «۱»

آری کسی که چیزی به دیگری می‌دهد و منّتی بر او میگذارد، و یا با آزار خود او را شکسته دل می‌سازد، در حقیقت چیزی به او نداده است. زیرا اگر سرمایه‌ای به او داده، سرمایه‌ای هم از او گرفته و چه بسا آن تحقیرها و شکستهای روحی به مراتب بیش از مالی باشد که به او بخشیده است.

بنابراین اگر چنین اشخاصی اجر و پاداش نداشته باشند کاملا طبیعی و عادلانه خواهد بود، بلکه می‌توان گفت چنین افرادی در بسیاری از موارد بدهکارند نه طلبکار، زیرا آبروی انسان به مراتب برتر و بالاتر از ثروت و مال است. «۲»

[تمثیلات مقایسه ای برای ترسیم ارزشها و ضد ارزشها]

اشاره

همانگونه که پیشتر اشاره داشتیم، قرآن کریم برای ترسیم ارزشها و ضد ارزشها، گاه به مقایسه آنها با یکدیگر پرداخته و در قالب تمثیلاتی چند، چهره نیکان و بدان و ابرار و اشرار را در کنار هم، و در دو جبهه مخالف، ترسیم نموده و از فطرتهای سلیم و وجدانهای بیدار در مورد عدم تساوی آن دو اقرار می‌گیرد.

در اینجا نمونه‌هائی از تمثیلاتی که در قالب مقایسه و برای تبیین چهره‌های گوناگون ترسیم گردیده ارائه می‌گردد:

الف) تمثیل «مؤمن» و «کافر» در قالب مقایسه

اشاره

می‌دانیم قرآن برای مرزهای جغرافیایی و نژادی و طبقاتی و مانند آن که انسانها را از یکدیگر جدا می‌کند اهمیّتی قائل نیست، تنها مرز را مرز «ایمان» و «کفر» شمرده است و به این ترتیب تمام جامعه انسانی را به دو گروه «مؤمن» و «کافر» تقسیم می‌کند. «۳»

قرآن در ترسیم حالات «مؤمنین» و «کفّار» آن را در قالب تمثیلاتی زنده و گویا، آشکارا (۱). مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص ۱۱۹.

(۲). تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۳۶ و ۲۳۷.

(۳). همان، ج ۱۸، ص ۲۳۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۳۱

معرفی می‌کند. از جمله:

۱) تمثیل مؤمن و کافر به «زنده» و «مرده»

أ وَ مَنْ کـانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها، کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْکافِرِینَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ «۱» «آیـا کسـی که مرده بود سپس او را زنـده کردیم و نوری برای او قرار دادیم که بـا آن در میـان مردم راه برود، همـانند کسی است که در ظلمتها باشد و از آن خارج نگردد، این چنین برای کافران اعمال (زشتی) که انجام می‌دادند تزیین شده است.»

در این آیه افرادی را که در گمراهی بوده‌اند، سپس با پذیرش حقّ و ایمان تغییر مسیر داده‌اند، تشبیه به مرده‌ای می‌کند که به اراده و فرمان خدا زنده شده است.

کرارا در قرآن «مرگ» و «حیـات» به معنی مرگ و حیـات معنوی و کفر و ایمـان آمـده است و این تعبیر به خوبی نشـان می‌دهـد که ایمـان یـک عقیـده خشـک و خـالی یا الفاظی تشـریفاتی نیست، بلکه به منزله روحی است که در کالبـد بیجان افراد بی‌ایمان دمیـده می‌شود و در تمام وجود آنها اثر می‌گذارد، چشم آنها دید و روشـنائی، گوش آنها قدرت شـنوائی، زبان توان سخن گفتن، و دست و پا قدرت انجام هر گونه کار مثبت پیدا می‌کند.

ایمان افراد را دگرگون می‌سازد و در سراسر زندگی آنها اثر می‌گذارد و آثار حیات را در تمام شئون آنها آشکار می‌نماید.

و در ادامه می‌گویـد: «ما برای چنین افرادی نوری قرار دادیم که با آن در میان مردم راه بروند.» گرچه مفسّـرین درباره منظور از این «نور» احتمالاـتی داده‌انـد، امّـا ظـاهرا منظور از آن تنها قرآن و تعلیمات پیامبر صـلّی اللّه علیه و اله نیست، بلکه علاوه بر این، ایمان به خـدا، بینش و درک تـازه‌ای به انسان می‌بخشـد، روشن بینی خاصـی به او می‌دهـد، افق دیـد او را از زنـدگی محـدود مادّی و چهار دیوار عالم ماده فراتر برده و در عالمی فوق العاده وسیع فرو می‌برد. (۱). انعام/ ۱۲۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۳۲

و از آنجا که او را به خودسازی دعوت می‌کند، پرده‌های خودخواهی و خودبینی و تعصّب و لجاج و هوی و هوس را از مقابل چشم جانش کنار می‌زند، و حقایقی را می‌بینند که هرگز قبل از آن قادر به درک آنها نبود.

در پرتو این نور می‌توانـد راه زنـدگی خود را در میان مردم پیدا کند، و از بسـیاری از اشـتباهات که دیگران به خاطر آز و طمع و به علّت تفکّر محدود مادی، و یا غلبه خودخواهی و هوی و هوس گرفتار آن می‌شوند مصون و محفوظ بماند.

سپس چنین فرد زنـده و فعّال و نورانی و مؤثّری را با افراد بی‌ایمان لجوج مقایسه کرده و می‌گوید: آیا چنین کسـی همانند شخصـی است که در امـواج ظلمتهـا و تاریکیهـا فرو رفته و هرگز از آن خـارج نمی‌شـود؟» قابـل توجّه اینکه نمی‌گویـد: «کمن فی الظلمـات» (همانند کسی که در ظلمتها است) بلکه می‌گوید: «کمن مثله فی الظّلمات» (همانند کسی که مثل او در ظلمات است).

بعضی گفته‌اند هدف از این تعبیر این بوده که اثبات شود چنان افراد به قدری در تاریکی و بدبختی فرو رفته‌اند که وضع آنها ضرب المثلی شده است که همه افراد فهمیده از آن آگاهند.

ولی ممکن است این تعبیر اشـاره به معنی لطیـف‌تری باشـد و آن اینکه: از هسـتی و وجـود اینگـونه افراد در حقیقت چیزی جز یک شبح، یک قالب، یک مثال، و یک مجسّمه باقی نمانده است، هیکلی دارند بی‌روح و مغز و فکری از کار افتاده!. «۱»

علّامه طباطبائی درباره این تمثیل قرآنی می‌فرمایند:

«در آیه شـریفه استعاراتی بکار رفته، ضلالت را به «مرگ» و ایمان و هدایت یافتن را به «زندگی» و هدایت یافتن به سوی ایمان را به «احیـاء» و راه پیـدا کردن به اعمـال صـالحه را به «نور» و جهـل را به «ظلمت» تشبیه کرده، و همه این تشبیهـات برای نزدیکی ساختن مطلب (۱). تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۴۲۵- ۴۲۷. با تلخیص.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۳۳

به ذهن عامّه مردم است، چون فهم عامّه آنقدر رسا نیست که برای انسان از آن نظر که انسان است زندگی دیگری غیر از زندگی حیوانیش سراغ گیرد، او در افق پستی که همان افق مادیت بسر می‌برد، و به لذائذ مادی و حرکات ارادی به سوی آن سرگرم است، و جز این سنخ لذائذ و این قسم پیشرویها لذّت و حرکت دیگری سراغ ندارد و منشأ این سنخ شعور همان زندگی حیوانی است نه انسانی تا او بتواند به زندگی انسانی خود پی ببرد.

این سنخ مردم، فرقی بین مؤمن و کافر نمی‌بینند و هر دو را از نظر داشتن موهبت حیات برابر می‌دانند. برای چنین مردمی معرفی کردن مؤمن را به اینکه او زنده است به زندگی ایمانی و دارای نوری است که با آن نور راه می‌رود، و همچنین معرفی کردن کافر به اینکه او مرده به مرگ ضلالت است، و در ظلمتی بسر می‌برد که مخرج و مفرّی از آن نیست محتاج است به تشبیهاتی که حقیقت معنای مورد نظر را به افق فهم آنها نزدیک کند.» «۱»

از این رو، ایمان به خدا، ایمان به روز جزا، ایمان به فرشتگان الهی، ایمان به شرایع آسمانی و در یک کلمه ایمان به غیب، نه تنها در حوزه افکار و اندیشه آدمی تأثیر گذارده، و افق دید وی را وسعت می‌بخشد، بلکه در حوزه اعمال و کردار آدمی نیز اثربخش بوده زندگی او را از بعد عاطفی، اخلاقی و اجتماعی تحت الشعاع پرتوهای درخشان و حیاتبخش این خورشید مشعشع قرار خواهد داد.

آری، نگرش چنین افرادی تنها در محدوده محاسبات فیزیکی، کمّی و سودجویانه نمی‌گنجد و آنان زندگی را تنها در خور و خواب و شهوت خلاصه نمی‌بینند، و خلقت خود و خلقت جان هستی را عبث و بیهوده نمی‌انگارند. و این جهت‌گیری و جهان‌بینی انگیزه‌ای برای شکوفائی استعدادهای روحی آنها و گسترش وجودی ایشان در امتداد کمال مطلق خواهد بود.

آنان کسانی هستند که خداوند متعال درباره ایشان فرمود: (۱). تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۵۱۴ و ۵۱۵.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۳۴

فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً «۱» «به یقین آنان را به یک زندگی دیگر که زندگی طیّب است زنده می‌کنیم» «پس به خوبی روشن می‌گردد اینکه می‌گوییم برای مؤمن حیات و نور دیگری است مجازگوئی نبوده است، بلکه به راستی در مؤمن حقیقت و واقعیّتی دارای اثر وجود دارد که در دیگران وجود ندارد، و این حقیقت سزاوارتر است به اینکه اسم حیات و زندگی بر آن گذاشته شود تا آن حقیقتی که در مردم دیگر است و آن را در مقابل حیات نباتی، حیات و زندگی حیوانی می‌نامیم.» «۲»

«قشیری» در بیان مفهوم «زندگی» و «مرگ» می‌گوید:

«بدان که «مرگ» بر دو گونه است، مرگ نفس و مرگ دل. آن که نفسش می‌میرد زندگیش را از دست می‌دهد ولی آن که دلش می‌میرد، پروردگارش را از دست می‌دهد. همچنین «زندگی» بر دو گونه است: زندگی نفس و زندگی دل.

... نشانه زندگی دل آن است که فرح خود را در طاعت و خدا می‌یابد و از نافرمانی در رنج است.» «۳»

امّا باید دانست که حقیقت ایمان و اثرات شگرف آن بر افکار، احساسات و اعمال آدمی و روشن بینی که در پرتو آن برای انسان با ایمان حاصل می‌شود، چیزی نیست که بتوان آن را با بیان و قلم توصیف کرد، بلکه باید طعم شیرین آن را با تمام وجود چشید و وجودش را در جاری زندگی احساس نمود.

سیّد قطب این حقیقت را به خوبی مورد اشاره قرار داده و می‌گوید:

«چنین اعتقاد و ایمانی دل مرده آدمی را زنده ساخته و زندگی تاریک او را روشنی می‌بخشد و او را به یک زندگی مجدّد رهنمون می‌سازد، زندگی که در آن همه چیز معنا می‌یابد و به همه چیز با حس دیگری نگریسته می‌شود که پیش از آن، شناخت و معرفتی از (۱). نحل/ ۹۷.

(۲). تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۵۱۶ و ۵۱۷.

(۳). کنز الیواقیت، نسخه خطی موزه بریتانیا. برگ ۴۳، به نقل از: تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ص ۲۸۸.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۳۵

آن نـداشت. و این اعتقـاد همچون نوری بر تمـامی زنـدگی وی پرتو می‌افشانـد و دل او را حیـاتی دوبـاره می‌بخشـد که پیش از آن هرگز بدان راهی نداشت.

و این تجربه‌ای است که الفـاظ یارای انتقال آن را ندارنـد، و تنها کسانی می‌تواننـد طعم آن را بچشـند، که آن را از نزدیک شـناخته باشـند، و تعـابیر قرآن، رساترین تعابیر برای انعکاس حقیقت این تجربه بشـمار می‌رونـد، چرا که می‌تواننـد با روشـهای از نوع همین تجربیات، ترسیم‌گر خوبی برای آنها باشند.» «۱»

۲) تمثیل مؤمن و کافر به «بینا و سمیع» و «کور و کر»

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمى وَ الْأَصَمِّ وَ الْبَصِيرِ وَ السَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلًا أَ فَلا تَذَكَّرُونَ. «۲»

«حال این دو گروه (مؤمنان و منکران) حال «نابینا و کر» و «بینا و شـنوا» است؟ آیا این دو هماننـد یکدیگرنـد؟ آیا پنـد نمی‌گیرید؟!» می‌دانیم که مؤثّرترین وسیله برای شـناخت حقـایق حسـی در جهـان طبیعت چشم و گوش است. به همین دلیـل نمی‌توان بـاور کرد افرادی که از چشم و گوش به طور کلّی (مثلاـ بصورت مـادرزاد) بی‌بهره باشـند، چیز درستی از این جهان طبیعت درک کننـد. آنها مسلما در یک عالم بی‌خبری کامل به سر خواهند برد.

همین گونه آنهـا که بر اثر لجـاجت و دشـمنی بـا حقّ و گرفتـار بودن در چنگـال تعصب و خودخواهی و خودپرستی، چشم و گوش حقیقت بین را از دست داده‌اند، هرگز نمی‌توانند حقایق مربوط به عالم غیب و اثارت ایمان و لذّت عبادت پروردگار و شکوه تسلیم در برابر فرمان او را درک کننـد. اینگونه افراد به کوران و کرانی می‌مانند که در تاریکی مطلق و سـکوت مرگبار زندگی دارند، در حالی که مؤمنان راستین با چشم و گوش شـنوا هر حرکتی را می‌بینند و هر صدائی را می‌شنوند و با توجّه به آن، راه خود را به سوی

(۱). تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۲۰۰.

(۲). هود/ ۲۴.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۳۶

سرنوشتی سعادت آفرین می‌گشایند. «۱»

فخر رازی در وجه تشبیه این مثل می‌گوید:

«همانگونه که خداوند آدمی را از تن و روان آفریده است، و همچنانکه تن را چشم و گوش بخشـیده جان و روان را سـمع و بصری می‌باید، اگر جسد به ظاهر کور و کر باشد، آدمی در جهان حیوان ماند، همچنان اگر چشم و گوش باطن او بسته باشد، در حضیض ظلمـات جهـل سـرگردان بمانـد، نه نـوری ببینـد که به آن راه هـدایت جویـد، نه آوازی شـنود که از آن کلمه حقّ را اسـتماع کنـد. همچنیـن اسـت جاهـل گمراه، چشـم دل او و گـوش بـاطن او از شـنیدن کلمه حقّ کـور و کر است، او نیز در تـاریکی و ضـلالت و گمراهی جاویدان سرگردان خواهد بود.» «۲»

آری، تفاوت یک فرد موحّـِد با غیر موحّـِد در آن است که عالم هستی برای یک موحّد معنی دارد یعنی هستی برای او کتابی اسـت که هر لفظش اشاره به یک معناست امّا برای فرد مادّی و غیر موحّـِد مثل خطوطی است که یک آدم بی‌سواد آن را نگاه می‌کنـد. از نظر آدم بی‌سواد غیر از چندین خط چیز دیگری وجود ندارد، و این خطوط برای فهماندن یک مقصود نیست.

اینکه قرآن کریم، بسیار روی کلمه «آیه» تکیه دارد برای همین است. یعنی می‌خواهـد یـک نفر موحّـِد، عالم را آنچنان مطالعه کند که یک فرد باسواد کتابی را مطالعه می‌کند، از آن معنی و مقصودی بفهمد. لذا از عالم هستی تعبیر به «کتاب حقّ تعالی» شده است.

«۳»

به نزد آن که جانش در تجّلاست همه عالم کتاب حقّ تعالی است

لذا آنچه در مقام واقع، «مؤمن» را از «کافر» جدا می‌سازد نوع نگرش و تلقّی آنها از جهان هستی و مظاهر و پدیده‌های آن است. چرا که مؤمن به هر چه می‌نگرد، نشان از قامت رعنای او دارد:

به صحرا بنگرم، صحرا تو بینم به دریا بنگرم دریا تو بینم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا تو بینم

(۱). تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۶۷.

(۲). تفسیر الکبیر، ج ۱۸، ص ۲۰۹.

(۳). آشنائی با قرآن، ج ۵، ص ۱۶۳ و ۱۶۴. با تلخیص و تصرّف.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۳۷

امّا دریچه دل کافر بر همه حقایق، بسته شده و آنان با وجود بهره‌مندی از چشم و گوش و سایر حواس بشری باز از نعمت درک حقایق محرومند و به تعبیر قرآن کریم همچون حیواناتی گنگ و یا پست‌تر از آن هستند که در وادی غفلت و باتلاق جهالت سرگردان هستند.

لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لا یُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ. «۱»

«آنها دلها (عقلها) یی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند) و نمی‌فهمند، و چشمانی که با آن نمی‌بینند و گوشهایی که با آن نمی‌شنوند، آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراهتر! اینان همان غافلانند.»

«خواجه عبد اللّه انصاری» چه نیکو به این حقیقت اشاره داشته آنجا که می‌گوید:

«نابینای حقیقی اوست که نه دیده عبرت دارد تا از روی استدلال به آیات آفاق نظر کند، نه دل فکرت دارد تا در آیات انفس تأمّل کند، نه بصیرت حقیقت دارد تا به نور فراست مکاشفات اسرار غیبی ببیند. و بینای حقیقی اوست که به علم یقین شواهد افعال نگرد که:

أَ وَ لَمْ یَنْظُرُوا فِی مَلَکُوتِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ باز به عین الیقین حقایق صفات بیند که: أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ و باز به حقّ الیقین جلال ذات بیند که: أَ لَمْ تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ ...» «۲»

۳) تمثیل مؤمن و کافر به «زمین حاصلخیز» و «زمین شوره‌زار»

وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ، وَ الَّذِی خَبُثَ لا یَخْرُجُ إِلَّا نَکِداً کَذلِکَ نُصَرِّفُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَشْکُرُونَ «۳» «سرزمین پاکیزه گیاهش به فرمان پروردگار می‌روید، امّا سرزمین‌های بد طینت (و شوره‌زار) جز گیاه ناچیز و بی‌ارزش از آن نمی‌روید، اینگونه آیات را برای آنها که شکر (۱). اعراف/ ۱۷۹.

(۲). تفسیر کشف الاسرار، ج ۵، ص ۴۷۸.

(۳). اعراف/ ۵۸.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۳۸

گزارند بیان می‌کنیم.»

بسیاری از مفسّران بر این عقیده‌اند که این آیه درباره مؤمنان و کفّار است. یعنی وحی الهی در این آیه به باران تشبیه شده است و دلهای بنی آدم به زمینهایی که باران بر آن می‌بارد.

بنا بر این، باران وحی الهی بر زمین هر دلی می‌بارد؛ لکن آن کسانی از باران وحی الهی بهره‌مند می‌شوند، و مصداق «بلد طیّب» می گردند که دارای دلی پاک و پاکیزه باشند، آن گاه میوه این سرزمینهای پاک، اخلاق خوب، ایمان بالا، شوق به اولیاء اللّه، اخلاص در عمل، عمل به وظیفه و ... می‌باشد؛ ولی در مقابل، دل و قلب کفّار- که بسان زمین آلوده و کثیفی است- از این باران وحی بی‌بهره است. «۱»

در قرآن کریم و حدیث نبوی، دلهای پاک و شایسته به زمین طیّب و خاک پاک تشبیه شده‌اند، همانگونه که دلهای ناپاک و گمراه به زمین فاسد و خاک ناپاک تشبیه گردیده، چرا که «دل» و «خاک» هر دو محل زایش و رویش و پرورش هستند. «دل» محل رویش عواطف و انگیزه‌ها و افکار و عقاید گوناگون است و خاک، محل رویش بذرها و میوه‌های مختلف با رنگها و طعمهای گوناگون ...

و همانطور که باران بر خاک می‌بارد، آیات رحمت و هدایت و مواعظ حیاتبخش بر دلها نازل می گردد که اگر دل همچون زمینی پاک و مستعد باشد، از آن باران رحمت به جنبش و حرکت درآمده و بذر نیکیها و کمالات در آن روئیده و میوه‌های معطّر فضائل اخلاقی در آن به ثمر خواهد نشست. امّا اگر دل همچون زمینی فاسد و شوره‌زار باشد، از آن جز به شر و بدی و فساد و جز تیغ‌های گزنده رذایل اخلاقی، ارمغان دیگری به همراه نخواهد داشت.» «۲»

بدین ترتیب آیه فوق در حقیقت اشاره به یک مسأله مهمّ است که در زندگی این (۱). مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص ۲۱۶.

(۲). تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۳۰۰.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۳۹

جهان و جهان دیگر و در همه جا تجلّی می کند، و آن اینکه تنها «فاعلیّت فاعل» برای به ثمر رسیدن یک موضوع کافی نیست، بلکه استعداد و «قابلیّت قابل» نیز شرط است. از دانه‌های باران، حیاتبخش و لطیف‌تر تصوّر نمی‌شود، امّا همین بارانی که در لطافت طبعش کلامی نیست در یک جا سبزه و گل می‌رویاند و در جای دیگر خس و خاشاک! «۱» صاحب تفسیر المنار به نکات ظریفی درباره این آیه کریمه اشاره داشته و می گوید:

«این دو مثل نشانگر آن هستند که تفاوت در استعدادهای بشری ریشه در وراثت دارد. و به همین جهت سزاوار است که مرد، زن نیکوکار پاکدامن نجیب الاصل را بر زن زیباروی بد نهادی که از خاندان ناپاک برخاسته برتری بخشد. همچنین زن فهیم و عالم بر زن ناشایست و فاسد رجحان دارد، و پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله زنان خوبروی را که در خانواده‌های بد پرورش یافته‌اند به گلهائی تشبیه نموده است که در مزبله روئیده است. هر که در حالات مردم به دیده بصیرت بنگرد می‌بیند که عمل نیک از اشخاص نیکو نهاد به راحتی و بی‌هیچ تکلّفی صادر می‌شود، و از سوی دیگر بد نهادان و فاسدان به عمل خیر و ثواب مبادرت نمی‌ورزند مگر با زحمت و مشقت، و اگر با تکلّف بسیار هم از ایشان خیری صادر شود بسیار کم و اندک خواهد بود.» «۲»

در روایتی از رسول گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و اله نقل شده که فرمود:

«مثل هدایت و عملی که خداوند مرا بدان مبعوث فرمود مثل باران پرپشتی است که در سرزمینی ببارد، قسمتی از آن زمین آب را در خود فرو برد و در نتیجه گیاهان بسیار برویاند و قسمتی دیگر که بایر است آب را در خود نگه داشته و مردم از آن آب نوشیده و سیراب شده و با آن زراعت خود را نیز مشروب سازند؛ قسمتی دیگر بلندیها و کوههای سنگی است که نه آب را در خود نگهداری و ذخیره می کند و نه گیاهی در خود می‌رویاند. مردم نسبت به دین من نیز سه طایفه‌اند: بعضی‌ها آن را یاد می گیرند و گلیم خود را از آب در می‌آورند، (۱). تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۱۶.

(۲). تفسیر المنار، ج ۸، ص ۴۸۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۴۰

ولی از دیگران دستگیری ننموده چیزی از آن را بـه دیگران نمی‌آموزنـد. بعضـی دیگر، هـم خـود از آن منتفع می‌شونـد و هـم به دیگران می‌آموزند، طایفه سوم کسانی هستند که نه خود از آن می‌آموزند و نه به دیگران یاد می‌دهند.» «۱»

۴- تمثیل مؤمن و کافر به «راستان» و «کژان»

أَ فَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلى وَجْهِهِ أَهْدى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ «۲» «آیا کسـی که به رو افتاده حرکت می‌کنـد به هدایت نزدیکتر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی‌دارد.»

در این آیه، افراد بی‌ایمان و ظالمان لجوج مغرور، به کسـی تشبیه شده‌انـد که از جاده‌ای ناهموار و پر پیچ و خم می‌گذرد، در حالی که به رو افتاده و با دست و پا، یا به سینه حرکت می‌کند، نه راه را به درستی می‌بیند، و نه قادر به کنترل خویشتن است، نه از موانع با خبر است و نه سرعتی دارد! کمی راه می‌رود و درمانده می‌شود.

ولی مؤمنـان را به افراد راست قـامتی تشبیه می‌کنـد که از جـاده‌ای هموار و صـاف و مسـتقیم بـا سـرعت و قـدرت و آگاهی تمام به راحتی پیش می‌رود.

... آری افراد بی‌ایمـان چون خودخواه و خودپرست و لجوجنـد و جز منـافع مادّی و زودگـذر خویش چیز دیگری را نمی‌بیننـد، و از آنجا که مسیر آنها مسیر هواپرستی است، به کسی می‌مانند که از سنگلاخی عبور می‌کند در حالی که بر سینه و دست و پا می‌خزد، امّا کسانی که در پرتو ایمان از قید هوای نفس رسته‌اند بینشی عمیق، و مسیری صاف و روشن دارند. «۳»

لذا مثل کفّار در لجاجت و سرکشی عجیبی که دارند و در نفرتشان از حقّ، مثل کسی را می‌ماند که راهی را که می‌خواهد طی کند با خزیدن روی زمین، آنهم به صورت طی (۱). تفسیر درّ المنثور، به نقل از: تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۳۹.

(۲). ملک/ ۲۲.

(۳). تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۴۹ و ۳۵۰. با تلخیص.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۴۱

کنـد، و معلوم است که چنین کسـی نه بلندیهای مسیر خود را می‌بیند و نه پستی‌ها را، و نه نقاط پرتگاه و سراشیبی‌ها را. پس چنین کسـی هرگز نظیر آن کس دیگر که سرپا و مستقیم راه می‌رود نمی‌توانـد باشد، چون او جای هر قدم از قدمهای خود را می‌بیند، و احیانا اگر موانعی هم سر راهش باشد مشاهده می‌کند و علاوه بر این می‌داند که این راه به کجا منتهی می‌شود.

کفّار راه زندگی خود را مثل آن شخص خزنده طی می‌کنند. اینها با اینکه می‌توانند مستقیم راه بروند، خوابیده روی زمین می‌خزند، یعنی با اینکه حقّ را تشخیص می‌دهنـد دستی دستی چشم خود را از شـناختن آنچه که بایـد بشناسـند می‌بندنـد و خود را به ندیـدن می‌زنند و با اینکه می‌توانند طبق وظیفه‌ای که باید عمل کنند، از عمل کردن به وظیفه چشم می‌پوشند، در برابر حقّ خاضع نمی‌شوند و در نتیجه بصیرتی به امور ندارند. به خلاف مؤمنین که راه زندگی را تشخیص می‌دهند و بر صراط مستقیم پایدار و استوارند و در نتیجه از هلاکت ایمنند. «۱»

آری، ایمـان راهی است همـوار و مسـتقیم که رهروان خـویش را به مقصـد می‌رسانـد و کفر راهی است نـاهموار و سـنگلاخ که هر گامی که در آن برداشته شود فرد را از هدف و مقصد واقعی دورتر می‌سازد.

پس بـا این وجـود کـدامین راه به هـدایت نزدیکـتر است؟ و از راسـتان و کژان کـدامیک به مقصـد و مقصود خویش دست خواهند یازیـد؟ این پرسشـی است که به پاسـخ نیـاز نـدارد، و قرآن نیز بـا قرار دادن این علامت سؤال در اذهان، تنها خواسـته است تا آدمی کلاه خویش را قاضی قرار دهد و آنچه را که صلاح و فلاح او در آن است برگزیند. (۱). تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۴۲

۵- تمثیل مؤمن و کافر به «گشاده سینه» و «سینه سخت»

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّما يَصَّعَّدُ فِي السَّماءِ كَذلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ «۱» «آن کس را خدا بخواهد هدایت کند سینه‌اش را برای (پذیرش) اسلام گشاده می‌سازد و آن کس را که (بخاطر اعمال خلافش) بخواهد گمراه سازد سینه‌اش را آنچنان تنگ می‌سازد که گویا می‌خواهد به آسمان برود، اینچنین خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد.»

در این آیه کریمه، به زمینه‌های روحی مردم در پذیرش حقّ اشاره گردیده است.

یعنی آنان که روحشان پاک و قلبشان نورانی است، و آنان که پویندگان راه حقّند و جویندگان و تشنگان زلال ایمان، ایشان همواره تسلیم حقّند و آغوش خود را برای پذیرش حقّ و معارف حقّ گشوده‌اند و خداوند هم در عوض به آنان شرح صدر می‌بخشاید و چراغهای روشنی فرا راه آنها قرار می‌دهد تا برای بدست آوردن آب حیات در ظلمات گم نشوند.

در مقابل، آنان که زمینه پذیرش حقّ در آنان نیست، و بی‌اعتنائی خود را نسبت به حقّ و معارف حقّه ثابت کرده‌اند، خداوند قلب آنها را تنگ و تاریک می‌گرداند و در مسیر زندگی آنها را با انبوهی از مشکلات روبرو می‌کند و توفیق هدایت را از ایشان سلب می‌نماید.

لذا منظور از «صدر» (سینه) در اینجا روح و فکر است و این کنایه در بسیاری از موارد به کار می‌رود، و منظور از «شرح» (گشاده ساختن) همان وسعت روح و بلندی فکر و گسترش افق عقل آدمی است، زیرا پذیرش حقّ احتیاج به گذشتهای فراوانی از منافع شخصی دارد که جز صاحبان ارواح وسیع و افکار بلند، کسی آمادگی برای آن نخواهد (۱). انعام/ ۱۲۵.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۴۳

داشت، و «حرج» به معنی تنگی فوق العاده و محدودیّت شدید است، و این حال افراد لجوج بی‌ایمان است که فکرشان بسیار کوتاه و روحشان فوق العاده کوچک و ناتوان است و کمترین گذشتی در زندگی ندارند.

امّا تشبیه اینگونه افراد به کسی که می‌خواهد به آسمان بالا رود، از این نظر است که صعود به آسمان کار فوق العاده مشکلی است، و پذیرش حقّ برای آنها چنین است ...

همانطور که در گفتار روزمره گاهی می‌گوییم: «این کار برای فلانکس آنقدر مشکل است که گویا می‌خواهد به آسمان برود» یا می‌گوئیم: «به آسمان بروی از این کار آسانتر است.» «۱»

جالب آنکه قرآن در ترسیم و تصویر چنین حالتی برای کفّار، از واژه «يصّعّد» بهره می‌جوید که طنین این واژه و صعوبت و سختی که در هیأت آن بچشم می‌خورد با سیاق آیه و حالت تنگی و سختی که بر اعماق دل کفّار پنجه افکنده، کاملا هماهنگ و موزون است «۲»

۶- مقایسه «مؤمن» و «کافر» در تمثیلاتی جامع

قرآن کریم با ارائه چهار مثال جالب برای مؤمن و کافر آثار «ایمان» و «کفر» را به روشن‌ترین وجه مجسّم نموده است.

وَ ما يَسْتَوِي الْأَعْمى وَ الْبَصِيرُ* وَ لَا الظُّلُماتُ وَ لَا النُّورُ* وَ لَا الظِّلُّ وَ لَا الْحَرُورُ* وَ ما يَسْتَوِي الْأَحْياءُ وَ لَا الْأَمْواتُ* «۳» «نابینا و بینا هرگز مساوی نیستند. و نه ظلمتها و نه روشنائی! و نه سایه (آرامبخش) و باد داغ و سوزان! و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند.»

در نخستین مثال «کافر» و «مؤمن» را به «نابینا» و «بینا» تشبیه کرده و می‌گوید: «هرگز (۱). تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۴۳۴ و ۴۳۵، با تصرّف اندک.

(۲). بنگرید به: تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۲۰۳.

(۳). فاطر/ ۲۲– ۱۹

تمثیلات قرآن، ص: ۱۴۴

بینا و نابینا مساوی نیستند»، امّا از آنجا که چشم بینا به تنهایی کافی نیست باید روشنائی و نوری نیز باشد تا انسان با کمک این دو عامل موجودات را مشاهده کند، در آیه بعد می‌افزاید: «و نه تاریکیها با نور برابرند.»

چرا که تاریکی منشأ گمراهی است، تاریکی عامل سکون و رکود است، تاریکی عامل انواع خطرات می‌باشد، امّا نور و روشنائی منشأ حیات و زندگی و حرکت و جنبش و رشد و نمو و تکامل است که اگر نور از میان برود تمام انرژیها در جهان خاموش می‌شوند، و مرگ سراسر عالم ماده را فرا می‌گیرد و چنین است نور ایمان در جهان معنی، که عامل رشد و تکامل و سبب حیات و حرکت می‌باشد.

ایمان نور است و روشنی بخش، و به انسان در جهان‌بینی و اعتقاد و عمل و تمام زندگی روشنائی و آگاهی می‌دهد، امّا کفر ظلمت است و تاریکی، و در آن نه بینش صحیحی از کلّ عالم هستی است و نه از اعتقاد درست و عمل صالح خبری.

ایمان یک نوع درک و دید باطنی است، یک نوع علم و آگاهی توأم با عقیده قلبی و جنبش و حرکت است. یک نوع باور که در اعماق جان انسان نفوذ می‌کند و سرچشمه فعالیتهای سازنده می‌شود.

امّا کفر، جهل است و ناآگاهی و ناباوری که نتیجه آن عدم تحریک و فقدان احساس مسؤلیت و حرکتهای شیطانی و مخرّب است.

راه دور نرویم، هنگامی که با یک فرد «مؤمن» نشست و برخاست می‌کنیم اثر این نور را در تمام وجودش احساس می‌نماییم، افکارش روشنی بخش است. سخنانش درخشنده است، اعمال و اخلاقش ما را به حقیقت زندگی و حیات آشنا می‌سازد.

امّا «کافر» از تمام وجودش ظلمت می‌بارد، جز به منافع مادّی و زودگذر خویش نمی‌اندیشد، فضا و افق فکرش از محدوده زندگی و شخصیتش فراتر نمی‌رود، در لابلای شهوات غوطه‌ور است و همنشینی او قلب و روح انسان را در امواج ظلمات فرو می‌برد که:

تمثیلات قرآن، ص: ۱۴۵

همدمی مرده دهد مردگی صحبت افسرده دل افسردگی

سپس می‌افزاید: «هرگز سایه (آرامبخش) با باد داغ و سوزناک یکی نیستند.»

مؤمن در سایه انجام ایمانش در آرامش و امن و امان به سر می‌برد، اما کافر به خاطر کفرش از ناراحتی و رنج می‌سوزد.

و سرانجام در آخرین تشبیه می‌گوید: «و هرگز زنده‌گان و مردگان یکسان نیستند.»

آری مؤمنان زندگانند، و دارای تلاش و کوشش و حرکت و جنبش، رشد و نمو دارند، شاخه و برگ و گل و میوه دارند، امّا کافر همچون چوب خشکیده‌ای است که «نه طراوتی، نه برگی، نه گلی و نه سایه دارد» و جز برای سوزاندن مفید نیست. «۱»

ب) تمثیل «موحّد» و «مشرک» در قالب مقایسه

اشاره

برخلاف آنچه بعضی می‌پندارند، مسأله توحید و شرک، یک مسئله صرفا اعتقادی و ذهنی نیست، بلکه در تمام زندگی انسان اثر می‌گذارد، و همه را به رنگ خود در می‌آورد.

توحید در هر قلبی جوانه زند، موجب حیات آن قلب و عامل رشد و شکوفائی آن است. چرا که توحید، افق دید انسان را چنان گسترده می‌کند که به بی‌نهایت پیوندش می‌زند.

امّا به عکس، شرک انسان را در جهانی فوق العاده محدود، جهان بتهای سنگی و چوبی و یا بشرهای ضعیف بت گونه فرو می‌برد و

دید و درک و همّت و توانائی و تلاش انسان را به همین رنگ و در همین ابعاد قرار می‌دهد.
در آیات قرآن این واقعیّت در لباس مثال، آنچنان زیبا به تصویر کشیده شده که رساتر از آن ممکن نیست. «۲» (۱). تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۲۳۳– ۲۲۹. با تلخیص و تصرف. همچنین درباره جنبه‌های ادبی و ظرافتهای لغوی این تشبیهات به همین تفسیر ج ۱۸، ص ۲۳۵ و ۲۳۶ مراجعه نمایید.
(۲). همان، ج ۱۱، ص ۳۳۰.
تمثیلات قرآن، ص: ۱۴۶

۱) تمثیل موحّد و مشرک به «بنده‌ای با یک مولا» و «غلامی چند خواجه»

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا؛ رَجُلًا فِیهِ شُرَکاءُ مُتَشاکِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ یَسْتَوِیانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ «۱» «خداوند مثالی زده است: مردی را که مملوک شرکائی است که درباره او پیوسته به مشاجره مشغولند و مردی را که تنها تسلیم یکنفر است، آیا این دو یکسانند؟ حمد مخصوص خداست ولی اکثر آنها نمی‌دانند.»
قرآن کریم سرنوشت «موحّد» و «مشرک» را در قالب این مثل گویا و زیبا چنین ترسیم می‌کند: مردی است که مملوک شرکاء بد خلق و عصبانی است که پیوسته درباره او به مشاجره مشغولند فِیهِ شُرَکاءُ مُتَشاکِسُونَ «۲» برده‌ای است دارای چند ارباب که هر کدام او را به کاری دستور می‌دهد. این می‌گوید: فلان برنامه را انجام ده و دیگری نهی می‌کند. او در این میان سرگردان و حیران است، و در وسط این دستورهای ضد و نقیض متحیّر مانده و نمی‌داند خود را با نوای کدامین آنها هماهنگ سازد؟! و از آن بدتر اینکه برای تامین نیازهای زندگی، این یکی او را به دیگری حواله می‌دهد، و آن دیگر به این، و از این نظر نیز محروم و بیچاره و بی‌نوا و سرگردان است.
و مردی را ذکر می‌کند که تنها تسلیم یک نفر است وَ رَجُلًا سَلَماً لِرَجُلٍ خط و برنامه او مشخص، صاحب اختیار او معلوم است، نه گرفتار تردید است و نه سرگردانی، نه تضاد و نه تناقض، با روحی آرام گام برمی‌دارد و با اطمینان خاطر به پیش می‌رود، و تحت سرپرستی کسی قرار دارد که در همه چیز و همه حال و همه جا از او حمایت می‌کند. آیا این دو یکسانند هَلْ یَسْتَوِیانِ مَثَلًا (۱). زمر/ ۲۹.
(۲). «متشاکسون» از ماده «شکاسه» به معنی سوء خلق و دعوا و خصومت است. بنابراین متشاکس به کسانی گفته می‌شود که با عصبانیت و بد خلقی به جرّ و بحث و نزاع مشغولند (تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۴۴).
تمثیلات قرآن، ص: ۱۴۷
و اینگونه است حال «مشرک» و «موحّد»؛ مشرکان در میان انواع تضادها و تناقض‌ها غوطه‌ورند، هر روز دل به معبودی می‌بندند و هر زمان به اربابی رو می‌آورند، نه آرامشی، نه اطمینانی و نه خط روشنی.
امّا موحّدان دل در گرو عشق خدا دارند، از تمام عالم او را برگزیده‌اند، و در همه حال به سایه لطف او که مافوق همه چیز است پناه می‌برند، از ما سوی اللّه چشم برداشته و دیده به او دوخته‌اند، خط و برنامه آنها واضح و سرنوشت و سرانجامشان روشن است. «۱»
سیّد قطب درباره این تمثیل جالب و جاذب می‌گوید:
«آن کس که سر تسلیم در مقابل یک مولا می‌ساید همواره در سایه آرامش و معرفت و یقین به سر می‌برد، و راه روشن و واحدی را در عین بردباری می‌پیماید، امّا آنکه دل به چندین سرپرست بد خلق سپرده است، همواره در اضطراب و تشویش خاطر به سر برده و ثبات قدم نخواهد داشت و نخواهد توانست تا رضایت خاطر یکی از متولّیان را کسب نماید چه رسد به آنکه رضایت همگان را

جلب کند! این مثل، حقیقت توحید و شرک را در تمامی حالات به خوبی ترسیم می‌نماید. زیرا دل مومن که حقیقت توحید در آن جا گزیده است، دلی است که در دنیا بر طریق هدایت سیر می‌کند، چرا که چشم دل او در افق هستی همواره به یک ستاره پر فروغ نظر افکنده و راه به خطا نمی‌پیماید و او در زندگی خود و برای روزی و توان خود جز یک سرچشمه را سراغ ندارد، همان سرچشمه‌ای که سود و زیان و منع و عطاء (و همه چیز او) از اوست، لذا او تنها بدین منبع فیاض چشم دوخته و تنها از آن استمداد می‌جوید، و به یک ریسمان چنگ می‌زند تا او را نجات بخشد و تنها به یک هدف توجّه دارد و از آن روی برنمی‌گرداند، و تنها به یک مولا خدمت نموده و می‌داند چه چیزی خشنودی او را جلب می‌کند، پس همان را (۱). همان، ج ۱۹، ص ۴۴۴ و ۴۴۵.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۴۸

انجام می‌دهد و دریافته که چه چیزی او را به خشم می‌آورد پس از آن دوری می‌گزیند ... و این امر سبب می‌گردد تا نیروهای درونی او هماهنگ شود و تمرکز یابند و او را در روی زمین ثبات قدم بخشیده و متوجّه خدای یگانه آسمانها می‌نماید.» «۱»

آری این آیه شریفه، به وضوح از نقش ایمان در سلامت روح و روان آدمی و کاهش نگرانیها و اضطراب‌هائی که دامنگیر افراد مادّی است، حکایت دارد.

به تازگی در میان روان‌شناسان گرایشهایی پیدا شده که طرفدار توجّه بیشتر به دین برای سلامت روان و درمان بیماریهای روانی است. آنها معتقدند در ایمان به خدا نیروی خارق‌العاده‌ای وجود دارد که نوعی قدرت معنوی به انسان متدیّن می‌بخشد و در تحمّل سختیهای زندگی او را کمک می‌کند و از نگرانی و اضطرابی که بسیاری از مردم قرون ما در معرض ابتلای آن هستند دور می‌سازد، قرنی که توجّه فراوان به زندگی مادّی بر آن سیطره دارد و رقابت شدیدی برای به دست آوردن مادّیات بر مردم حکومت می‌کند، در صورتی که نیاز به غذای روحی در همین زمان بسیار محسوس‌تر است.

همین گرایش به مادّیات و رقابت در تملّک آنها، باعث فشار روحی بر انسان معاصر و سردرگمی او شده و او را در معرض تهاجم اضطرابها و بیماریهای مختلف روانی قرار داده است.

یکی از نخستین کسانی که این مسئله را مطرح کرد «ویلیام جیمز» فیلسوف و روان شناس آمریکائی بود. او می‌گوید:

«ایمان بدون شک مؤثّرترین درمان اضطراب است.»

و اضافه می‌کند:

«ایمان نیروی است که باید برای کمک انسان در زندگی وجود داشته باشد، فقدان ایمان زنگ خطری است که ناتوانی انسان را در برابر سختیهای زندگی اعلام می‌دارد.» (۱). تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۳۰۴۹.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۴۹

و در جای دیگر اعلام می‌دارد:

«همان‌طور که امواج خروشان و غلتان اقیانوس نمی‌تواند آرامش ژرفای آن را بر هم زند و امنیّت آن را پریشان سازد، شایسته است که دگرگونیهای سطحی و موقّت زندگی، آرامش درونی انسانی را که عمیقا به خداوند ایمان دارد بر هم نزند، چرا که انسان متدیّن واقعی تسلیم اضطراب نمی‌شود و توازن شخصیت خویش را حفظ می‌کند و همواره آماده مقابله با مسائل ناخوشایندی است که احتمالا روزگار برایش پیش می‌آورد.» «۱»

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم، موضوع وحدت شخصیّتی را که بر مؤمنین سایه افکنده و دوگانگی شخصیّت و تعارضهای رفتاری که بر زندگی افراد مادّی حکمفرماست- و علم روانشناسی نیز امروزه بدان تصریح دارد- را در قالب مثالی ساده و گویا ترسیم نموده است که زیباتر از آن ممکن نیست.

در سخن نغزی که از حضرت مسیح علیه السّلام وارد شده، آمده است:

«به راستی به شما می‌گویم، بنده را توانی نیست که دو پروردگار را خدمت کند و بناچار باید یکی را بر دیگری ترجیح دهد، همچنین دوستی خدا و دوستی دنیا (در دل شما) و در یکجا جمع نگردد.» «۲»

و در تعبیر دیگری فرمود:

«هیچ خدمتکاری نمی‌تواند دو ارباب را خدمت کند، زیرا یا از یکی نفرت دارد و به دیگری محبت می‌کند و یا به یکی دل می‌بندد و دیگری را پست می‌شمارد. شما نیز نمی‌توانید هم بنده خدا باشید هم بنده پول.» «۳»

یک دوست بسنده کن که یک دل داری گر مذهب عاشقان عاقل داری

(۱). دع القلق و ابدأ الحیاة: ویل کارنگی، ص ۳۰۱- ۲۸۲ به نقل از: قرآن و روانشناسی، ص ۳۶۵ و ۳۶۶.

(۲). تحف العقول، ص ۵۳۸.

(۳). انجیل لوقا، فصل ۱۶، عبارت ۱۳.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۵۰

۲- تمثیل موحّد و مشرک به «انسان آزاده» و «بنده‌ای زر خرید»

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوکاً لا یَقْدِرُ عَلی شَیْ‌ءٍ وَ مَنْ رَزَقْناهُ مِنَّا رِزْقاً حَسَناً فَهُوَ یُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً هَلْ یَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ. «۱»

«خداوند مثالی زده: برده مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست، و انسان (با ایمانی) را که رزق نیکو به او بخشیده است، و او پنهان و آشکار از آنچه خدا به او داده انفاق می‌کند، آیا این دو نفر یکسانند؟ شکر خدا را است ولی اکثر آنها نمی‌دانند!» در این مثال، «مشرکان» را به برده مملوکی که توانائی هیچ چیز را ندارد، و «مؤمنان» را به انسان غنی و بی‌نیازی که از امکانات خود همگان را بهره‌مند می‌سازد تشبیه می‌کند و می‌گوید: «خداوند برده مملوکی را به عنوان مثال ذکر می‌کند که قادر بر هیچ چیز نیست» نه قدرت تکوینی چندانی دارد، زیرا در چنگال مولایش همیشه اسیر است و از هر نظر محدود، و نه قدرت تشریعی، زیرا حقّ تصرّف در اموال خود (اگر اموالی داشته باشد) و همچنین سایر قراردادهای مربوط به خویش را ندارد.

آری بنده بندگان خدا بودن، نتیجه‌ای جز اسارت و محدودیّت از هر نظر نخواهد داشت.

و در مقابل آن، انسان با ایمانی را مثل می‌زند که به او رزق حسن و انواع روزی‌ها و مواهب پاکیزه بخشیده است. این انسان آزاده با داشتن امکانات فراوان، پنهان و آشکار از آنچه در اختیار دارد انفاق می‌کند، آیا آن دو نفر یکسانند؟! «۲» آیا انسان آزاده‌ای که مالک است و توانا و انبانی پر دارد برای بخشندگی، و دستانی توانا برای کمک و قدرتی عظیم برای رفع حوائج دیگران، با برده‌ای اسیر با دست و پایی شکسته و تنی از کار افتاده که از اداره امور خود عاجز است تا چه رسد به دیگران، آیا این دو را می‌توان هم رتبه و هم شأن یکدیگر دانست؟! آری، این است سرنوشت کسانی که دل در گرو خدایی بسپارند که سرچشمه همه (۱). نحل/ ۷۵.

(۲). تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۲۶.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۵۱

خیرات و نیکیهاست با کسانی که به عبادت اموری موهوم و انسانهایی ضعیف همچون خودشان روی آورند.

۳- تمثیل موحّد و مشرک به «توانمندی گویا» و «گنگی ناتوان»

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَیْنِ أَحَدُهُما أَبْکَمُ لا یَقْدِرُ عَلی شَیْ‌ءٍ وَ هُوَ کَلٌّ عَلی مَوْلاهُ أَیْنَما یُوَجِّهْهُ لا یَأْتِ بِخَیْرٍ، هَلْ یَسْتَوِی هُوَ وَ مَنْ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ «۱» «و خداوند مثالی زده است: دو نفر را که یکی از آن دو گنگ مادرزاد است و قادر بر هیچ

کاری نیست و سربار صاحبش می‌باشد، او را به سراغ هر کاری بفرستد عمل خوبی انجام نمی‌دهد، آیا چنین انسانی با کسی که امر به عدل و داد می‌کند و بر راه راست قرار دارد مساوی است؟» در این مثال، خداوند مشرکان و بندگان بت را به گنگ مادرزادی که در عین حال برده و ناتوان است تشبیه نموده و مؤمنان راستین را به انسان آزاده گویا که دائما به عدل و داد دعوت می‌کند و بر صراط مستقیم است.

قرآن وقتی از فرد اوّل یاد می‌کند او را دارای چهار صفت کاملاـ منفی می‌خواند: گنگ مادرزاد بودن، ناتوانی مطلق، سربار صاحبش بودن و هنگامی که به دنبال کاری فرستاده شود هیچ گام مثبتی بر نخواهد داشت.

این صفات چهارگانه که در عین حال علّت و معلول یکدیگرند، ترسیمی از یک انسان صد درصد منفی است که وجودش منشأ هیچ خیر و برکتی نمی‌باشد و سربار جامعه و یا خانواده خویش است.

آری مشرک نیز گنگ است، گنگ مادرزاد، چرا که عملش از ضعف فکر و نداشتن (۱). نحل/ ۷۶.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۵۲

منطق عقلی حکایت می‌کند. همچنین به خاطر اسارت در چنگال شرک توانائی هیچ کار مثبت را ندارد. از جهت دیگر او یک انسان آزاده نیست، بلکه اسیر چنگال خرافات و موهومات است و به خاطر همین صفات سربار جامعه محسوب می‌شود چرا که مقدارت خود را به دست بتها و یا انسانهای استعمارگر داده است.

او همیشه وابسته است و تا طعم توحید که آیین آزادگی و استقلال است نچشد، از این وابستگی بیرون نمی‌آید.

او با این طرز تفکر در هر مسیری گام بگذارد ناکام خواهد بود و به هر سو روی آورد خیری نصیبش نخواهد شد.

آیا چنین کسی با آن کس که زبان گویا و فصیح دارد و مرتبا به عدل و داد دعوت می‌کند و بر جاده صاف و راه راست قرار دارد مساوی است؟

گرچه در اینجا بیش از دو صفت بیان نشده: ۱- دعوت مستمر به عدل و داد ۲- داشتن روش مستقیم و برنامه صحیح و خالی از هر گونه انحراف، ولی این دو صفت خود بیانگر صفات دیگری است.

آیا کسی که دائما دعوت به عدل و داد می‌کند ممکن است شخص گنگ یا ترسو و بی‌شخصیت بوده باشد، نه هرگز، چنین کسی زبانی گویا و منطقی محکم و اراده‌ای نیرومند و شجاعت و شهامت کافی دارد.

آیا کسی که همواره بر صراط مستقیم گام می‌زند انسان بی‌دست و پا و ناتوان و بی هوش و کم عقل است؟ هرگز، مسلما شخصی است کنجکاو، باهوش، پر تدبیر و با استقامت.

آری، چقدر میان یک انسان کوته فکر و خرافی و اسیر و ناتوان و فاقد برنامه، با انسان آزاده شجاعی که نه تنها خود اصول دادگری را بکار می‌بندد، بلکه دائما در جامعه خود منادی عدل و داد است، فاصله وجود دارد؟!

تمثیلات قرآن، ص: ۱۵۳

مقایسه این دو فرد با هم، بیانگر فاصله زیادی است که در میان طرز فکر بت‌پرستی و خداپرستی وجود دارد، و روشن کننده تفاوت این دو برنامه و پرورش یافتگان این دو مکتب است. کوتاه سخن اینکه، «توحید» و «شرک» تنها یک عقیده نیست، یک الگوی کامل برای تمام زندگی است، یک برنامه وسیع و گسترده است که فکر و اخلاق و عواطف و زندگی فردی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و فرهنگی را دربر می‌گیرد، و مقایسه عربهای مشرک عصر جاهلیّت با مسلمانان موحّد آغاز اسلام می‌تواند ترسیم روشنی از این دو برنامه و مسیر باشد. «۱»

ج) تمثیل «مؤمن» و «منافق» در قالب مقایسه

قرآن کریم در آیات بسیاری، پرده از ماهیت منافقین برداشته و مسلمانان را به شناخت چهره‌های مزوّری که ظاهری شایسته امّا دلی پر کینه دارند، فرا خوانده است.

برخی تمثیلات قرآنی نیز عهده‌دار این نقش بوده و با ارائه تصاویری بدیع، نیّات و مقاصد آنها را به وضوح ترسیم نموده است.

از جمله می‌توان به تمثیل ذیل اشاره داشت که در نهایت روشنی و وضوح، بی‌ثباتی و سستی کار منافقان و استحکام و بقای کار اهل ایمان، به تصویر کشیده شده است.

أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْيانَهُ عَلى تَقْوى مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيانَهُ عَلى شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِهِ فِي نارِ جَهَنَّمَ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ «۲» «آیا کسی که شالوده آن را بر پرهیز از خدا و خشنودی او بنا کرده بهتر است، یا کسی که اساس آن را بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می‌ریزد، و خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی‌کند.»

مؤمنان به کسی می‌مانند که برای بنای یک ساختمان، زمین بسیار محکمی را (۱). تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۳۱- ۳۲۷. با تلخیص و تصرف.

(۲). توبه/ ۱۰۹.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۵۴

انتخاب کرده و آن را از شالوده با مصالحی پر دوام و مطمئن بنا می‌کنند، امّا منافقان به کسی می‌مانند که ساختمان خود را بر لبه رودخانه‌ای که سیلاب زیر آن را به کلّی خراب کرده و هر آن آماده سقوط است می‌سازد، همانگونه که نفاق، ظاهری دارد فاقد محتوا چنین ساختمانی نیز ظاهری دارد بدون پایه و شالوده. این ساختمان هر آن ممکن است فرو بریزد.

مکتب اهل نفاق نیز هر لحظه ممکن است باطن خود را نشان دهد و به رسوایی بیانجامد.

پرهیزگاری و جلب رضای خدا، یعنی هماهنگی با واقعیّت و همگامی با جهان آفرینش و نوامیس آن، بدون شک عامل بقا و ثبات است.

امّا «نفاق» یعنی بیگانگی با واقعیّتها و جدائی از قوانین آفرینش، بدون تردید عامل زوال و فناست. «۱»

از سیاق آیه بر می‌آید که جمله: أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْيانَهُ عَلى تَقْوى ... و، جمله: أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيانَهُ عَلى شَفا جُرُفٍ هارٍ هر یک مثلی است، که یکی از اساس زندگی مؤمنین و دیگری پایه زندگی منافقین را مجسّم می‌سازد و آن اساس و پایه همان دین و روشی است که دنبال می‌کنند، دین مؤمن تقوی و پرهیز از خدا و طلب خشنودی اوست با یقین و ایمان به او، و دین منافق تزلزل است و شک. «۲»

سیّد قطب درباره این تمثیل قرآنی که همچون تابلویی باشکوه منظره ایمان و نفاق را تصویرگری نموده است، می‌گوید:

«اجازه دهید تا لحظه‌ای درنگ کنیم و به بنائی باشکوه و مستحکم و مطمئن یعنی «تقوی» نظاره افکنیم. سپس روی به جانب دیگر نموده و به منظره‌ای دیگر چشم گشائیم، یعنی بنائی که بر کنار پرتگاه سستی بنا شده، بنائی که بر لبه رودخانه‌ای که سیلاب زیر آن را به کلّی خراب کرده و هر لحظه آماده سقوط است .... در همین لحظه است که (۱). تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۴۱.

(۲). تفسیرالمیزان، ج ۹، ص ۶۱۹.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۵۵

می‌بینیم ناگهان این بنا فرو غلطیده و یکباره سقوط می‌کند، و درّه‌ها که برای بلعیدن آن دهان گشوده‌اند آن را می‌بلعند، چه صحنه دهشت‌آوری! ... این صحنه شگفتی است، که مالامال از حرکت و پویائی است، و تنها کلماتی چند این پویائی و جنبش را پدید آورده‌اند ...

این دو صحنه هر دو در تابلوی هنری شگفت‌انگیزی که تعابیر منحصر به فرد قرآنی آنها را به تصویر کشیده، خودنمائی می‌کنند.

صحنه‌هائی که بصورت عینی و در هر زمان تکرار می‌شوند.
آری، اهل نفاق و تزویر، همواره عقایدی متزلزل داشته، و شالوده اعتقادی آنها بر پایه شک و تردید بنا شده است. لذا آرامش و ثبات از دلهایشان رخت بربسته و پیوسته از برملا شدن اسرارشان در اضطراب بسر می‌برند.» «۱»

۲- ترسیم و تصویر حقایق غیبی، مفاهیم اعتقادی و حالات نفسانی و روحی در قالب امور محسوس و ملموس

اشاره

یکی از روشهای تربیتی که قرآن کریم برای القاء پیام و تأثیر بر مخاطب، فراوان از آن بهره جسته است، تصویرگری حقایق معنوی و ارائه مفاهیم اعتقادی در قالب اموری محسوس و ملموس است و این امری است که در تمثیلات قرآنی نمود بارز و آشکاری دارد.
همانگونه که در مباحث پیشین اشاره داشتیم «تصویرگری، روشی است برای بیان حقایق اشیاء و از مهمترین کارکردهای آن، تأثیرگذاری بر مخاطب و اقناع نفس و مبالغه در معنا و تبیین و توضیح مفاهیم است.» «۲» (۱). تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۷۱۱ و ۱۷۱۲، با تلخیص.
(۲). اسالیب البیان فی القرآن، ص ۲۷۰.
تمثیلات قرآن، ص: ۱۵۶
روش تجسیم (مجسّم ساختن حقایق) نقش بسزائی در پوشانیدن حیات و زندگی بر مواد جامد و به نمایش در آوردن سیماهای پر فروغ طبیعت و آشکار ساختن حالات نفسانی و روحی دارد، ... و مردم را طوری قرار می‌دهد که همه جا و همه وقت و در همه چیز این حیات پر تحرک و پر فروغ را به عیان احساس کنند و یا پیوسته حس بشری آن را مانند لباسی مخصوص پیوسته به تن دارند. «۱»
از جمله ویژگیهای بارز تعابیر قرآنی آن است که پدیده‌ها و مظاهر عالم هستی را بصورت زنده و پویا ترسیم نموده و قلم تعابیر آن هیچ جمادی را لمس نمی‌کند مگر آنکه در آن حیات می‌دمد و به هیچ موجود بی‌جان و بی‌تحرکی اشاره نمی‌کند، مگر آنکه به آن حرکت و پویائی می‌بخشد، تو گوئی تمامی عالم در تصاویر قرآن زنده و پویا است، و پدیده‌های هستی همگی در حرکت و جنبش‌اند، و از سکون و رکون خبری نیست! «۲» سیّد قطب در توصیفی ملیح از تصویرگرائی قرآن چنین می‌گوید:
«... (تصویرهای قرآنی) تصویری است با رنگ، تصویر است با حرکت، تصویر است با سازندگی و کوبندگی، و اکثر اوقات در این قانون وصف و تلاش در گفتار، نوای زنگ کاروان کلمات، و سوزش نغمه‌هایی عبارات، و موسیقی سیاق آیات در نمایش سیمائی از سیماهای گوناگون شرکت می‌کنند به گونه‌ای که چشم و گوش گنجینه خود را از آن انباشته می‌سازد و حس و خیال و فکر و وجدان هم! و آن یک تصویر زنده و نمایش سازنده است، که از عالم زنده‌گان برداشته شده نه اینکه یک رشته رنگهای بی‌تصویر و خطوط جامد و بی‌اساس است، تصویری است که ابعاد و مسافت در آن با میزان مشاعر و وجدان بیدار اندازه‌گیری می‌شوند.» «۳»
دکتر صبحی صالح نیز در این‌باره می‌گوید: (۱). تصویر فنی در قرآن، ص ۱۰۷ و ۱۰۸. با تصرّف.
(۲). التمهید فی علوم القرآن، ج ۵، ص ۳۴۱.
(۳). تصویر فنی در قرآن، ص ۵۸.
تمثیلات قرآن، ص: ۱۵۷
«طیف تعبیر در قرآن و تصویرهای رنگی داستانها و تابلوها و اسلایدهایش، واقعیّتهای جاندار خارجی را با همه رخدادهایش برمی‌تابد، تو گوئی قهرمانان تاریخ از میدان حیات به در نرفته و هنوز دارند زندگی می‌کنند.» «۱»

و محقّق دیگری چنین اذعان می‌دارد:

«کمتر کسی مناظر برانگیخته شدن مردگان را به صورت تصویری، مانند سینورلی ایتالیائی ترسیم کرده، شاهکارهای میکل آنژ نیز بر روی طاق سیستین در واتیکان در خور تحسین و اعجاب است. عجب اینجاست که قرآن بدون یاری از آب و رنگ و خط و حجم فوق آنها گام نهاده است.» «۲»

شایان ذکر است که ترسیم‌ها و تصویرهای قرآنی تنها برای زینت بخشیدن به کلام بکار نرفته است، بلکه گاه مضمون یک امر و حقیقت آن، جز با تصویرگری نمود پیدا نمی‌کند و به همین دلیل است که می‌توان آن را مناسبترین روش در آشکار نمودن مقصود و تأثیرگذاری بر مخاطب دانست. «۳»

علّامه زمخشری می‌گوید:

«ترسیم و تصویر حقایق معنوی در قالب امری محسوس غالبا ملازمت این دو (امر حسی با امر معنوی) را به دنبال دارد و هیچ چیز همچون تصاویر محسوس نمی‌تواند در ذهن تأثیر گذار باشد.» «۴»

قرآن کریم به منظور تنزّل معارف بلند و تبیین معارف ژرف، آنها را در قالب تمثیلاتی نغز و تصاویری زنده در پیش چشم آدمی قرار داده و با خلق تابلوهای بدیع و ماهرانه، روح و اندیشه آدمی را تسخیر نموده و عقل و وجدان او را به تکاپو وا داشته است.

هر یک از تمثیلات قرآنی، با کلید کلمات خود دریچه روح آدمی را گشوده و با ترسیم‌های دقیق و عمیق خود، معقول را محسوس، مخفی را آشکار، غائب را حاضر، (۱). مباحث فی علوم القرآن، ص ۱۲۹.

(۲). آفرینش هنری در قرآن، ص ۷۱، پاورقی.

(۳). جمالیات المفردهٔ القرآنیهٔ، ص ۱۱۲.

(۴). تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۴۷۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۵۸

دور را نزدیک، و مبهم را روشن می‌سازد.

الف) نقش تمثیلات قرآنی در تبیین حقایق غیبی

اشاره

به تحقیق می‌توان مثالهای قرآن را یکی از جلوه‌های لطف و رحمت الهی در حقّ آدمی بشمار آورد، چرا که در پرتو این مثالها بسیاری از معانی و مفاهیم غیبی که در حوزه ادراکات بشری نمی‌گنجد در بهترین و سهل‌ترین روشها، برای انسان تبیین می‌شود و ذهن انسان می‌تواند با این حقایق دست نیافتنی ارتباط برقرار کند. پس به عبارتی تمثیلات قرآنی آسمان را به زمین پیوند می‌دهند و معقول را به محسوس گره می‌زنند.

در توضیح این نکته باید گفت: امروزه بشر با بسیاری از اختراعات علمی و امکانات و تجهیزات پیچیده‌ای همچون سفینه‌های فضائی، ابر رایانه‌ها، وسائل ارتباط جمعی و مانند آنها مواجه است که تا پیش از این برای بشر حتّی درک و فهم چنین صنایع پیشرفته‌ای ممکن نبود و حتّی در فرهنگ لغات بشری نیز نامی برای این تجهیزات وجود نداشت.

حال تصور می‌کنید بخواهیم برای فردی که در قرنهای گذشته می‌زیسته درباره این وسائل و تجهیزات و کارکرد آنها توضیحاتی دقیق ارائه نمائیم و او را با جزئیات این پدیده‌ها آشنا کنیم. طبیعی است که چنین کاری نقش بر آب زدن است، چرا که آنها نه تنها

با نام این تجهیزات آشنا نیستند بلکه از فهم دقیق این امور نیز عاجز و ناتوانند.
برای بشر عـادی و مـادی نیز درک مفاهیم و حقایق غیبی چنین حالتی داشـته و پیمانه عقل و انـدیشه وی گنجایش اقیانوس ژرف و بیکران عالم غیب و اسرار و رموز فراوان آن را ندارد.
معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر بیکران در ظرف ناید
از این رو خداوند متعال برای تبیین حقایق غیبی و آشنایی و تقریب اذهان بشر با این امور، بر وی منّت نهاده و این حقایق را در لباس تمثیلات و تشبیهات و در لباس
تمثیلات قرآن، ص: ۱۵۹
محسوسات و ملموساتی که دسترسی بدانها و فهم و درک آنها برای عقول بشری امکان‌پذیر است ارائه می‌دهد. «۱»
از جمله تمثیلاتی که این نقش را به خوبی ایفا می‌کنند می‌توان به دو نمونه ذیل اشاره نمود:

۱- تمثیل ذات پاک خداوند به نور

اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاةٍ فِیها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فِی زُجاجَةٍ، الزُّجاجَةُ کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَکَةٍ زَیْتُونَةٍ لا شَرْقِیَّةٍ وَ لا غَرْبِیَّةٍ، یَکادُ زَیْتُها یُضِیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ، نُورٌ عَلی نُورٍ، یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ «۲» «خداونـد نور آسـمانها و زمین است، مثل نور خداونـد هماننـد چراغـدانی است که در آن چراغی (پرفروغ) باشد، آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حبابی شفاف و درخشنده، همچون یک ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که از درخت پربرکت زیتونی گرفته شـده که نه شـرقی است و نه غربی (آنچنان روغنش صاف و خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش شـعله‌ور شود، نوری است بر فراز نور. و خـدا هر کس را بخواهـد به نور خود هـدایت می‌کند و خداوند به هر چیزی آگاه است.»
کلمه «نـور» معنـایی معروف دارد، و آن عبـارتست از چیزی که اجسـام کـثیف و تیره را برای دیـدن مـا روشن می‌کنـد، و هر چیزی بوسیله آن ظاهر و هویدا می‌گردد، ولی خود نور برای ما بنفس ذاتش مکشوف و هویداست، چیز دیگری آن را ظاهر نمی‌کند، پس نور عبارتست از: چیزی که ظاهر بالذات و مظهر غیر است. مظهر اجسام قابل دیدن.
این اولین معنـایی است که کلمه نـور را برای آن وضـع کرده‌انـد، بعـدا به نحو اسـتعاره یـا حقیقت ثـانویه بطور کلّی به هر چیزی که محسوسات را مکشوف می‌سازد استعمال

---

(۱). بنگرید به: الامثال و المثل و المثلات فی القرآن الکریم، سمیح العاطف، ص ۳۳ و ۳۴.
(۲). نور/ ۳۵.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۶۰
نمودنـد، در نتیجه خود حواس ظـاهر را نیز نور خواندنـد،ماننـد حس سـامعه و شـامه و ذائقه و لامسه که هم نورش خواندنـد و هم نورانی. و پس از این هم آن را عمومی‌تر کرده شامـل غیر محسوسـش هم نمودنـد، در نتیجه عقل را نوری خواندنـد که معقولات را ظاهر می‌کند و همه این اطلاقات با تحلیلی در معنای نور است، که گفتیم معنایش عبارت است از ظاهر بنفسه و مظهر غیر.
و چون وجود و هستی هر چیزی بـاعث ظهور آن چیز برای دیگران است، پس مصـداق تـام نور همان وجود است، و از سوی دیگر، چون موجودات امکانی وجودشان به ایجاد خـدای تعالی است، پس خـدای تعالی کامل‌ترین مصداق نور می‌باشد. او است که ظاهر

بالذات و مظهر ما سوای خویش است و هر موجودی به وسیله او ظهور می‌یابد و موجود می‌شود. «۱»

به این معنا دیگر هیچ چیزی در مقابل خدا نور نیست، یعنی همه نورها در مقابل خدا ظلمت‌اند، چون آن چیز که در ذات خودش «پیدا» و «پیدا کننده» است فقط خدا است، سایر اشیاء اگر پیدا و پیدا کننده هستند در ذات خودشان تاریک هستند. خدا آنها را «پیدا» و «پیدا کننده» کرده است.

در قرآن می‌خوانیم: هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ ... «۲» خدا «ظاهر» است یعنی پیداست، خدا خالق اشیاء است یعنی پدید آورنده و پیدا کننده اشیاء است.

... و اینکه در برخی ادعیه از جمله در دعای کمیل از خداوند با تعبیر: «یا نور و یا قدّوس» (ای نور و این بسیار منزّه و دور از نقص) یاد شده است، شاید علّت اینکه «یا قدّوس» پشت سر عبارت «یا نور» آمده این است که کسی توهّم نکند خدا نور جسمانی است، آن طور که مانویان خیال می‌کردند، خدا منزّه از این نسبتها است، نور هست ولی نه از این نورها. «۳»

---

(۱). تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۷۲.

(۲). حدید/ ۳.

(۳). آشنائی با قرآن، ج ۴، ص ۱۰۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۶۱

قرآن کریم در پرتو این مثل، حقیقت ذات نامتناهی الهی، را تا حدودی چند برای ادراکات محدود بشری نزدیک ساخته و نمونه کوچکی را که برای حواس آدمی قابل درک است برای او ترسیم نموده است، چرا که بشر از دستیابی به اصل و حقیقت ذات مقدّس خداوندی عاجز و ناتوان است. «۱»

هیچ ماهیات اوصاف کمال کس نداند جز به آثار و مثال

تا بداند کودک آن را از مثال گر نداند ماهیت یا عین حال

«۲» آری، گرچه مقام والا- و منزلت شایان الهی از هر شبیه و نظیری برتر است، امّا اگر بخواهیم برای ذات پاک خدا تشبیه و تمثیلی از موجودات حسی این جهان انتخاب کنیم، چیزی همانند واژه «نور» نمی‌تواند گویای این حقیقت باشد. و اگر نبود که خدای متعال خود این تمثیل و تعبیر را برای تقریب اذهان با ذات بی‌همتای خود در اختیار بشر نهاده است، ما را سزا نبود که بخواهیم ذات پاک کبریائی خداوند متعال را به امری تشبیه نموده و مثالی در این‌باره یاد نمائیم. «۳» از این رو در انتهای آیه فرموده است:

یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ علّامه طباطبائی درباره این جمله می‌فرمایند:

«این جمله اشاره است به اینکه در باطن مثلی که زده شده است اسراری از علم نهفته است و اگر به عنوان مثل آورده شد برای این بود که از آسان‌ترین طرق آن حقایق و دقائق را رسانده باشد، تا عالم و عامی هر دو آن را بفهمند و هر یک نصیب خود را از آن بگیرند.

همچنانکه فرمود: وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ وَ ما یَعْقِلُها إِلَّا الْعالِمُونَ «۴» «و آن مثلها را برای مردم می‌زنیم ولی جز عالمان آن را بطور کامل نمی‌فهمند.» «۵»

---

(۱). تفسیر فی ظلال القرآن. ج ۴ ص، ۲۵۱۹.

(۲). مثنوی معنوی، دفتر سوم.

(۳). قرآن کریم خود در این‌باره می‌فرماید: «فَلا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثالَ إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» (نحل/ ۷۴) «پس برای خدا امثال (و

شبیه‌ها) قائل نشوید! خدا می‌داند، و شما نمی‌دانید.»

ای برون از وهم و قیل و قال من خاک بر فرق من و تمثیل من

.

(۴). عنکبوت/ ۴۳.

(۵). تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۷۷.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۶۲

۲- تمثیل علم نامحدود و بی‌نهایت الهی

قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبِّی وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً «۱» «بگو اگر دریاها برای (نوشتن) کلمات پروردگارم مرکّب شوند، دریاها پایان می‌گیرند پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان یابد، هر چند همانند آن (دریاها) را به آن اضافه کنیم.»

قرآن مجید در اینجا برای مجسّم ساختن عدد بی‌نهایت، و نزدیک ساختن معنی علم بی‌پایان خدا و گستردگی فوق‌العاده جهان هستی به افکار ما، در اینجا به بیان بسیار فصیح و بلیغی دست زده است و از اعداد زنده و جاندار استفاده کرده.

عدد زنده آن است که فکر ما را به همراه خود تا آنجا که پیش می‌رود ببرد و واقعیّت را آنچنان که هست در نظرها تجسّم بخشد، روح داشته باشد، عظمت داشته باشد و زبان داشته باشد.

قرآن به جای اینکه بگوید مخلوقات خداوند در پهنه هستی از عددی که یکصد کیلومتر صفر در کنار آن باشد فوق‌العاده بیشتر است، می‌گوید: اگر تمام درختان روی زمین قلم شوند، و همه دریاها مرکّب، تمام این قلمها می‌شکند و از بین می‌رود، و همه این مرکّبها تا آخرین قطره پایان می‌یابند، امّا حقایق عالم هستی و اسرار و رموز آن، و موجودات این جهان و معلومات پروردگار پایان نمی‌پذیرد.

عظمت این سخن آنگاه روشن می‌شود که به این واقعیّت توجّه کنیم که عدد «سبع» (هفت) در اینجا عدد «تعداد» نیست، بلکه عدد «تکثیر» است و به تعبیر دیگر مفهومش این است که اگر دریاهای بسیار بر آن بیفزاییم باز کلمات اللّه پایان نمی‌یابد.

فکر کنید این عدد تا چه اندازه زنده و جاندار است، عددی است که فکر انسان را با

---

(۱). کهف/ ۱۰۹.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۶۳

خود می‌کشد و به سوی بی‌نهایت پیش می‌برد.

عددی است، که هر کس، چه ریاضیدان و چه بی‌سواد، درک عظمت آن را می‌کند و به گستردگی و ابهتش آشنا می‌شود.

آری علم خدا از این هم بالاتر است، علمی است نامحدود و بی‌نهایت. علمی است که قلمرو آن سرتاسر جهان هستی است و گذشته و آینده تاریخ، عالم و همه اسرار و رموز و حقایق را در بر می‌گیرد. «۱»

سیّد قطب در تفسیر این آیه چنین می‌گوید:

«[این آیه علم محدود بشری را در مقایسه با علم نامحدود و نامتناهی الهی به تصویر کشیده و با ارائه مثالی محسوس که از خصائص تعابیر قرآنی در تصویرگرائی اشیاء است آن را به محدوده فکر ناقص بشر نزدیک ساخته است.

... دریـا بیشترین و گسترده‌ترین چیزی است که بشـر آن را می‌شـناسد، همچنین بشـر هر چه را که می‌خواهـد بنگارد، از مرکّب بهره می‌جوید و بوسیله آن تمامی علوم خود را- که به گمان خود فراوان است!- به رشته تحریر در می‌آورد.

قرآن، دریا را با گستردگی و ژرفایش برای ایشان چون مرکّبی ترسـیم نموده است، که بخواهنـد تا با آن کلمات الهی را که نشانگر علم الهی است به رشـته تحریر درآورنـد، اما این دریا تمامی می‌پذیرد، حال آنکه هنوز کلمات الهی تمامی نپذیرفته است. سـپس از دریـای دیگری کمـک می‌گیرنـد، امّـا آن نیز به همین سـرنوشت گرفتـار می‌شود، سـپس دریـای دیگر و ... و کلمات الهی هنوز در انتظار مرکبهایی است که آن را رقم زند.

و این چنین با ارائه تصویری محسوس و حرکتی پویا، معنای غیر محدود را به اندیشه‌های محدود بشری نزدیک می‌نماید.

اساسا معانی کلّی و مجرّد تا زمانی که بصورت محسوس و ملموس ارائه نگردیده، برای

---

(۱). تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۷۴ و ۵۷۵. با تلخیص.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۶۴

اذهان بشـری غیر قابل دسترس است، و عقول بشـری هر قدر هم قدرت بر تعقل چنین معانی داشته باشد باز نیازمند تصاویر و اشکال و ارائه نمونه‌های عینی است.

... و به همین دلیـل است که قرآن به ارائه مثالهـایی چنـد برای مردم روی آورده، و معـانی ژرف و بلنـد خود را در قـالب تصـاویر و مناظر و اشکال و امور محسوس ارائه نموده است، همانگونه که در این مثال چنین روشی در پیش گرفته است.

در این مثـال دریـا، نمایـانگر علم بشـری است که انسـان آن را زیـاد و گسترده می‌پنـدارد حال آن که- با وجود وسـعت آن- بسـیار محدود است. و کلمات الهی نمایانگر علم الهی است که حدّ و اندازه‌ای ندارد و بشـر نهایت آن را درک نمی‌کند، بلکه اساسا تلقّی درستی از آن ندارد و نمی‌تواند آن را به نگارش درآورد تا چه رسد به آن که بخواهد حقیقت آن را دریابد.» «۱»

ب) نقش تمثیلات قرآن در تبیین مبانی اعتقادی

اشاره

انسانها فرهنگی مشترک به نام «فطرت الهی» دارند، لیکن در هوشـمندی و اسـتعدادهای فکری و ذهنی یکسان نیسـتند، بلکه: «الناس معادن کمعادن الـذهب و الفضهٔ.» «۲» کتابی که جهان مشـمول است بایـد معارف فطری را با روشـهای متفاوت و در سـطوح متعـدد تبیین کنـد تا هیچ محقّقی به بهانه سـطحی بودن مطلب خود را از آن بی نیاز نپندارد و هیچ ساده اندیشـی به بهانه پیچیدگی و عمیق بودن معارف، خود را از آن محروم نبیند.

قرآن کریم برای متوسـطین مردم از برهان و حکمت اسـتفاده می‌کند ولی برای انسانهای ساده اندیشـی که برهان و استدلال برایشان قابـل هضم نیست از «تمثیـل» برای رقیق و سـاده شـدن معـارف سـنگین اسـتفاده می‌کنـد و این خصوصـیت غالبا در کتابهای عقلی و استدلالی وجود ندارد. «۳»

---

(۱). تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۲۹۶ و ۲۲۹۷.

(۲). بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۶۵ و ۱۰۶.

(۳). قرآن در قرآن، ص ۴۳۲- ۴۲۹. با تلخیص.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۶۵

این مثل چون واسطه است اندر کلام واسطه شرط است بهر فهم عام

«۱» دقّت و تأمّل در روشـهای تربیتی قرآن کریم نشانگر این مطلب است که خـدای متعال در طرح مسائل اعتقادی همچون: توحیـد، نبوت و معـاد، ضـمن بهره گیری از روشـهای اسـتدلالی، همـان مطـالب را با ارائه تمثیلاتی ساده و روان، و با ارائه تصاویری دل‌انگیز تنزّل بخشیده و از این طریق، دلها را برای پذیرش معارف الهی آماده ساخته و بذر ایمان را در وجودشان پرورش داده است.

مثال ذیل نمونه‌ای گویا بر این مدعاست:

تمثیل ایمان و کفر به «درخت پاک» و «درخت ناپاک»

أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا کَلِمَهً طَیِّبَهً کَشَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ* تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها، وَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ* وَ مَثَلُ کَلِمَهٍ خَبِیثَهٍ کَشَجَرَهٍ خَبِیثَهٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ ما لَها مِنْ قَرارٍ. «۲»

«آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیّبه (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت و شاخه آن در آسـمان است؟! میوه‌های خود را در هر زمان به اذن پروردگارش می‌دهـد، و خداونـد برای مردم مثلها می‌زنـد شاید متذکّر شوند (و پند گیرند) و (همچنین) «کلمه خبیثه» را به درختی ناپاک تشبیه کرده که از زمین برکنده شده و قرار و ثباتی ندارد.»

در آیـات فوق که از جمله زیبـاترین و شـیواترین مثل‌هـای قرآنی، است ایمـان و کفر و فوایـد و آثـار آن در زنـدگی بشـر در قـالب تصاویر بدیعی به زیبایی تمام ترسیم گردیده است.

بنا بر اعتقاد مفسّرین مقصود از کلمه طیّبه در این تمثیل، همان اصل توحید و

---

(۱). مثنوی معنوی، دفتر پنجم.

(۲). ابراهیم/ ۲۴ تا ۲۶.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۶۶

خداشناسـی است که در زمین روح مؤمن روییـده و سایر عقاید حقّه بر اساس آن و روی آن تنه، جوانه می‌زند و فضایل اخلاقی هم از آن جوانه‌ها منشعب می‌شود و همچنین اعمال صالحه بصورت میوه از آنها سرمی‌زند. «۱»

ابتدا «کلمه طیّبه» را به درختی مثال می‌زند که دارای ویژگیهای متعددی است از جمله:

۱- موجودی است دارای رشـد و نمو، نه بی‌روح، و نه جامـد و بی‌حرکت، بلکه پویـا و رویـا و سازنـده دیگران و خویشـتن (تعبیر به «شجره» بیانگر این حقیقت است).

۲- این درخت پاك است و طیّب، امّا از چه نظر؟ چون انگشت روی هیـچ قسـمتی گـذارده نشده، مفهومش این است که از هر نظر. منظره‌اش پاکیزه، میوه‌اش پاکیزه، شکوفه و گلش پاکیزه، سایه‌اش پاکیزه، و نسیمی که از آن برمی‌خیزد نیز پاکیزه است.

۳- این شـجره دارای نظـام حسـاب شـده‌ای است. ریشه‌ای دارد و شاخه‌هـایی و هر کـدام مـأموریت و وظیفه‌ای دارنـد. اصولا وجود «اصل» و «فرع» در آن، دلیل بر حاکمیّت نظام حساب شده‌ای بر آن است.

۴- «اصـل و ریشـه آن ثـابت و مسـتحکم است.» به طـوری که طوفانهـا و تنـد بادهـا نمی‌توانـد آن را از جـا برکنـد أَصْلُها ثـابِتٌ ۵- شاخه‌هـای این شـجره طیّبه در یـک محیط پست و محـدود نیست بلکه بلنـد آسـمان جایگاه اوست وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ ۶- این شجره

طیّبه شجره پربار است، نه همچون درختانی که میوه و ثمری ندارند.

بنابراین مولّد هستند تُؤْتِی أُکُلَها ۷- امّا نه در یک یا دو فصل، بلکه در هر فصل، یعنی «هر زمان» که دست به سوی شاخه‌هایش دراز کنی محروم برنمی گردی کُلَّ حِینٍ

---

(۱). بنگرید به: تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۷۵ و تفاسیری همچون: مجمع البیان و التفسیر الکبیر، در ذیل آیات شریفه.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۶۷

۸- میوه دادن او نیز بی‌حساب نیست بلکه مشمول قوانین آفرینش است و طبق یک سنّت الهی «به اذن پروردگارش» این میوه را به همگان ارزانی میدارد (بأذن ربّها) اکنون درست بیندیشیم و ببینیم این ویژگیها و برکات را در کجا پیدا می کنیم؟ مسلما در کلمه توحید و محتوای آن، در یک انسان موحّد و با معرفت، و در یک برنامه سازنده و پاک، اینها همه رونده هستند، و پوینده هستند و متحرّک، همه دارای ریشه‌های محکم و ثابتند، همه دارای شاخه‌های فراوان و سر به آسمان کشیده و دور از آلودگیها و کثافات جسمانی، همگی پر ثمرند و نورپاش و فیض بخش. هر کس به کنار آنها بیاید و دست به شاخسار وجودشان دراز کند در هر زمان که باشد از میوه‌های لذیذ و معطر و نیروبخششان بهره می گیرد. تندباد حوادث و طوفانهای سخت و مشکلات، آنها را از جا حرکت نمی‌دهد و افق فکر آنها محدود به دنیای کوچک نیست، حجابهای زمان و مکان را می‌درند و به سوی ابدیّت و بی‌نهایت پیش می‌روند.

برنامه‌های آنها از سر هوی و هوس نیست بلکه همگی به اذن پروردگار و طبق فرمان اوست و این حرکت و پویایی و ثمربخش بودن نیز از همینجا سرچشمه می گیرد.

مردان بزرگ و با ایمان، این کلمات طیّبه پروردگار، حیاتشان مایه برکت است، مرگشان موجب حرکت، آثار آنها و کلمات و سخنانشان و شاگردان و کتابهایشان و تاریخ پر افتخارشان و حتّی قبرهای خاموششان همگی الهام بخش است و سازنده و تربیت کننده.

امّا از آنجا که یکی از بهترین طرق برای تفهیم مسائل، استفاده از روش مقابله و مقایسه است بلافاصله نقطه مقابل «شجره طیّبه» را در آیه بعد چنین بیان می کند:

«مثل کلمه خبیثه و ناپاک همانند درخت خبیث و ناپاک و بی‌ریشه‌ای است که از روی زمین کنده شده و در برابر طوفانها هر روز به گوشه‌ای پرتاب می‌شود. و قرار و ثباتی برای آن نیست.»

تمثیلات قرآن، ص: ۱۶۸

کلمه «خبیثه» همان کلمه کفر و شرک، همان گفتار زشت و شوم، همان برنامه‌های گمراه کننده و غلط، همان انسانهای ناپاک و آلوده و خلاصه هر چیز خبیث و ناپاک است.

بدیهی است درخت زشت و شومی که ریشه آن کنده شده، نه نمو و رشد دارد، نه ترقّی و تکاملی، نه گل و میوه‌ای، و نه سایه و منظره، و نه ثبات و استقرار، قطعه چوبی است که جز به درد سوزاندن و آتش زدن نمی‌خورد، بلکه مانع راه است و مزاحم رهروان، و گاه گزنده است، مجروح کننده و مردم آزار! «۱» پس بطور خلاصه می‌توان گفت: اعمال انسان میوه‌های وجود انسان است، اخلاق انسان شاخه‌های وجود انسان است، عقاید انسان ریشه‌های درخت وجود انسان است و اساسا روح انسان جز یک درخت نیست. یک درخت پر ریشه و پرشاخه و پرمیوه و پر برگ، درختی که در این دنیا انسان باید خودش پیوند بزند و در این دنیاست که این درخت، درخت «طوبی» یا «زقّوم» می‌شود. «۲»

از این رو، مثالهای یاد شده (و تشبیه مؤمن به درختی پاک و استوار و کافر به درختی خبیث و بی‌ریشه) صرفا در حدّ یک مثال و

تشبیه نیست، بلکه از یک حقیقت مهّم و اصلی ثابت و تحقّق یافتنی در زندگی، حکایت دارد. «۳»

ج) نقش تمثیلات قرآن در ترسیم و تجسیم حالات روحی افراد

اشاره

قرآن کریم در بسیاری از تمثیلات خود با مهارت زاید الوصفی حالات روحی و نفسانی انسانها را مجسّم نموده و با ارائه تابلوهای بدیع، چهره‌های گوناگون افراد و حالات و روحیات آنها را ماهرانه به تصویر کشیده است، به گونه‌ای که هر کس می‌تواند این حالات را در هر زمان و هر مکان و در اشخاص پیرامون خود سراغ گیرد و درباره

---

(۱). تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۳۳۵- ۳۳۲، با تلخیص.

(۲). آشنائی با قرآن، ج ۵، ص ۱۳۹.

(۳). تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۰۹۹.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۶۹

چهره‌های زشت یا زیبای آنها به قضاوت بنشیند.

لذا مثالهای قرآنی را می‌توان آینه تمام نمای شخصیتهای گوناگون بشری دانست که مطالعه و تأمّل و تعمّق در آنها در شخصیت شناسی و یا به تعبیر امروزی «تیپ شناسی» افراد نقش به سزائی ایفا می‌نماید.

تمثیلات ذیل نمونه‌های روشنی برای این موضوع بشمار می‌روند:

۱- حالت حرص و ولع شدید عالمان دنیاپرست

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِی آتَيْناهُ آياتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطانُ فَكانَ مِنَ الْغاوِينَ* وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ* «۱» «و برای آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی (سرانجام) از (دستور) آنها خارج گشت و شیطان به او دست یافت و از گمراهان شد. و اگر می‌خواستیم (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانشها) بالا می‌بردیم، ولی او به پستی گرائید و از هوای نفس خویش پیروی کرد. او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی دهانش را باز و زبانش را بیرون خواهد کرد و اگر او را به حال خود واگذاری باز همین کار را می‌کند (گوئی آنچنان تشنه دنیا پرستی است که هرگز سیراب نمی‌شود.) این مثل جمعیّتی است که آیات ما را تکذیب کردند، این داستانها را (برای آنها) بازگو کن شاید بیندیشند (و بیدار شوند).»

تصویری که این آیات ترسیم نموده‌اند از شگفت‌ترین و بدیع‌ترین مناظری بشمار می‌رود که به وسیله کلماتی چند، خلق گردیده است. چهره انسانی که آیات و نشانه‌های الهی به وی ارزانی شده و او مورد فضل و رحمت الهی قرار گرفته و از علوم الهی بهره‌مند گردیده و فرصت مناسبی برای رشد و هدایت در اختیار وی قرار گرفته، امّا او با

---

(۱). اعراف/ ۱۷۵ و ۱۷۶.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۷۰

تمامی این حالات، این خلعت را از تن بدر آورده و همان آیات و علوم الهی را که در آغاز چنان به او احاطه داشت که همچون پوست تن او شده بود ناگهان از این پوست بیرون آمده و همچون ماری که از پوست چسبیده به تنش بیرون می‌جهد، وی نیز با زحمت و فشار از این پوست بیرون جهیده و از آیات الهی که همچون پوسته محافظ و سپر محکمی او را در برگرفته بود با یک چرخش تند خارج می‌گردد و از هدی به هوی گردائیده و از اوج عزّت به حضیض ذلّت فرو می‌غلطد تا جائیکه شیطان در او طمع ورزیده و او را زیر چتر حمایت خود می‌گیرد.

در ادامه، خود را با صحنه‌ای دردناک و مشمئز کننده مواجه می‌بینیم، چرا که مشاهده می‌کنیم همین انسانی که به زمین چسبیده و آلوده زرق و برق دنیا گردیده، به شکل سگی تغییر ماهیت داده، به گونه‌ای که دهانش را باز کرده و زبانش را بیرون آورده و چه به او حمله کنند و یا او را به خود واگذارند باز همین کار را تکرار می‌کند. «۱»

صاحب المنار می‌نویسد:

«لهث» یعنی تنفس شدید در حالی که زبان را از دهان خارج کند. برای غیر سگ این حالت از شدت خستگی و یا عطش است. امّا برای سگ این یک حالت طبیعی می‌باشد و در همه حال زبانش را بیرون می‌آورد چه در حال عطش باشد یا نباشد، چه آن را مورد حمله قرار داده باشند یا نه ...

و مقصود آیه این است: چنین کسی که از هوای نفس پیروی نموده و به زمین و تعلّقات مادّی دل بسته است، بدترین حالات را دارد، او بدنبال دنیای حقیر و پست، دائما حریصانه نفس می‌زند و در حالیکه خسته و وامانده شده، دست از طلب دنیا برنمی‌دارد، و راضی به آنچه دارد نیست و هر روز حرص و طمع او با وجود دستیابی بیشتر به تمتّعات دنیوی، فزونی می‌یابد.» «۲»

---

(۱). تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۳۹۶.

(۲). تفسیر المنار، ج ۹، ص ۴۰۵.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۷۱

فخر رازی نیز در تفسیر خود گفته است:

«این مثل شدیدترین کلامی است درباره برخی از اهل علم که مانند آن عالم اسرائیلی (بلعم باعورا) یا آن شاعر جاهلی (امیّهٔ بن ابی الصلت) بعد از آن که به سرچشمه دانش رسیدند و آیات الهی را دریافتن و به عنایت اسم اعظم و استجابت دعا سرفراز و مباهی گشتند، لیکن چون در پی هوای نفس فرو افتادند آن همه علم و دانش از دل ایشان مانند پوست از تن مار خارج گردید، همچنین اگر دانشمندی نقد دانش و گوهر علم را به کف آورد، لیکن از آلودگی دنیا، دامن فرا نچیند هر گاه طبعش به پستی گراید خود را در منجلاب هوی و هوس غوطه‌ور سازد، عاقبت مانند آن سگ باشد که زبان از کام بیرون آرد.» «۱»

از امام باقر علیه السّلام روایت شده که فرمود:

«این آیه در اصل درباره بلعم (باعورا) است سپس خداوند آن را به عنوان یک مثال درباره افراد این امّت یعنی کسانی که هوی پرستی را بر خداپرستی و هدایت الهی مقدّم شمارند، ارائه نموده است.» «۲»

آری، چه بسیار شاهد تکرار این آیه در طول دوران حیات بشری هستیم، و چه بسیارند کسانی که لوای علوم دینی را به دوش می‌کشند امّا راه به مقصود نبرده و به هدایت دست نمی‌یازند، کسانی که علم را وسیله تحریف حقایق قرار داده، و از هوای نفس خود پیروی می‌کنند و تمنّیات حاکمانی را که بر آنها تسلّط دارند برآورده می‌سازند.

چه بسیار با عالمان دینی مواجه شده‌ایم که با وجود شناخت حقیقت دین، باز مسیر حقّ را رها کرده و در بیراهه‌ها گمراه شده‌اند و سرمایه‌های علمی خود را در راه تحریف حقایق و به سود خودکامگان و سلاطین جور و قدرتهای پوشالی خرج کرده‌اند.

---

(۱). التفسیر الکبیر، ج ۱۵ ص ۵۶.

(۲). مجمع البیان، ج ۴، ص ۷۶۹.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۷۲

... آری، این مثلی است برای هر آن کس که حامل علوم الهی بوده امّا از آن سودی نمی‌برد و بر طریق ایمان ثبات قدم بخرج نمی‌دهد و از نعمتهای الهی که به وی ارزانی شده بیرون می‌جهد و شیطان او را همچون مهره‌ای در اختیار خود می گیرد، و در نهایت به مرتبت حیوانی پست مسخ می‌شود. «۱»

۲- حالت ظلمانی که کفّار را احاطه نموده

أَوْ کَظُلُماتٍ فِی بَحْرٍ لُجِّیٍّ یَغْشاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ، مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ إِذا أَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَکَدْ یَراها وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ «۲» «یا همچون ظلماتی است که در یک دریای پهناوری که موج آنرا پوشانیده، و بر فراز آن موج دیگری است، و بر فراز آن ابری تاریک، ظلمتهائی است یکی بر فراز دیگر، آنچنان که هرگاه دست خود را خارج کند ممکن نیست آن را ببیند! و کسی که خدا نوری بر او قرار نداده، نوری برای او نیست!» دریای خروشان و موّاجی را در نظر بگیرید که بسیار عمیق و ژرف است و می‌دانیم نور آفتاب که قویترین نورها است تا حدّ معینی در دریا نفوذ می‌کند و آخرین اشعه آن تقریبا در عمق هفتصد متر محو و نابود می‌گردد، بطوری که در اعماق بیشتر ظلمت دائم و شب جاویدان حکمفرماست، چرا که مطلقا در آنجا نوری نفوذ نمی‌کند.

این را نیز می‌دانیم که آب اگر صاف و بدون تلاطم باشد نور را بهتر منعکس می‌کند ولی امواج متلاطم شعاع نور را در هم می‌شکند و مقدار کمتری از آن به اعماق آب منتقل می‌گردد.

اگر بر این امواج خروشان، این موضوع را نیز اضافه کنیم که ابری تیره و تار بر بالای

---

(۱). تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۳۹۷ و ۱۳۹۸، با تلخیص.

(۲). نور/ ۴۰.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۷۳

آنها سایه افکنده باشد، ظلمتی که از آن حاصل می‌شود ظلمتی است فوق‌العاده متراکم.

ظلمت اعماق آب از یکسو، ظلمت امواج خروشان از سوی دیگر، ظلمت ابر تاریک از سوی سوم، ظلماتی است که بر روی یکدیگر قرار گرفته است و بدیهی است که در چنین ظلمتی نزدیکترین اشیاء قابل رؤیت نخواهد بود، حتّی اگر انسان دست خود را نزد چشمش قرار دهد آن را نمی‌بیند.

کافرانی که از نور ایمان بی‌بهره‌اند، به کسی می‌مانند که در چنین ظلمت مضاعفی گرفتار شده‌اند، به عکس مؤمنان روشن ضمیر که مصداق «نور علی نور» ند.

به هر حال، آیه از باطن هولناک مملوّ از ظلمتها و تاریکیهای متراکم و هراس انگیز کفّار خبر می‌دهد، باطنی وحشتناک که تمام

حواس انسانی در آن از کار می‌افتد و نزدیکترین اشیاء محیط بر او پنهان می گردد، حتّی خودش را نمی‌تواند ببیند تا چه رسد به دیگران را.

بدیهی است در چنین ظلمت هول انگیزی، انسان در تنهائی مطلق و جهل و بی خبری کامل فرو می‌رود نه راه را پیدا می کند، نه همسفرانی دارد، نه موضع خود را می‌شناسد، نه وسیله‌ای در اختیار دارد، چرا که از منبع نور یعنی «اللّه» کسب روشنائی نکرده و در حجاب خودخواهی و جهل و نادانی فرو رفته است. «۱»

سیّد قطب درباره هنر تصویرگرائی که در این مثال تجلّی کرده می گوید:

«به دقت که بنگریم می‌بینم در اینجا یک سیمای هنری سحرانگیز و بهت‌آور است و در آن نیروی تخیّل قوی نهفته است ... و اگر بخواهند آن را با رنگهای گوناگون نمایش دهند به یک قلم سیمانگار اعجازگر محتاج است، و اگر بخواهند آن را زنده و پر تحرّک نمایش دهند به یک دوربین عکاسی بیدار نیازمند است.

و آن قلم کجاست و یا آن دستگاه عکاسی کجاست که بتواند این ظلمات متراکم را نشان

---

(۱). تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۹۴- ۴۹۲. با تلخیص.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۷۴

بدهد؛ در دریائی پر طوفان که آن را موجی ویرانگر فرا بگیرد بالای آن موج ویرانگری سوار شود، و در بالای آن ابرهای سیاه متراکم انباشته گردد، ظلمات یکی پس از دیگری روی هم فرا رسد، هر گاه دستش را نزدیک چشم بیاورد نتواند آن را ببیند.» «۱»

۳- حالت سقوط و سرنوشت دردناک مشرکین

وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكانٍ سَحِيقٍ «۲» این آیه ترسیم بسیار گویا و زنده‌ای از وضع حال مشرکان و سقوط و بدبختی و نابودی آنها داشته و می گوید:

«کسی که شریک برای خدا قرار دهد گوئی از آسمان به زمین سقوط کرده و در این میان پرندگان (مردار خوار) او را در وسط زمین و آسمان می‌ربایند (و هر قطعه از گوشت او در منقار پرنده مرده‌خواری می‌افتد) و یا (اگر از چنگال آنها به سلامت بگذرد) تندباد او را به مکان دوری پرتاب می کند.»

در حقیقت آسمان، کنایه از «توحید» است و شرک سبب سقوط از این آسمان می گردد، طبیعی است در این آسمان ستارگان می‌درخشند و ماه و خورشید می‌تابند و خوشا به حال کسی که اگر در این آسمان همچون آفتاب و ماه نیست لااقل همانند ستاره درخشانی است، امّا هنگامی که انسان از این علوّ و رفعت سقوط کند گرفتار یکی از دو سرنوشت دردناک می‌شود: یا در وسط راه قبل از آنکه به زمین سقوط کند طعمه پرندگان لاشخور می گردد.

و به تعبیر دیگر، با از دست دادن این پایگاه مطمئن در چنگال هوا و هوسهای سرکش گرفتار می‌شود که هر یک از آنها بخشی از هستی او را می‌ربایند و نابود می کنند.

و یا اگر از دست آنها جان به سلامت ببرد، به دست طوفان مرگباری می‌افتد که او را در

---

(۱). تصویر فنی در قرآن، ص ۳۴۷. با تصرف اندک.

(۲). حج/ ۳۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۷۵

گوشه‌ای دور دست آنچنان بر زمین می‌کوبد که بدنش متلاشی و هر ذرّه‌ای از آن به نقطه‌ای پرتاب می‌شود و این طوفان گویا کنایه از شیطان است که در کمین نشسته! مسلما کسی که از آسمان سقوط می‌کند قدرت تصمیم‌گیری را از دست می‌دهد و با سرعت و شتابی که هر لحظه فزونی می‌گیرد به سوی نیستی پیش می‌رود و سرانجام محو و نابود می‌گردد.

آری، کسی که پایگاه آسمان توحید را از دست داد دیگر نمی‌تواند زمام سرنوشت خود را به دست گیرد و هر چه در این مسیر جلوتر می‌رود شتابش در سقوط فزونی می‌یابد و سرانجام تمام سرمایه‌های انسانی خود را از دست خواهد داد. «۱»

۴- حالت تحیّر و سرگردانی منافقین

قرآن کریم حالات منافقین را با ارائه مثالهای دقیق و گویا، چنین مجسّم می‌نماید و می‌فرماید:

«آنها (منافقان) همانند کسی هستند که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک راه خود را پیدا کند) ولی هنگامی که آتش اطراف خود را روشن ساخت، خداوند (طوفانی می‌فرستد و) آن را خاموش می‌کند، و در تاریکی وحشتناکی که چشم کار نمی‌کند آنها را رها می‌سازد.

- آنها کر، گنگ و کورند بنابراین از راه خطا باز نمی‌گردند!- یا همچون بارانی که در شب تاریک، توأم با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذرانی) ببارد، آنها از ترس مرگ انگشت در گوش خود می‌گذارند تا صدای صاعقه را نشنوند و خداوند به کافران احاطه دارد (و در قبضه قدرت او هستند).

- روشنائی خیره کننده برق، نزدیک است چشم آنها را برباید. هر لحظه‌ای که برق جستن می‌کند (صفحه بیابان را) برای آنها روشن می‌سازد (چند قدمی) در پرتو آن راه می‌روند و

---

(۱). تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۹۵ و ۹۶. و بنگرید به: تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۴۲۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۷۶

هنگامی که خاموش می‌شود توقف می‌کنند، و اگر خدا بخواهد گوش و چشم آنها را از بین می‌برد، خداوند بر هر چیز تواناست.» «۱»

تمثیل نخست در حقیقت، یک واقعیّت را در زمینه نفاق روشن می‌سازد، و آن اینکه نفاق و دورویی برای مدّت طولانی نمی‌تواند مؤثّر واقع شود. ممکن است منافقان برای مدّت کوتاهی از مزایای اسلام و مصونیتهای مؤمنان برخوردار شوند و از رفاقت پنهانی با کفّار نیز بهره گیرند، ولی این امر همچون شعله ضعیف و کم دوامی که در یک بیابان تاریک و ظلمانی در معرض وزش طوفانها است دیری می‌پاید، و سرانجام چهره واقعی آنها آشکار می‌گردد، و به جای کسب موفقیّت و محبوبیّت، منفور و مطرود خواهند شد و همانند کسی که در بیابان راه را گم کرده و چراغ را از دست داده سرگردان می‌مانند.

تمثیل دوم نیز اشاره به محیط وحشتزا و پرخوف و خطری است که منافقان در آن زندگی می‌کردند. چرا که پیشرفت سریع اسلام همچون برق آسمانی، چشم آنها را خیره کرده بود، و آیات قرآن که پرده از رازهای نهانیشان برمی‌داشت همچون صاعقه‌ها آنها را هدف قرار می‌داد، هر دم احتمال می‌دادند آیه‌ای نازل گردد و پرده از رازهای دیگری بر دارد و رسواتر شوند.

به این ترتیب قرآن کریم، حالت سرگردانی و وحشت و اضطراب منافقین و بی‌پناهی و سیه روزی و رسوائی آنها را در قالب چنین تصاویر زنده و مناظر شگفتی ترسیم نموده و به روشنترین وجهی از ماهیت منافقین پرده برداشته است.

سیّد قطب درباره هنر تصویرگری که در این آیات تجلّی نموده می گوید:

«واقعا که اینجا پر است از سیماهای پشت سرهم، آنهم در یک پرده نمایش متحرّک و پر جنب و جوش ... اگر یک دستگاه عکاسی این سیماهای پر تحرّک را به نمایشگاهی مانند این تبدیل کند و همه آن حرکتهای پی در پی را نشان بدهد بطور یقین به توفیق هنری بس

---

(۱). بقره/ ۱۷ تا ۲۰.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۷۷

بزرگی نایل خواهد شد، و حال آنکه این منظره را در اینجا همین الفاظ مجرّد مجسّم می‌سازند، به گونه‌ای که کوچکترین حرکتی که آن دستگاه عکاسی متحرّک ثبت کند از نظر دور نمی‌ماند، بلکه برای این نفس پراشتهای آدمی لذتهای شیرینی هم می‌بخشد که دستگاههای عکاسی از آنها عاجزند!» «۱»

۵- حالت بی‌ثباتی و عدم استقلال منافقین

قرآن کریم در تمثیلی دیگر، برای آنکه نشان دهد منافقین اجسامی بی‌روح و صورتهایی بی‌معنی و هیکلهایی تو خالیند، که نه از خود استقلالی داشته و نه از درون نور و صفایی و نه اراده و تصمیم محکم و ایمانی دارند، آنها را به چوبهای خشک تکیه زده بر دیوار تشبیه نموده است:

كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ «۲» «گوئی ایشان چوبهای خشکی هستند که بر دیوار تکیه شده است.»

«منافقینی که اجسامی زیبا و فریبنده و سخنانی جاذب و شیرین دارند، بخاطر نداشتن باطنی مطابق ظاهر، در مثل مانند چوبی می‌مانند که به چیزی تکیه داشته باشد، اشباحی بدون روحند، همانطور که آن چوب نه خیری دارد و نه فایده‌ای بر آن مترتّب می‌شود اینان نیز همینطورند، چون فقه و فهم ندارند.» «۳»

۳- ارائه الگوها و نمونه‌های عینی

اشاره

انسان به دلیل آنکه در همه عمر با امور محسوس سر و کار دارد، بیش از هر چیز متأثّر از روشهای عینی است و روش الگوئی به عنوان تربیتی عملی، بر جان انسانها می‌نشیند

---

(۱). تصویر فنی در قرآن، ص ۳۴۹ و ۳۵۰، با تلخیص.

(۲). منافقین/ ۴.

(۳). تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۵۶۶.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۷۸

و در نفوس آنها رسوخ می کند.

بهترین مفاهیم و رساترین اندیشه‌ها زمانی که در قالب نمونه‌ای عینی ارائه می‌شود کاملا ادراک و تصدیق می گردد. کلّیات علمی

اگر بر مصادیق تطبیق نشود، تصدیق آن و ایمان به درستی‌اش برای نفس سنگین و دشوار است. «۱»

مکتبهای آسمانی و مرامهای فکری هر قدر عمیق، پربار و منطقی باشند تا هنگامی که در نوشته‌ها و کتابها محصورند، غالبا خشک و کم تأثیر و نامأنوس جلوه می‌کنند، چرا که اندیشه خالصند و فاقد جنبه عملی. هر چه هست ذهنیّت است و از عینیّت اثری نیست. مردم، آرمانهایی را که همانند مدینه فاضله خیالی و غیر ملموس باشند، به دشواری می‌پذیرند. امّا اگر بتوان در کنار کتاب هدایت، نمونه هدایت و تربیت نیز ارائه داد، بی‌تردید بر نفوذ و تأثیر اندیشه‌ها افزوده خواهد شد. «۲»

سیّد قطب درباره نقش الگوهای عینی در تربیت می‌گوید:

عملی‌ترین و پیروزمندانه‌ترین وسیله تربیت، تربیت کردن با یک نمونه عملی و سرمشق زنده است ... سرمشق و الگو به مردم عرضه می‌شود تا مردم، همانند صفاتش را در خود تحقق بخشند، و به رنگ آن نمونه واقعی درآیند، هر کس به اندازه ظرفیّت و استعدادش از آن شعله فروزان پرتو بگیرد و تا آنجا که توانایی دارد، برای رسیدن به قلّه کمال از کوه دانش و فضیلت بالا رود. نه تنها زندگی معنوی بلکه زندگی مادّی الگوها و قهرمانان فیض بخش و شاخص در معرض انظار عموم است، نه فقط یک رؤیا و داستان تخیّلی که محبتش، روانها را در بیابان بیکران خود سرگردان کند، بدون اینکه از واقعیّتش متأثّر شوند و از آن نمونه عالی سرمشق بگیرند. از این جهت است که اسلام، سرمشق دادن را بزرگترین وسیله می‌داند و پایه روش تربیتی خود را بیش از هر چیز بر این سنگ استوار می‌سازد.» «۳»

---

(۱). سیری در تربیت اسلامی، ص ۲۵۰.

(۲). نقش اسوه‌ها در تبلیغ و تربیت، ص ۱۶۵.

(۳). روش تربیتی اسلام، ص ۲۵۱ و ۲۵۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۷۹

قرآن کریم، کتابی نیست که انسانها را تنها پند و اندرز دهد و مسائل زندگی را به صورت ذهنی و تئوری بیان کند، بلکه در هر زمان که خواسته است ارزشی را بیان کند با ارائه نمونه‌های عینی در جامعه، صداقت و صراحت و واقع‌گرائی خود را به اثبات رسانیده و همواره فضیلتها و نیکیها را همراه با مطرح ساختن شخصیت نیکان معرفی کرده است. «۱»

خداوند متعال برای دعوت انسانها به نیکیها و بر حذر داشتن آنها از زشتیها، در جای جای قرآن به معرفی چهره‌های محبوب و منفور روی آورده، و با شیوه‌های گوناگون به ترسیم دقیق ویژگیها و ابعاد زندگی آنان پرداخته است.

در این میان، برخی تمثیلات قرآنی نقش بسزائی در معرفی الگوهای مطلوب و شناساندن چهره‌های منفور ایفاء می‌نمایند.

تمثیلات قرآنی، در مواردی چند، با ارائه نمونه‌هائی از انسانهای وارسته و شایسته، شخصیت و سجایای اخلاقی آنها را آنچنان زیبا و فریبا ترسیم نموده‌اند که چشم‌ها را به خود خیره کرده و دلها را از هیبت و عظمت ایشان پر می‌کند و سراسر وجود انسان را مالامال از عشق و محبت بدانها می‌نماید.

و در مقابل، گاه با ارائه چهره‌های مطرود و نگونبخت، در قالب تصاویری زشت و کریه، دلها را از نفرت و کینه بدانها پر ساخته و همگان را از پیروی و مشابهت بد آنها بر حذر داشته است.

از جمله تمثیلاتی که در آنها، دو چهره محبوب و منفور در کنار یکدیگر ترسیم گردیده و مخاطب را به مقایسه این نمونه‌ها با یکدیگر فراخوانده است می‌توان به موارد ذیل اشاره داشت:

---

(۱). مبانی تعلیم و تربیت در قرآن و حدیث، مقدمه.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۸۰

۱- الگوهائی از زنان مؤمن و کافر

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ کانَتا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَیْنِ فَخانَتاهُما فَلَمْ یُغْنِیا عَنْهُما مِنَ اللَّهِ شَیْئاً وَ قِیلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِینَ* وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ* وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیهِ مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِکَلِماتِ رَبِّها وَ کُتُبِهِ وَ کانَتْ مِنَ الْقانِتِینَ* «۱» «خداوند مثلی برای کسانی که کافر شده‌اند زده است؛ مثل به همسر نوح و همسر لوط.

آنها تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط آنها با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت. و به آنها گفته شد:

وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می‌شوند! و خداوند مثلی برای مؤمنان زده، به همسر فرعون، در آن هنگام که گفت پروردگارا، خانه‌ای برای من نزد خودت در بهشت بساز، و مرا از فرعون و کارگزاران او نجات ده و مرا از قوم ظالم رهائی بخش.

و همچنین به مریم دختران عمران مثل زده، که دامان خود را پاک نگه داشت، و ما از روح خود در او دمیدیم، او کلمات پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد و از مطیعان فرمان خدا بود.»

در این دو مثال خداوند به موضوع کفرپیشگی و خیانت در خانه نبوت و ایمان و تقوی و پاکی در خانه کفر اشاره داشته و برای هر کدام نمونه‌های شاخصی را ارائه نموده است.

در نمونه‌ای از همسر فرعون یاد نموده است. او که الگو و اسوه نیکوئی است برای شخصیّت زن و درس زنده و پیام جاویدی است برای تمامی زنان بلکه تمامی

---

(۱). تحریم ۱۲- ۱۰.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۸۱

رهپویان و حقجویان عالم. او که تمامی دنیا را با مظاهر فریبنده‌اش هیچ انگاشت و گنجهای فراعنه و قصرهای مجلّل و با شکوه و جامه‌های زربفت و ... نتوانست او را به خود مشغول دارد بلکه از همه تعلّقات دنیوی دست شست و هیچیک از زرق و برقهای خیره کننده دنیا نتوانست خللی در عزم و اراده او وارد نماید.

او که در محیط کفر و در دربار طاغوت زمان و در برابر همسرش که بزرگترین پادشاه زمان خود بود و هر کس را به مجرّد کوچکترین اظهار ایمانی از دم تیغ می‌گذراند، یک تنه ایستاد و تمامی آزارها و شکنجه‌ها را به جان خرید و تنها آرزویش آن بود که با خدا نزدیک باشد و در دار خلد الهی مأوی گزیند.

آری «همسر فرعون جوار رحمت پروردگارش را خواسته، خواسته است تا با خدا نزدیک باشد و این نزدیکی با خدا را بر نزدیکی با فرعون ترجیح داده، با اینکه نزدیکی با فرعون همه لذّات را در پی داشته، در دربار او آنچه را که دل آرزو می‌کرده یافت می‌شده و حتّی آنچه که آرزوی یک انسان بدان نمی‌رسیده، در آنجا یافت می‌شده، پس معلوم می‌شود همسر فرعون چشم از تمامی لذّات زندگی دنیا دوخته بود، آنهم نه بخاطر اینکه دستش به آنها نمی‌رسیده بلکه در عین اینکه همه آن لذّات برایش فراهم بوده مع ذلک از آنها چشم پوشیده و به کراماتی که نزد خداست و به قرب خدا دل بسته بود، و به غیب ایمان آورده و در برابر ایمان خود استقامت ورزیده تا از دنیا رفته است.

و این قدمی که همسر فرعون در راه بندگی برداشته، قدمی است که می‌تواند برای همه پویندگان این راه مثل باشد، و به همین

جهت خدای سبحان حال او و آرزوی او و عمل در طول زندگی او را در دعائی مختصر خلاصه کرد، دعائی که جز این معنا نمی‌دهد که او از تمامی سرگرمی‌های دنیا و هر چیزی که آدمی را از خدا بی‌خبر می کند

تمثیلات قرآن، ص: ۱۸۲

قطع رابطه کرده و به پروردگار خود پناهنده شده و جز این آرزویی نداشته که با خدا نزدیک باشد و در دار کرامت او منزل گزیند.» «۱»

لذا روش و منش همسر فرعون می‌تواند برای همه زنان و مردان مؤمن جهان الهامبخش باشد و راه را بر تمام کسانی که فشار محیط یا همسر را مجوّزی برای ترک طاعت خدا می‌شمردند مسدود نماید.

و از سوی دیگر ماجرای او حکایت از استقلال شخصیّت زن و نقش مؤثّر او در ابعاد گوناگون زندگی دارد.

به این ترتیب کدامین زن را می‌توان سراغ گرفت که این مثال و این اسوه کامل را در پیش روی خود ببیند و آرزو نکند که شخصیّتی همانند وی داشته باشد و از اراده و ایمان و استقامت و موضع گیری قاطعانه‌ای همچون وی برخوردار باشد، و هدف قرآن نیز از ارائه الگوهای تمام عیاری چون آسیه و مریم دختر عمران آن است که همگان از این چهره‌های پاک و تابناک بسان مشعل‌های هدایتی برای رسیدن به قلّه کمال بهره جویند و خود را بر عیار آنان زنند و باز آفرینی کنند.

امّا در کنار آن، قرآن مثالی را یاد نموده است که با نمونه‌های قبلی تفاوت دارد و در آن به زنان سنگدل و بدسیرتی اشاره داشته که گرچه در خانه نبوّت می‌زیستند ولی مصاحبت آنها با پیامبران خدا علیهم السّلام ایشان را سودی نبخشیده بود و بخاطر خیانت به همسران خود، رابطه خویش را از خاندان نبوّت و وحی قطع کرده بودند، و این خود می‌تواند هشداری جدّی به مؤمنان از تمام قشرها باشد که پیوندهای خود را با اولیاء اللّه در صورت گناه و عصیان، مانع عذاب الهی نپندارند و بدانند که در مکتب وحی تنها چیزی که معتبر است ایمان به مکتب و عمل به برنامه‌های آن است و نه صرف ادّعا و نه پیوندهای مادی و رابطه‌های سببی و نسبی!

---

(۱). تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۶۹۵ و ۶۹۶.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۸۳

بدینسان این آیات، چهره‌ای کریه از دو زن کافر خیانت پیشه که در خانه دو پیامبر بزرگ الهی مأوی گزیده بودند، ارائه داشته و در کنار آن دو نمونه از چهره‌های درخشان و تابناک بشری یعنی همسر فرعون و حضرت مریم را به عنوان درس‌های عملی زنده‌ای در پیش روی همگان قرار داده است، تا انسانها از روش زندگی آنها الهام گیرند، و عاقبت ایمان و کفر را در این نمونه‌های عینی به وضوح مشاهده کنند.

۲- ترسیمی از موضع مستکبران در برابر مستضعفان

قرآن کریم در آیات ۳۲ تا ۴۴ سوره کهف با اشاره به سرگذشت دو دوست یا دو برادر که هر کدام مظهر و نمونه‌ای از دو گروه دنیا پرست و تهیدست بشمار می‌روند، طرز تفکّر و گفتار و کردار و موضع این دو گروه را به خوبی نمایان نموده است.

ترجمه این آیات چنین است:

- «برای آنها مثالی بیان کن، داستان آن دو مرد را که برای یکی از آنها دو باغ از انواع انگورها قرار دادیم، و در گرداگرد آن، درختان نخل و در میان این دو زراعت پر برکت.

- هر دو باغ میوه آورده بودند (میوه‌های فراوان) و چیزی از آن فرو گذار نکرده بودند، و میان آن دو نهر بزرگی از زمین بیرون فرستادیم.

- صاحب این باغ درآمد قابل ملاحظه‌ای داشت، به همین جهت به دوستش در حالی که به گفتگو برخاسته بود چنین گفت: من از نظر ثروت از تو برترم، و نفراتم نیرومندتر است!- و در حالی که به خود ستم می‌کرد در باغش گام نهاد و گفت: من گمان نمی‌کنم هرگز این باغ فانی و نابود شود.

- و باور نمی‌کنم قیامت برپا گردد و اگر به سوی پروردگارم باز گردم (و قیامتی در کار باشد) جایگاهی بهتر از اینجا خواهم یافت!!- دوست (با ایمان) ش در حالی که با او به گفتگو پرداخته بود، گفت: آیا به خدائی که تو را از خاك و سپس از نطفه آفرید، و بعد از آن تو را مرد کاملی قرار داد کافر شدی؟!

تمثیلات قرآن، ص: ۱۸۴

- ولی من کسی هستم که «اللّه» پروردگار من است، و هیچکس را شریك پروردگارم قرار نمی‌دهم.

- تو چرا هنگامی که وارد باغت شدی نگفتی این نعمتی است که خدا خواسته؟ قوّت (و نیروئی) جز از ناحیه خدا نیست، امّا اگر می‌بینی من از نظر مال و فرزند از تو کمترم (مطلب مهمّی نیست).

- شاید پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد، و مجازات حساب شده‌ای از آسمان بر باغ تو فرو فرستد، آنچنان که آن را به زمین بی‌گیاه لغزنده‌ای تبدیل کند!- و یا آب آن در اعماق زمین فرو رود، آنچنان که هرگز قدرت جستجوی آنرا نداشته باشی!- (بهرحال عذاب خدا فرا رسید) و تمام میوه‌های آن نابود شد، او مرتبا دستهای خود را- بخاطر هزینه‌هائی که در آن صرف کرده بود- بهم میمالید، در حالی که تمام باغ بر پایه‌ها فرو ریخته بود، و می‌گفت ایکاش کسی را شریك پروردگارم قرار نداده بودم!- و گروهی، غیر از خدا، نداشت که او را یاری کنند، و نمی‌توانست از خویشتن یاری گیرد.

- در این هنگام ثابت شد که ولایت (و قدرت) از آن خداوند حقّ است، او است که برترین ثواب و بهترین عاقبت را (برای مطیعان) دارد.»

در این مثال، به دو نمونه و الگوی انسانی اشاره شده که در آن دو گروه مختلف از انسانها (یا دو طرز تفکّر مختلف) در مقابل هم ترسیم شده است.

صاحب آن باغها، نمونه‌ای از افراد ثروتمندی است که ثروتشان عقلشان را ربوده و فزونی نعمت آنها را به ورطه طغیان و سرکشی افکنده، و غرور و استکبارشان سبب گردیده تا آن نیروی قهّاری را که بر تمام عالم و آدم توفّق دارد، بدست فراموشی سپارند، و گمان کنند که این نعمتها جاوید و فناناپذیر است و هیچ نیرو و قدرتی نخواهد توانست آنها را به خضوع درآورد! و در مقابل، دوست وی نمونه‌ای از خدا باورانی است که نقش ایمان در دلهای آنان

تمثیلات قرآن، ص: ۱۸۵

ثبت گردیده و خدای را در تمام مراحل یاد می‌کنند و نعمت را دلیلی بر منعم می‌دانند و در برابر نعمتهای بیکران الهی طریق بندگی و شکرگذاری پیشه می‌کنند و نه طغیان و ناسپاسی. «۱»

۴- برانگیختن نیروی فکر و اندیشه بشر (تشحیذ ذهنی)

همانگونه در مباحث پیشین اشاره داشتیم قرآن کریم در قالب تمثیلات خود میدان گسترده‌ای از چشم اندازهای بدیع جهان هستی را در برابر دیدگان آدمی نهاده و از وی خواسته تا به دقّت در این امور بیندیشد و از کنار آنها گذرا و سطحی عبور نکند.

خداوند بارها در قرآن مثلهایی بیان فرموده و در پی آن متذکّر شده که مخاطب این مثلها همه مردمند. ولی در جای دیگر بدنبال بیان این مطلب، فهم ژرفای این مثالها را در انحصار عالمان و فرهیختگان دانسته و می‌فرماید:

وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ وَ ما يَعْقِلُها إِلَّا الْعالِمُونَ. «۲»

این آیه اشاره به آن دارد که هر چند مثالهای قرآن را همه مردم می‌شنوند، لکن حقیقت معانی و مغز مقاصدش را تنها اهل دانش درک می‌کنند، آن کسانی که حقایق امور را می‌فهمند و بر ظواهر هر چیزی جمود نمی‌کنند.

پس درک مثلهایی که در کلام خدا زده شده، نسبت به فهم و شعور مردم مختلف است، بعضی از شنوندگان هستند که بجز شنیدن الفاظ آن و تصور معانی ساده‌اش هیچ بهره‌ای از آن نمی‌برند، چون در آن تعمّق نمی‌کنند، ولی بعضی دیگر هستند که علاوه بر آنچه که دسته اوّل می‌شنوند و می‌فهمند، در مقاصد آن تعمّق می‌کنند و حقایق باریک و دقیقش را درک می‌نمایند. «۳»

(۱). تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۲۷۰.

(۲). عنکبوت/ ۴۳.

(۳). تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۲۰۷.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۸۶

عبد القاهر جرجانی با اشاره به برخی تمثیلات که متضمّن معانی دقیق و عمیقی هستند که تا شنونده درست در آن تأمّل نکند مقصود گوینده را در نمی‌یابد، می‌گوید:

«بخش دیگری از تمثیل هست که گرچه از نوع همان است که گذشت، امّا روش و اسلوب دیگری دارد، و آن این است که معنایی که برای تو از آن مثل می‌زنند، پس از یک احتجاج فکری و برانگیختن خاطر و همّت گماشتن به کاوش آن روشن می‌شود. و هر چه معنی باریکتر شود از رسیدن به ذهن تو بیشتر خودداری می‌کند، و این خودداری آشکارتر و مخفی بودنش بیشتر می‌باشد.

این یک امر طبیعی و دلپذیر است که چون شخص از پس طلب و اشتیاق و رنج بردن در راه یک مطلوب به آبی برسد، این کامیابی شیرین و با مزیّتی خواهد بود، و روح آدمی به داشتن چنین کامیابی بیشتر حریص و شیفته است. از این رو هر آنچه که موقع لطیف داشته باشد از آن به آبی خنک مثل زنند که به تشنه‌ای داده شود.» «۱»

هدف قرآن کریم از تمثیل، راهیابی افهام ساده از راه مثل به ممثّل است، و از این رو هشدار می‌دهد که انسانها نباید در حدّ معرفتهای تنزّل یافته بمانند، بلکه باید مثل را چون پلی برای رسیدن به اوج ممثّل قرار دهند، زیرا ماندن در محدوده مثل، مانند زندگی کردن بر روی پل است، و چون مثل در حقیقت همانند ریسمانی است برای آمدن بر قلّه معرفت ممثّل، توقّف در حدّ مثل همانند این است که کوهنوردی طناب آویخته از قلّه کوه را در دست بگیرد ولی بالا نرود.

قرآن کریم، پی بردن به ممثّل را در گرو سفر کردن از علم حسی به علم حصولی عقلی و آنگاه از علم حصولی عقلی به علم شهودی قلبی می‌داند که همگان از آن بهره ندارند و تنها محدودی از انسانها بدان دست می‌یابند.

وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ وَ ما یَعْقِلُها إِلَّا الْعالِمُونَ

(۱). اسرار البلاغه، ص ۸۰.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۸۷

معلوم می‌شود که اگر کسی از مثل به ممثّل نرسید عاقل نیست، زیرا هدف را رها کرده به ابزار سرگرم شده است، چون ظاهر این آیه این است که بهره اصلی از تمثیل سهم عالمانی است که علم خود را نردبان عقل خود قرار می‌دهند و مراد عقل در اینگونه موارد مجموع و عصاره علم و عمل صالح است. «۱»

از علی علیه السّلام روایت شده که فرموده:

«لأهل الأعتبار تضرب الأمثال و لأهل الفهم تصرّف الأقوال» «۲» «برای کسانی مثال آورده می‌شود که اهل پندگیری باشند و گونه

گونی سخن تنها برای افراد فهیم است.»

«ابوالحسن ماوردی» با اشاره به این حقیقت می گوید:

«از بزرگترین علوم قرآنی دانستن امثال است، ولی مردم از آن غفلت دارند، چون به امثال مشغول شده و به ممثّلها توجّه نمی کنند، و حال آنکه مثل بدون ممثّل همچون اسب بدون لجام و شتر بدون زمام است.» «۳»

علّامه محمّد تقی جعفری، مقصود از تفکّر در امثال قرآن را در حقیقت تفکّر در ممثّل دانسته و می‌فرماید:

«البتّه مسلّم است که خداوند متعال مردم را به تعقّل خود آنها مثلها تحریک نمی کند.

زیرا، هدف از تشبیه و تمثیل توضیح حقایق عالی و معقول است. لذا فهم و درک مثال و شبیه باید آسان و سهل باشد و احتیاجی به تعقّل نداشته باشد. بنابراین مقصود خداوند قطعا اندیشه و تعقل درباره همان حقایق عالی و معقولی است که بوسیله تشبیه و تمثیل مورد توصیف و توضیح محسوس قرار می گیرند.» «۴»

ولی از آنجا که مثلهای قرآن بطور فوق‌العاده، نماد چندین لایه از مفاهیم است، متناسب با ممثّل و مفهوم عمیق آنها، دارای عمق و پهنای وسیع است، و هر چند نسبت

---

(۱). تفسیر تسنیم، ج ۲، ص ۳۲۸ و ۳۲۹.

(۲). غرر الحکم، فصل ۷۶، حدیث ۲۰.

(۳). ترجمه الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۴۱۱.

(۴). زیبائی و هنر از دیدگاه اسلام، ص ۴۸.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۸۸

به ممثّل خود از وضوح و سادگی بیشتری برخوردار است، ولی بدین معنا نیست که خود مثلها نیازی به تفکّر و تدبّر ندارد، بلکه باید گفت تفکّر در خود مثالها و فهم آنها مقدّمه لازم برای تفکّر در ممثّل آنها است. و به این موضوع، این قسمت از آیه شریفه سوره عنکبوت وَ ما یَعْقِلُها إِلَّا الْعالِمُونَ تصریح دارد. «۱»

علی علیه السّلام نیز در سخن بیانگر خود می‌فرماید:

«اعقل ذلک فانّ المثل دلیل علی شبهه» «۲» «در آن بیندیش، چرا که مثل دلیلی بر مشابه خود است.»

از جمله تمثیلاتی که به دلیل ژرفا و عمق مفاهیم آن همواره مورد مداقّه و کنکاش مفسّران و فلاسفه و عرفا و حتّی دانشمندان علوم تجربی قرار گرفته است، «آیه نور» است، که بسیار قابل تدبّر و تأمّل است و هر کس به اندازه ظرفیت علمی خود از این تمثیل، که نور الهی را به چراغی با ویژگیها و صفاتی مشخص تشبیه نموده، برداشتهای متفاوتی دارد.

استاد شهید مرتضی مطهری درباره این آیه شریفه می گوید:

«دأب قرآن دعوت کردن مردم به تفکّر است، نه تنها از راه اینکه بگوید بروید فکر کنید.

بلکه خود قرآن گاهی از یک طرف دعوت به تدبّر می کند و از طرف دیگر موضوع را به شکلی ذکر می کند که افکار برانگیخته شوند. بلا تشبیه مثل اینکه شما برای اینکه بخواهید ذهن فرزندتان (ورزیدگی) پیدا کند بعضی از مسائل را به صورت معما برایش طرح می‌کنید تا او برانگیخته شود و فکرش را به کار بیندازد و بیشتر تأمّل کند.

با این مثل (آیه نور) همین هدفی را که قرآن در نظر داشته در واقع عملی شده، یعنی نه

---

(۱). شیوه‌های تعلیم در قرآن و سنّت، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.

(۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۸۹

تنها مفسّرین وادار شده‌اند که درباره این مثل بیندیشند، غیر مفسّرین هم درباره این مثل قرآن به فکر فرو رفته‌اند که منظور قرآن از این چراغ و شیشه و چراغدان و آن روغن و درخت پر برکت و آن روغنی که خود به خود بدون آتش می‌خواهد برافروخته شود و نور هدایت بدهد چیست؟» «۱» نکته در خور توجّه آن است که حتّی به آن دسته از تمثیلاتی که از فرط سادگی و عامیانه بودن برای همگان قابل فهم بوده و هر فرد معمولی مفهوم آن را به راحتی در می‌یابد، نیز نباید به چشم یک موضوع عادی و کم اهمیّت نگریست، چرا که اساسا هر مخلوقی ولو بسیار کوچک، از نظر انتساب به پروردگار و نشانه حکمت و قدرت بودن او، بزرگ و با اهمیّت است.

قرآن کریم در آیه ۲۶ بقره می‌فرماید:

«به درستی که خداوند از اینکه مثال (به موجودات ظاهرا کوچکی مانند) پشه و حتّی بالاتر از آن (در ظرافت و کوچکی) بزند شرم نمی‌کند ...»

یعنی گرچه مردم عادتا به ظرافتهای وجودی پشه از آن رو که کوچک است بی توجّهند، ولی آنچه مسلّم است این کوچکی به همراه عظمت خلقت آن، سزاوار توجّه بیشتری است، چرا که در ساختمان این حیوان بسیار کوچک، یک دنیا دقّت و ظرافت بکار رفته که عقل در آن حیران می‌ماند.

امام صادق علیه السّلام درباره آفرینش این حیوان کوچک می‌فرماید:

«انما ضرب الله المثل بالبعوضهٔ لأنّها علی صغر حجمها، خلق اللّه فیها جمیع ما خلق اللّه فی الفیل مع کبره و زیادهٔ عضوین آخرین و هما جناحیها ...»

«بدرستی که خداوند بدین جهت به پشه مثال زده است که علی‌رغم کوچکی، از تمامی

(۱). آشنائی با قرآن، ج ۴، ص ۱۰۶.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۹۰

اعضائی که فیل با بزرگی خود داراست بهره برده، و علاوه بر آن از دو عضو دیگر که بالهای او هستند نیز برخوردار گردیده است!» «۱» تفکّر درباره این موجود ظاهرا ضعیف که خدا آن را شبیه فیل آفریده است، انسان را متوجّه عظمت آفریدگار می‌سازد. مخصوصا خرطومش که همانند خرطوم فیل، تو خالی است و با نیروی مخصوص خون را به خود جذب می‌کند. این لوله ظریفترین سرنگهای دنیا است و سوراخ درون آن فوق‌العاده باریک است.

خدا نیروی جذب و دفع و هضم و همچنین دست و پا و گوش مناسب به او داده، بالهایی به او مرحمت کرده تا در طلب غذا پرواز کند. این حشره به قدری حساس است که به مجرّد تکان خوردن چیزی احساس خطر می‌کند و به سرعت خود را از منطقه خطر دور می‌سازد و عجب این است که در عین ناتوانی بزرگترین حیوانات را عاجز می‌کند.» «۲»

علی علیه السّلام در نهج البلاغه بیان عجیبی در این زمینه دارد، ایشان می‌فرمایند:

«اگر همه موجودات زنده جهان ... جمع شوند و دست به دست هم بدهند هرگز توانائی بر ایجاد پشه‌ای ندارند، بلکه عقول آنها در راه یافتن به اسرار آفرینش این حیوان متحیّر می‌ماند، و نیروهاشان ناتوان و خسته می‌شود و پایان می‌گیرد، و سرانجام پس از تلاش، شکست خورده، اعتراف می‌نمایند که در برابر آفرینش پشه‌ای درمانده‌اند و به عجز خود اقرار می‌نمایند و حتّی به ناتوانیشان از نابود ساختن آن.» «۳»

جالب آن است که برخی تمثیلات قرآنی برای به تکاپو واداشتن نیروی فکر و اندیشه انسان و تشحید ذهنی او، از یاد کرد برخی ابعاد و جزئیات موضوع که نیاز به تفکّر و تأمّل داشته، سرباز زده‌اند و آن موضوع را بصورت موجز و رمزگونه بیان نموده‌اند، تا اندیشه‌ها را از رکون و سکون به تحرّک واداشته و ذهنهای کنجکاو را همچون غوّاصانی

---

(۱). تفسیر صافی، ج ۱، ۱۰۴.

(۲). تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۵۰.

(۳). نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۹۱

که در ژرفای اقیانوس در جستجوی گوهرهای ناب، متحمّل مشقّات بسیاری می‌شوند، به تکاپو و جستجو وادار نماید.

همچنین قرآن کریم برای تحقّق این هدف، از روشهای دیگری همچون: روش مقایسه، روش طرح سوال، تنوّع اسلوب، استفاده از مظاهر و پدیده‌های طبیعی و ... بهره جسته است که در بحث ویژگیهای تمثیلات قرآنی اشاراتی بدین روشها داشتیم و در ادامه نیز مطالبی را در این خصوص ارائه خواهیم داشت.

۵- عبرت آموزی از وقایع و حوادث تاریخی و تبیین سنّتهای الهی

اشاره

یکی از اهداف تربیت الهی آن است که انسان با مشاهده حوادث و دگرگونیهای روزگار و با دقّت و تأمّل در تحولات تاریخی و احوال امّتها و فراز و نشیب ملّتها و حیات و مرگ تمدنها و فرجام و سرانجام ستمگران و مستکبران، از حالات آنها عبرت بگیرد.

«عبرت» از ریشه «عبر» به معنی گذشتن است و «عابر» کسی است که از راه می‌گذرد و «عبارت» به سخنی گویند که از هوا عبور نموده و از زبان سخنگو به گوش شنونده می‌رسد.

لذا «اعتبار» و «عبرت» حالتی است که انسان در آن، از شناخت و معرفت محسوس به شناخت و معرفت نامحسوس می‌رسد، و از امور مشهود به امور نامشهود راه می‌یابد و از شناخت چیزی که دیده شده به شناخت چیزی که در گذشته رخ داده و دیده نشده است نائل می‌گردد. «۱»

پس روش عبرت‌آموزی روشی «آیه» ای است، پدیده‌ها را «آیت» دیدن و از سطح در گذشتن و به اعماق دست یازیدن است.

---

(۱). المفردات فی غریب القرآن، واژه عبر، ص ۳۲۰.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۹۲

ویژگی «آیتها» این است که نمودی رمزگونه دارند و هر رمزی به چیزی بیش از ظاهر خود دلالت دارد. و آن راز رمز است. «۱»

از مقاصد مهمّ تربیت آن است که چشمان انسان به درستی گشوده شود و به بصیرت دست یابد و بتواند از ظواهر امور بگذرد و بواطن امور را بنگرد، و از محسوسات و مشهودات به معقولات برسد و خود را از فرو رفتن در گرداب فریبها حفظ کند و در راههای خطا که دیگران مکرّر رفته‌اند، گام نگذارد، و روش عبرت راهی استوار در رساندن انسان به این مقصد تربیت است.

بنابراین نقش تربیتی عبرت این است که انسان را اهل عبور از غفلت به بصیرت کند و او را از خانه غرور بیرون آورد و به خانه شعور برساند و مادام که انسان در خانه غرور خویش گرفتار است، از آنچه بر سر دیگران رفته است، درس نمی‌آموزد و خطاهای

گذشتگان را تکرار می‌کند و به همان راهی می‌رود که آنان رفتند. «۲»

روش عبرت آموزی، مانع از آن می‌شود که فرد برای کناره گرفتن از هر خطایی، خود به ازای آن مجازات ببیند. این بهای گزافی است. در ابنان تاریخ، چنانکه در اطراف ما، فراوانند کسانی که هر یک بار خطایی را به دوش کشیده‌اند و می‌کشند تا ما چنین باری را به دوش نگیریم. «۳»

روش عبرت‌آموزی در قرآن وسیعا به کار گرفته شده است و برخی از تمثیلات قرآن نیز عهده‌دار ایفای این نقش هستند.

پاره‌ای از مثالهای قرآن، با برداشتن حجاب زمان و مکان از مقابل دیدگان انسان، وی را با گذشته و تحوّلات تاریخی پیوند می‌دهند، و ماجرای اقوام و تاریخ پیشینیان را همچون آینه‌ای شفاف در پیش روی آدمی قرار داده و علل عظمت و انحطاط جوامع و عوامل عزّت و ذلّت دولتها و راه نیکبختی و بدبختی امّتها را به خوبی نشان می‌دهند، تا

---

(۱). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

(۲). سیری در تربیت اسلامی، ص ۲۷۸.

(۳). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ص ۱۵۰.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۹۳

خردمندان در آنها بیندیشند و عبرت گیرند.

امیر مؤمنان علی علیه السّلام در این باره می‌فرمایند:

«... و وعظتم بمن کان قبلکم و ضربت الامثال لکم و دعیتم الی الامر الواضح، فلا یصمّ عن ذلک الّا اصمّ و لا یعمی عن ذلک الا أعمی، و من لم ینفعه الله بالبلاء و التجارب لم ینتفع بشیء من العظمهٔ» «۱» «پس شما در امور و حوادث روزگار تجربه آموختید، و از تاریخ گذشتگان پند گرفتید، مثل‌ها برای شما زده‌اند، و به امری آشکار دعوت شده‌اید، جز ناشنوایان کسی ادعای نشنیدن حقّ را ندارد، و جز کوران و کور دلان کسی ادّعای ندیدن واقعیّتها نمی‌کند، کسی که از آزمایشها و تجربه‌های خدادادی سودی نبرد از هیچ پند و اندرزی سود نخواهد برد.»

همچنین آن حضرت در وصیت خود به فرزند بزرگوارش امام حسن علیه السّلام می‌فرماید:

«یا بنیّ انیّ قد انبأتک عن الدّنیا و حالها و زوالها و انتقالها و أبنأتک عن الاخرهٔ و ما اعدّ لأهلها فیها و ضربت لک فیهما الامثال لتعتبر بها و تحذو علیها» «۲» «ای پسرم! من تو را از دنیا و تحوّلات گوناگونش و نابودی و دست به دست گردیدنش آگاه کردم و از آخرت و آنچه برای انسانها در آنجا فراهم است اطلاع دادم و برای هر دو مثالها زدم تا پند پذیری، و راه و رسم زندگی بیاموزی.»

از جمله مثالهای قرآنی که با تشریح تاریخ پیشینیان و اقوام گذشته، درسی زنده و جاری از مدرسه روزگار در اختیار شاگردان هستی میگذارد، و آنها را به کسب تجربه از این وقایع فرا می‌خواند، می‌توان به دو نمونه ذیل اشاره نمود:

۱- عاقبت کفران نعمت

قرآن کریم نتیجه کفران نعمتهای الهی را در قالب یک مثال عینی چنین ترسیم نموده

---

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

(۲). نهج البلاغه، نامه ۳۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۹۴

است:

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيها رِزْقُها رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذاقَهَا اللَّهُ لِباسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِما كانُوا يَصْنَعُونَ* وَ لَقَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذابُ وَ هُمْ ظالِمُونَ.* «۱»

«خداوند (برای آنها که کفران نعمت می‌کنند) مثلی زده است: منطقه آبادی را که امن و آرام و مطمئن بوده، و همواره روزیش بطور وافر از هر مکانی فرا می‌رسیده، امّا نعمت خدا را کفران کردند، و خداوند بخاطر اعمالی که انجام می‌دادند لباس گرسنگی و ترس را در اندامشان پوشانید.

پیامبری از خود آنها به سراغشان آمد، امّا او را تکذیب کردند و عذاب الهی آنها را فرو گرفت، در حالی که ظالم بودند.»

«در این مثال که خدای متعالی آورده، قریه‌ای را شرح می‌دهد که تمامی مایحتاج اهلش را فراهم نموده و این نعمتها را با فرستادن پیغمبری برایشان تمام کرده و بحدّ کمال رسانده است.

آن پیغمبر، ایشان را به آنچه مایه صلاح دنیا و آخرتشان است دعوت می‌کند ولی آنان به نعمتهای او کفر می‌ورزند و آن فرستاده را تکذیب می‌کنند. خدا هم نعمتش را به نقمت و عذاب مبدّل نمود، و در این مثل هشدار و زنهار از کفران نعمتهای خدا است بعد از آنکه ارزانی داشته و کفر به آیات او است بعد از آنکه نازل کرده.» «۲»

در تفسیر قمی در ذیل این آیه از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمود:

«این آیه درباره قومی نازل شد که نهری داشتند به نام نهر «ثرثار» و بلاد ایشان بخاطر داشتن آن، بلادی سبز و خرّم و پر درآمد بود، بطوری که با خمیر نان خود را تطهیر

---

(۱). نحل/ ۱۱۲ و ۱۱۳.

(۲). تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۵۵۵.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۹۵

(استنجاء) می‌کردند و می‌گفتند خمیر نرم‌تر است، و بدن ما را اذیّت نمی‌کند. همین کفران به نعمت خدا و استخفاف به آن، باعث شد که خدا نهر ثرثار را خشکانید، خشکسالی کارشان را به جائی رساند که همان خمیر خشکیده‌ها را جمع‌آوری نموده و خوردند و بلکه بر سر تقسیم آن دعوا راه انداختند!» «۱» جالب اینکه در آیات فوق هنگامی که سرنوشت این کفران کنندگان نعمت را بیان می‌کند می‌گوید: «خداوند لباس گرسنگی و ترس را به آنها چشانید» یعنی از یکسو گرسنگی و ترس تشبیه به لباس شده و از سوی دیگر به جای پوشاندن، «چشاندن» آمده است.

این تعبیر اشاره به آن است که اوّلا: آنچنان قحطی و ناامنی آنها را فرا گرفت که گوئی همچون لباس از هر سو آنان را احاطه نموده بود، و بدنشان را لمس می‌کرد، و از سوی دیگر این قحطی و ناامنی آنچنان برای آنها ملموس شد که گوئی با زبان خود آن را می‌چشیدند، و این دلیل بر نهایت فقر و فلاکت و فقدان امنیّت است که سراسر وجود زندگی انسان را پر کند.

در حقیقت همانگونه که در آغاز، نعمت امنیّت و رفاه وجود آنها را پر کرده بود، در پایان نیز بر اثر کفران، فقر و ناامنی به جای آن نشست. «۲»

سیّد قطب درباره این تشبیه زیبای قرآن می‌گوید:

«این تعبیر قرآنی گرسنگی و ترس آنها را بصورت عینی مجسّم نموده و آن را همچون لباسی قرار داده است، و اشاره داشته که آنها گوئی این لباس را می‌چشند! چرا که چشیدن بالاترین درجه احساس است، و حتّی از لباسی که پوست بدن را لمس کند، برای انسان ملموس‌تر و محسوس‌تر است. به هر جهت در این تعبیر برای آنکه نهایت گرسنگی و ترس و اضطراب آنها را ترسیم نماید از

(محسوس‌ترین) حواس بشری بهره جسته تا شاید سایر

(۱). همان، ج ۱۲، ص ۵۷۸.

(۲). تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۳۲ و ۴۳۴، با تلخیص.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۹۶

ستمگران که چنین عاقبتی در انتظار آنها است، حذر کنند.» «۱»

۲- سرگذشت عبرت‌آموز «اصحاب القریه»

خداوند متعال در قلب سوره «یس» که خود قلب قرآن است، سرگذشت قومی را به تصویر کشیده که دقّت در زوایای زندگی و حالات آنها درس زنده خوبی برای اهل عبرت به دنبال دارد.

ترجمه این آیات چنین است:

- برای آنها «اصحاب قریه» را مثال بزن، هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنها آمدند.

- هنگامی که دو نفر از رسولان را به سوی آنها فرستادیم، امّا آنها رسولان (ما) را تکذیب کردند، لذا برای تقویت آن دو، شخص سومی فرستادیم، آنها همگی گفتند ما فرستادگان (خدا) به سوی شما هستیم.

- امّا آنها (در جواب) گفتند: شما جز بشری همانند ما نیستند، و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده، شما فقط دروغ می‌گویید!- آنها گفتند: پروردگار ما آگاه است که ما قطعا فرستادگان (او) به سوی شما هستیم.

- و بر عهده ما چیزی جز ابلاغ آشکار نیست.

- آنها گفتند: ما شما را به فال بد گرفتیم (و وجود شما شوم است) و اگر از این سخنان دست برندارید شما را سنگسار خواهیم کرد، و مجازات دردناکی از ما به شما خواهد رسید.

- گفتند شومی از خودتان است اگر درست بیندیشید! بلکه شما گروهی اسرافکارید.

- مردی (با ایمان) از نقطه دور دست شهر با شتاب فرا رسید، گفت: ای قوم من! از فرستادگان خدا پیروی کنید.

- از کسانی که از شما اجری نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند.

- من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است؟ و همگی به سوی او بازگشت می‌کنید.

(۱). تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۱۹۹.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۹۷

- آیا غیر از او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زیانی به من برساند شفاعت آنها کمترین فایده‌ای برای من ندارد و مرا (از مجازات او) نجات نخواهند داد؟!- اگر چنین کنم من در گمراهی آشکار خواهم بود.

- (به همین دلیل) من به پروردگارتان ایمان آوردم، به سخنان من گوش فرا دهید.

- (سرانجام او را شهید کردند و) به او گفته شد وارد بهشت شو. گفت ایکاش قوم من می‌دانستند.

- که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است.

- ما بعد از او بر قوم او هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم و هرگز سنّت ما بر این نبود.

- فقط یک صیحه آسمانی بود! ناگهان همگی خاموش شدند!!- افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنها نیامد

مگر اینکه او را استهزاء می‌کردند.

- آیا ندیدند چقدر از اقوام پیش از آنها را (به خاطر گناهانشان) هلاک کردیم. آنها هرگز به سوی ایشان باز نمی‌گردند.» «۱»

«این آیات مثلی است مشتمل بر انذار و تبشیر، که خدای سبحان آن را برای عموم مردم آورده، و در آن به رسالت الهیه و توابع دعوت حقّه، از مغفرت و اجر کریم برای هر کس ایمان آورد، و پیروی ذکر (قرآن) کند، و از رحمان به غیب خشیت داشته باشد و نیز به عذاب الیم برای هر کس که کفر بورزد و آن دعوت را تکذیب کند، اشاره می‌کند.» «۲»

شگفت آن است که در انتهای این آیات، خداوند اظهار تأسّف و تحسّر نسبت به بندگانی نموده که عاقبت و سرنوشت دردناک همه اقوام سرکش پیش از خود را به وضوح مشاهده کرده‌اند، ولی از آنها عبرت نگرفته‌اند و همان مسیر را دوباره پیموده‌اند.

آنان که خدای متعال با ارسال پی‌درپی پیامبران دربهای رحمت خود را بر آنها گشوده

---

(۱). یس/ ۳۱- ۱۳.

(۲). تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۹۸

بود و فرصت بازگشت را در اختیارشان نهاده بود. امّا صد افسوس که آنها دربهای رحمت را بر خود بستند و با استهزاء انبیاء و اولیاء خدا، به ساحت مقدس الهی اسائه ادب نمودند و از این رو چنگالهای قهر الهی، گردنهای آن گردنکشان را به سختی فشرد و آنان را به مجازاتی سخت عقوبت نمود.

آری گرچه حکایت هلاکت این اقوام درس عبرت خوبی برای تمامی عصرها و نسلها بشمار می‌رود، لیکن چه سود که انسانهای نگونبخت از این حوادث پند نمی‌گیرند و عینا جا پای همانان می‌گذارند. پس جز اظهار حسرت و افسوس برای این انسان تیره بخت چه می‌توان کرد؟! یک حیوان با دیدن صحنه قتل همنوع خود وحشت زده می‌شود و تا جائیکه بتواند خود را از آن صحنه دوباره دور نگاه می‌دارد، امّا چه باید گفت درباره انسانهائی که به کرّات صحنه‌های عقوبت همنوعان خود را به چشم دیده‌اند، امّا دوباره همان راه ایشان را می‌پیمایند، و غرورشان به آنها اجازه نمی‌دهد تا چشم حقیقت بین خود را بگشایند.

و این جریان بصورت مستمر در طول تاریخ تکرار می‌شود، ولی کجاست چشمان عبرت بین و دلهای پند پذیر! «۱» چه نیک فرمود مولای متقیان علی علیه السّلام که:

«ما أکثر العبر و اقلّ الأعتبار» «۲» «عبرتها چقدر فراوانند و عبرت پذیران چه اندک!» و در جای دیگر فرمود:

«و انّ عندکم الأمثال من بأس اللّه و قوارعه و ایّامه و وقایعه فلا تستبطئوا وعیده ...» «۳»

«مردم، از مثلهای قرآن درباره کسانی که عذاب و کیفر شدند و از روزهای سخت آنان و

---

(۱). با اقتباس از: تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۵ ص ۲۹۶۷.

(۲). نهج البلاغه، حکمت ۲۹۷.

(۳). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۱۹۹

آسیبهای شدیدی که دیدند آگاهید، پس وعده عذاب خدا را دور مپندارید و به عذر اینکه آگاهی ندارید خود را گرفتار نسازید و انتقام خدا را سبک و خود را از کیفر الهی ایمن مپندارید ...»

امّا نکته قابل توجّهی که در دو تمثیل داستانی یاد شده، و مانند آنها، به چشم می‌خورد آن است که در این تمثیلات نام و یادی از

مکانها و زمانها و اشخاص و سایر جزئیات به میان نیامده است. یعنی از نام قریه و محل آن و پیامبرانی که در آنجا مبعوث شدند و مردی که به یاری آنان شتافت و مانند اینها، یادی نشده است، و این حکایتها در نهایت ایجاز و اختصار طرح شده‌اند و تنها به طرح فرازهای مهمّ و کارساز و جهت بخش اکتفا شده است، چرا که:

«روش قرآن در طرح داستانها آن است که از وقایع تاریخی تنها بخشهای زنده و نقش آفرین آن را بر می‌گزیند و قصّه را مشوب به جزئیات و تفاصیلی نمی‌کند که فکر و اندیشه آدمی را از تدبّر و عبرت آموزی باز می‌دارد.» «۱»

اساسا برخورد قرآن با حوادث زمانهای گذشته، برخوردی انتخابی و گزینشی است.

یعنی اینگونه نیست که نسبت به یک پیامبر یا یک قوم، همه وقایع و اتفاقها را جزء به جزء بیان کند، بلکه آنچه را که می‌تواند حامل پیام دین و در بردارنده یک موعظه و هدایت و عبرت و ارشاد باشد، بیان می‌کند. در نقل یک واقعه هم، آنچه که بیشتر به این هدف کمک کرده و از برجستگی خاصی برخوردار است، مطرح می‌شود.

از این رو اکثر داستانهای قرآن بصورت پراکنده و قطعه قطعه در سراسر قرآن پخش است. گاهی بخشی از اوّل یک داستان و گاهی از نیمه و گاهی فصلی از پایان داستان را نقل می‌کند و گاهی فقط یک پرده یا یک حلقه نمایشی از فرازهای مفید و مؤثّر قصه.

گاهی باید یک داستان کامل را از ترکیب فصلهای گوناگون پراکنده در قرآن به دست

---

(۱). سیکو لوجیه القصّة فی القرآن، ص ۸۷.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۰۰

آورد. در قصص قرآنی اینها نقص نیست. این به دلیل اصالت دادن به محتوا و فصلهای عبرت‌آموز و تجربه دار قصّه است، نه اصالت قالب داستانی. «۱»

از سوی دیگر، عدم یادکرد جزئیات و تفصیلات در این تمثیلات، برای آن است که نشان دهد، سنّت الهی در نصرت حق و اضمحلال باطل امری تخلّف ناپذیر بوده و در تمامی عصرها و نسلها سریان و جریان دارد و تنها به افرادی مشخص و زمانی معیّن و شرایطی خاص محدود نمی‌گردد و چشمان عبرت بین در هر زمان و هر مکان و هر شرایطی می‌توانند از این جریانات و تحوّلات برای زندگی خویش ره توشه برگیرند و آن را چراغ راه خویش قرار دهند.

وَ لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ آياتٍ مُبَيِّناتٍ وَ مَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ «۲» «ما بر شما آیاتی فرستادیم که حقایق بسیاری را تبیین می‌کند، و مثلها (و اخباری) از کسانی که پیش از شما بودند، و موعظه و اندرزی برای پرهیزگاران!»

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

... دندانه هر قصری پندی دهدت نونو پند سر دندانه بشنو ز بن دندان

... پرویز که بنهادی بر خوان تره زرین زرین تره کو بر خوان رو «کم ترکوا» بر خوان

گوئی که کجا رفتند این تاجوران یک یک زیشان شکم خاک است آبستن جاویدان

---

(۱). هنر در قلمرو مکتب، ص ۲۳۹ و ۲۴۰.

(۲). نور/ ۳۴.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۰۱

۶- آشکار نمودن اصالت حقّ و ناپایداری باطل

اشاره

تاریخ زنـدگی بشـر همواره شاهـد رویاروئی دو جبهه «حقّ» و «باطل» در برابر یکدیگر بوده است و مبارزه و معارضه «مردان حقّ» با «پیروان باطل» از زمان هابیل و قابیل تا کنون و تا دنیا دنیاست، بوده و هست و خواهد بود.

گستردگی حقّ و باطل به گستردگی مفـاهیم زنـدگی و به درازی تاریـخ انسان است و این دو امر تنها منحصـر به یک بعـد از ابعاد زندگی انسان نمی‌شود، بلکه در تمام شئون زندگی او اعم از جنبه‌های فردی یا اجتماعی و یا ابعاد فرهنگی، سیاسی، نظامی و مانند آن ساری و جاری است.

از همین رو، قرآن کریم در بسیاری از آیـات و از جمله در برخی تمثیلـات خود، این موضوع را بـا تعـابیر و روشـهای مختلف طرح نموده و مفهوم حقّ و باطـل و نشانه‌هـا و تجلیّات هر یک را در زنـدگی بشـر و مصادیق آن دو و در نهایت فرجام و سـرانجام حقّ و باطل را در جای جای قرآن مورد اشاره قرار داده است.

از جمله تمثیلاتی که این موضوع را در بیانی رسا و تشبیهی گویا ترسیم نموده است، مثال ذیل است:

أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها، فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رابِياً، وَ مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ، ابْتِغاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ، كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْباطِلَ، فَأَمَّا الزَّبَدُ، فَيَذْهَبُ جُفاءً وَ أَمَّا ما يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ، كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ «۱» «خداوند از آسـمان آبی فرسـتاد و از هر دره و رودخانه‌ای به انـدازه آنها سـیلابی جاری شد. سـپس سـیل بر روی خود کفی را حمل کرد، و از آنچه (در کوره‌ها) برای بدست آوردن زینت آلات یا وسائل زندگی آتش روی آن روشن می‌کنند نیز کفهائی مانند آن به وجود

---

(۱). رعد/ ۱۷.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۰۲

می‌آیـد، امّا کفها به بیرون پرتاب می‌شوند ولی آنچه به مردم سود می‌رساند (آب یا فلز خالص) در زمین می‌ماند. خداوند این چنین مثال می‌زند.»

آیه کریمه مورد بحث، از آیـات برجسـته قرآنی است که دربـاره طـبیعت حقّ و باطـل بحث نموده، و شـکل‌گیری و کیفیت ظهور و آثار خاص هر یک از آن دو را خاطر نشان می‌سازد و سنّت خدای سبحان را در خصوص حقّ و باطل بیان می‌کند، و این بیان را در ضمن مثلی می‌آورد. «۱»

در این مثـال ترسـیم دقیقی از سـیمای حقّ و باطـل صورت پـذیرفته است و باطل را تشبیه نموده به کفهای بیهوده و بلنـد آواز و میان تهی که همیشه بالانشین است، امّا هنری ندارد و باید به کناری ریخته شوند. و حقّ را تشبیه نموده به آب حیاتبخش و زندگی آفرین که سرچشـمه نموّ و حرکت است، ولی خاموش و بی‌سـروصدا و متواضع است، و چنانچه روی زمین هم نمانـد در اعماق زمین نفوذ می‌کنـد و چیزی نمی‌گـذرد که به صورت چشـمه‌سارها و قناتهـا و چاههـا سـر از زمین بر می‌دارد، تشـنه کامان را سـیراب می‌کنـد، درختان را بارور و گلها را شکفته و میوه‌ها را رسیده و به همه چیز سروسامان می‌دهد. «۲»

در این مثال پر معنی که با الفاظ و عبارات موزونی ادا شده و منظره حقّ و باطل را به عالی‌ترین صورتی ترسیم کرده، حقایق فراوانی نهفته است که در اینجا به قسمتی از آن اشاره می‌کنیم: «۳»

۱- تعریف حقّ و باطل

بر اساس آیه شریفه، حقّ یعنی واقعیّتها و باطل یعنی پندارها و خیالهای خام و بی

(۱). تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۵۱۵.

(۲). تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۶۶.

(۳). در بیان این نکات از منابعی چون: تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۶۶ تا ۱۷۱ و الامثال فی القرآن الکریم، جعفر سبحانی، ص ۱۵۸ تا ۱۶۰ و تفسیر نور، ج ۶ ص ۱۶۸ و ۱۶۹ و مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص ۲۹۵ تا ۳۰۰ و آشنائی با قرآن، ج ۱، ص ۱۸۰ و حقّ و باطل، مرتضی مطهری، ص ۴۹ تا ۶۳، بهره جسته‌ایم.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۰۳

اساس. آب یک واقعیّت است، ظاهر و باطن آن مطابق با واقع است و آثاری واقعی دارد، اما کفها بی‌آنکه باطنی داشته باشند ظاهرشان فریبنده است، همانطور که خیال و پندار چنین است.

۲- معیارهای تشخیص حقّ از باطل

شناخت حقّ و باطل که همان شناخت واقعیّتها از پندارها است، گاهی برای انسان چنان مشکل و پیچیده می‌شود که حتما باید سراغ نشانه‌ها رفت.

قرآن در مثال فوق این نشانه‌ها را چنین بیان کرده است:

الف) حقّ همیشه مفید و سودمند است، همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است.

اما باطل بی‌فایده و بیهوده است، همچون کفهای روی آب که نه رفع تشنگی می‌کند، نه گیاهی می‌رویاند، نه تولید برق و انرژی می‌کند، و نه چرخهای آسیابی را به حرکت در می‌آورد.

ب) باطل همواره مستکبر، بالانشین، پر سروصدا، پر قال و غوغا ولی توخالی و بی محتوا است. امّا حقّ متواضع، کم سروصدا، اهل عمل و پرمحتوا و سنگین وزن است.

ج) حقّ همیشه متکّی به نفس است، امّا باطل از آبروی حقّ مدد می‌گیرد و سعی می‌کند خود را به لباس او درآورد و از حیثیت او استفاده کند.

همانگونه که «هر دروغی از راست فروغ می‌گیرد» و اگر سخن راستی در جهان نبود، کسی هرگز دروغی را باور نمی‌کرد، و اگر جنس خالصی در جهان نبود، کسی فریب جنس قلابی را نمی‌خورد، بنابراین حتّی فروغ زودگذر باطل و آبرو و حیثیت موقّت او به برکت حقّ است، امّا حقّ همه جا متکّی به خویشتن است.

۳- چگونگی پیدایش باطل

می‌دانیم آب زلال، کمتر کف به روی آن آشکار می‌شود چرا که کفها به خاطر آلوده شدن آب به اجسام خارجی می‌باشد. و از اینجا روشن می‌شود که اگر حقّ به صفا و

تمثیلات قرآن، ص: ۲۰۴

پاکی اصلی باقی بماند هرگز کفهای باطل اطراف آن آشکار نمی‌گردد. امّا هنگامی که حقّ بر اثر برخورد به محیطهای آلوده رنگ محیط به خود گرفت و حقیقت با خرافه و درستی با نادرستی و پاکی با ناپاکی آمیخته شد، کفهای باطل در کنار آن آشکار می‌شوند.

آری آنچه از سوی خداوند نازل می‌شود همچون باران، خالص و حقّ است، لکن همین که با مادّیات در آمیخت، دچار ناخالصی و زمینه پیدایش کف و باطل می‌شود.

لذا سرچشمه باطل آلودگیها و ناخالصیها است و این حقیقتی است که علی علیه السّلام به خوبی به آن اشاره داشته و می‌فرماید: «فلو انّ الباطل خلص من مزاج الحقّ لم یخف علی المرتادین و لو انّ الحقّ خلص من لبس الباطل انقطعت عنه السن المعاندین و لکن یؤخذ من هذا ضغعث و من هذا ضغث فیمزجان» «۱» «اگر باطل با حقّ مخلوط نمی‌شد، بر طالبان حقّ پوشیده نمی‌ماند، و اگر حقّ از باطل جدا و خالص می‌گشت زبان دشمنان قطع می‌گردید، امّا قسمتی از حقّ و قسمتی از باطل را می‌گیرند و به هم می‌آمیزند.»

۴- ویژگیها و مشخصات باطل

الف) باطل تنها در یک لباس ظاهر نمی‌شود

یکی از خصائص باطل این است که هر لحظه به شکلی و هر لحظه به لباس دیگری در می‌آید، تا اگر او را در یک لباس شناختند، در لباس دیگری بتواند چهره خود را پنهان سازد. در آیه فوق نیز اشاره ظریفی به این مسأله شده است آنجا که می‌گوید: کفها نه تنها بر آب ظاهر می‌گردند، در هر کوره‌ای و هر بوته‌ای که فلزات ذوب می‌شوند کفهای تازه به شکل جدید و در لباس تازه‌ای آشکار می‌شوند. و به تعبیر دیگر حقّ و باطل همه جا وجود دارد، همانگونه که کفها در هر مایعی به شکل مناسب آن آشکار می‌شود.

---

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۵۰.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۰۵

آری حقّ یکی است، و یک چهره بیش ندارد، امّا باطل از چهره‌ها و اشکال مختلفی برخوردار است و هرگز نباید فریب تنوّع صورتهای آن را خورد.

ب) باطل دنبال بازار آشفته است!

هنگامی که سیلاب وارد دشت و صحرای صاف می‌گردد و جوش و خروش آب فرو می‌نشیند اجسامی که با آب مخلوط شده بودند تدریجا ته‌نشین می‌شوند و کفها از میان می‌روند و آب زلال چهره اصلی خود را آشکار می‌سازد. به همین ترتیب باطل به سراغ بازار آشفته می‌رود، تا از آن بهره گیرد، امّا هنگامی که آرامش پیدا شد و هر کسی به جای خویشتن نشست و معیارها و ضابطه‌ها در جامعه آشکار گشت، باطل جائی برای خود نمی‌بیند و به سرعت کنار می‌رود!

ج) باطل طفیلی است!

از این مثال استفاده می‌شود که باطل به طفیل حقّ پیدا می‌شود و با نیروی حقّ حرکت می‌کند. نیرو اصالتا از آن حقّ است و باطل با نیروی حقّ پیش می‌رود. همانطور که کفی که روی آب است نیروی کف نیست که آن را حرکت می‌دهد، این نیروی آب است

که آن را به حرکت در می‌آورد.

از نظر قرآن مجید شر و باطل اصالتی ندارد، بلکه زنده‌ایست که به طفیل حق پیدا می‌شود. مثل سایه و نور یا ظلمت و نور که هر دو هستند ولی ظلمت در مقابل نور اصالتی ندارد. اصل نور است و آنجا که نور نیست ظلمت است.

د) باطل جولان دارد!

باطل از دید سطحی و حسی و نه دید تحلیلی و تعقّلی، حرکت و جولان دارد.

بعنوان مثال بچه‌ای که در عمرش سیل ندیده و نمی‌داند سیل چیست و از کجا پیدا می‌شود و چگونه می‌آید، وقتی سیل را می‌بیند، دریای کفی را می‌بیند که در حرکت است و از نظر او جز کف چیز دیگری وجود ندارد!

تمثیلات قرآن، ص: ۲۰۶

چشمان ظاهر بین نیز که به اعماق واقعیات نفوذ نداشته باشد فقط کف را می‌بیند در حالی که این آب است که چنین خروشان حرکت می‌کند نه کف! باطل هم بصورت موقّت و بصورت یک جولان، گاه غلبه ظاهری گسترده و فرگیرنده‌ای دارد و بر امواج حقّ سوار شده و آن را می‌پوشاند، امّا در نهایت به مغلوبیت می‌انجامد و همچون کف نابود و مضمحل می‌شود.

در روایتی آمده است:

«للباطل جولة و للحقّ دولة» «۱» «باطل تنها جولان دارد (و چهره نفاق و فریب او پس از مدتی آشکار می‌شود) امّا دولت پایدار از آن حق است و حقّ جاودانه است.»

۵- مبارزه حقّ و باطل همیشگی است

قرآن در اینجا برای مجسّم ساختن حقّ و باطل مثالی گفته که مخصوص به زمان و مکان معینی نیست. صحنه‌ای است که همه سال در نقاط مختلف جهان در مقابل چشم انسانها مجسّم می‌شود، و این نشان می‌دهد که پیکار حقّ و باطل یک پیکار موقّت و موضعی نیست، این رگ رگ آب شیرین و شور همواره بر خلایق تا نفخ صور جریان دارد مگر آن زمانی که جهان و انسانها به صورت یک جامعه ایده‌آل (همچون جامعه عصر قیام مهدی علیه السّلام) در آید که پایان این مبارزه اعلام گردد، لشکر حقّ پیروز و بساط باطل برچیده شود و بشریّت وارد مرحله تازه‌ای از تاریخ خود گردد و تا زمانی که این مرحله تاریخی فرا نرسد باید در همه جا انتظار برخورد حقّ و باطل بود و موضع گیری لازم را در این میان در برابر باطل نشان داد.

---

(۱). غرر الحکم، ج ۵، ص ۲۵. و مجمع البحرین، ج ۵، ص ۳۴۵.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۰۷

۷- تبیین حقیقت دنیا و ناپایداری آن

اشاره

دنیا نامی است بر مرحله ابتدائی از هستی و قشری کم مایه از آن، که در حال حاضر، انسان محصور در ضیق آن، زندگی می‌کند. قرآن بینش ویژه‌ای در مورد دنیا به دست می‌دهد و ماهیت آن را برای انسان آشکار می‌نماید. می‌توان گفت طبق این بینش، راز

دنیا در دو کلمه نهفته است: «الم» و «امل»؛ دنیا سرای الم و امل است.

دنیـا سـرای الم است. از آن رو که آن را بـا بلا در پیچیده‌انـد. «۱» دنیا گذرگاهی است که آن را در مسیر آتشفشان و صـخره‌های لرزان، کشیده‌اند، هیچ کس از مؤمن و مشرک، بی‌بلا و دشواری، از این گذرگاه نخواهد گذشت.

نیمه دیگر رخسـار دنیـا، امـل است و این از آن روست که خداونـد دنیـا را زینتکـده‌ای سـاخته است و زمین، کـانون حیات دنیا را با زینتها آراسته است. «۲» به علاوه شیطان نیز در این زینتکـده مأذون است تا به تزیین بپردازد، امّا ویژگی تزیین شـیطان آن است که زشتیها را نیز زیبا جلوه می‌دهد. «۳»

حیـات دنیـا بـا چنین خصـیصه‌ای، املهـا را برمی‌انگیزد و در وسـعت این آرزوهـای بلنـد و کشـدار، چهره‌ای فربه از خـویش بدست می‌دهد. قرآن می‌آموزد که دنیا، خود چهره‌ای نزار و استخوانی دارد، «۴» و آنچه آن را فربه می‌سازد آرزوهای آدمی است.

با عنایت به همین معنی است که متاع دنیا، متاع فریب و غرور خوانـده شـده است، و از این رو اگر فصل تزیین به پایان برسد، دنیا به خزان خواهد نشست و آنچنان که هست، قلیل به نظر خواهد رسید:

فَما مَتاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا فِی الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِیلٌ. «۵»

---

(۱). دار بالبلاء محفوفة. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶.

(۲). إنّا جعلنا ما علی الأرض زینة لّها. کهف/ ۷.

(۳). قال ربّ بمآ أغویتنی لأزیّننّ لهم فی الأرض ...، حجر/ ۳۹.

(۴). قل متاع الدّنیا قلیل: بگو کالای دنیا اندک مایه است. نساء/ ۷۷.

(۵). توبه/ ۳۸.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۰۸

قرآن با عرضه چنین بینشی در مورد دنیا، زمینه دگرگونی و تحوّل را در انسان فراهم می‌آورد. دنیا را سرای الم دیدن، آمادگی برای پذیرش دشواریها و رنجها را در انسان به وجود می‌آورد و صبر در شداید و قدرت رویارویی با مشکلات را میسر می‌گرداند.

همچنین دریافتن اینکه دنیا سرای امل است و دانستن اینکه کالای آن در زرورق آرزو پیچیده شده است، انسان، را در معامله هشیار می‌کنـد تا برای آن بهای گزاف نپردازد و جلوه‌های آن را به جدّ نگیرد و امل را واگذارد و به گرفتن «نصـیب» خویش کفایت کند. «۱»

قرآن می‌آموزد که دنیـا آرایش شـده است، خـاصه که آرایش، گـاه زیبـایی نیست، بلکه پوششـی است بر زشتی و آن هم پوششـی بی‌دوام و بی‌رنگ و این سزاوار آن نیست که مورد «امل» قرار گیرد. «۲»

خداوند متعال در قالب تمثیلاتی شیوا و گویا، چهره دنیا و جلوه‌های رنگارنگ و ناپایدار آن را ترسیم نموده است و جالب آن است که در هر یک از این تمثیلات، سیمائی از زندگی گیاهان را به تصویر کشیده است. چرا که می‌دانیم، بررسی تاریخ پر ماجرای عمر یـک انسان یا یک نسل که گاهی یکصـد سال طول می‌کشـد، برای افراد عادی کار آسانی نیست، امّا هنگامی که صـحنه‌ای همانند زنـدگی بسـیاری از گیاهان که در چنـد ماه خلاصه می‌شود (از تولّد و رشد و نموّ و زیبائی و سـپس نابودی) در مقابل او قرار دهند بسیار راحت می‌تواند چگونگی زندگی خود را در این آیینه شفاف ببیند. «۳»

قرآن کریم برای آنکه پرده‌های غرور و غفلت را از مقابل دیـده غافلان و مغروران به دنیا کنار زند و ناپایداری و زودگذر بودن دنیا را ترسـیم نمایـد، مثالهـای ذیـل را که هر یـک همچـون تابلوهـای زنـده‌ای تصـویرگر حقیقت دنیـا هسـتند در پیش روی آدمی قرار می‌دهد.

(۱). و لا تنس نصیبک من الدّنیا. قصص / ۷۷.

(۲). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ص ۷۹ و ۸۰. با تلخیص.

(۳). تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۲۶۴.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۰۹

مثال اول: زینت بی‌دوام

إِنَّما مَثَلُ الْحَیاةِ الدُّنْیا کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ مِمَّا یَأْکُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعامُ حَتَّی إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَیْها أَتاها أَمْرُنا لَیْلًا أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِیداً کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ* وَ اللَّهُ یَدْعُوا إِلی دارِ السَّلامِ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ ۲۵ «۱» «زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده‌ایم که بر اثر آن گیاهان گوناگون که مردم و چهارپایان از آن می‌خورند، می‌روید، تا زمانی که روی زمین زیبائی خود را (از آن) گرفته و تزیین می‌گردد و اهل آن مطمئن می‌شوند که می‌توانند از آن بهره‌مند گردند (ناگهان) فرمان ما شب هنگام یا در روز (برای نابودی آن) فرا می‌رسد (سرما یا صاعقه‌ای را بر آن مسلّط می‌سازیم) و آنچنان آن را درو می‌کنیم که (گوئی) هرگز نبوده است. این چنین آیات خود را برای گروهی که تفکّر می‌کنند شرح می‌دهیم.

و خداوند دعوت به سرای صلح و سلامت می‌کند و هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می‌نماید.»

قرآن در این مثال، حقیقت دنیا را در صحنه‌ای که مالامال از جنب و جوش و حرکت است به تصویر کشیده است. همان صحنه‌ای که بارها و بارها تکرار شده و می‌شود ولی انسانها از کنار آن بی‌هیچ توجّهی می‌گذرند.

باران به مهمانی زمین آمده و گیاهان با آب باران خود را شستشو داده و شکوفا می‌شوند و به ثمر می‌رسند، بگونه‌ای که زمین همچون عروسی زینت یافته و جلوه‌گری می‌کند، و اهل زمین با دیدن آن فریفته شده و گمان می‌دارند که این همه جلوه‌های زیبا مرهون تلاشهای آنهاست و کسی را یارای آن نیست تا این مواهب و نعمتها را از آنها باز پس گیرد.

(۱). یونس / ۲۴ و ۲۵.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۱۰

امّا درست در همین زمان که غوغای حیات در سرتاسر باغ نمایان است، و دلها را پر از امید نموده و چشمها را به خود خیره ساخته، و همگان را مفتون خود نموده است، ناگهان فرمان الهی فرا می‌رسد و سرمائی سخت یا طوفانی درهم کوبنده، همه چیز را در هم می‌ریزد و آنها را چنان درو می‌کند که گویا هرگز نبوده‌اند! گوئی همه چیز در یک لحظه اتفاق افتاده، و آنچنان همه چیز دگرگون شده که باور نمی‌کنیم این همان باغ سرسبز و خرّمی است که دیروز به روی ما می‌خندید.

آری، این است حکایت دنیائی که نه جای امنیّت و سلامت است و نه آن را ثبات و پایداری است، و کسی از خوشیهای آن جز حظّ و بهره اندکی نبرده است. «۱»

امّا در آیه بعد با یک جمله کوتاه، اشاره به نقطه مقابل اینگونه زندگی کرده است و می‌فرماید: «خداوند به دارالسّلام؛ خانه صلح و سلامت و امنیّت دعوت می‌کند.»

در آنجا که نه از این کشمکشهای غارتگران دنیای مادّی خبری است، و نه از مزاحمتهای احمقانه ثروت اندوزان از خدا بی‌خبر، و نه از جنگ و خونریزی و استعمار و استثمار، و تمام این مفاهیم در کلمه «دار السّلام» (خانه صلح و سلامت) جمع است.

و هر گاه زنـدگی در این دنیا نیز شـکل توحیـدی و رسـتاخیزی به خود گیرد آن هم تبدیل به «دار السّلام» می‌شود و از صورت آن «مزرعه بلا دیده طوفان زده» در می‌آید. «۲»

هیچ گنجی بی‌دد و بی‌دام نیست جز به خلوتگاه حقّ آرام نیست

«۳» علی علیه السّلام دنیا و فرجام دنیاپرستی را چنین ترسیم نموده است:

«شـما را از دل بسـتن به دنیـا بر حـذر می‌دارم، زیرا دنیـا به کـام دنیـا پرسـتان شـیرین و در نظر آنـان سـبز و خرّم است، به شـهوتها و خواهشـهای بیهوده پیچیده شده است و به وسـیله متاعهای زود از بین رونده اظهار دوستی می‌نماید، و به زیورهای اندک مردم را به شگفت

---

(۱). تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۷۷۵. با تغییر اندک.

(۲). تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۲۶۴.

(۳). مثنوی معنوی، دفتر دوم.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۱۱

آورده شاد می‌نمایـد، و برای آرزوها و فریب، خویش را آرایش نموده، شادی آن پایدار نیست و از درد و اندوهش آسوده نمی‌باید گشت، بسـیار فریبنـده و زیان رساننـده است، تغییر دهنده حالات است، فانی و نابود و تباه می‌گردد، شـکمخواره‌ای است که همه را هلاـک می‌نمایـد، آنگـاه کـه به دست آرزومنـدان افتـاد و بـا خواهش‌هـای آنـان دمسـاز شـد می‌نگرنـد که جز سـرابی بیش نیست، همچنانکه خداونـد تعالی می‌فرمایـد: «مثل دنیاماننـد گیاه زمین است که به آبی که از آسـمان فرسـتادیم، آمیخته شـد پس آن گیاه خشک گردید به قسـمی که بادها آن را پراکنده می‌سازند و خداوند بر همه چیز قادر و تواناست» «۱» هیچ مردی از متاع دنیا مسرور و شادمـان نبـوده مگر آنکـه در پی آن گریـه گلـوگیر بـه او رو آورده اسـت، و از خوشـیهایش بـه کسـی رو نیـاورده مگر اینکـه از بدیهایش به او زیانی رسانده، و در دنیا او را باران فراخی و خوشبختی‌تر نساخت مگر اینکه ابر بلاء پی‌درپی بر او بارید ...

چه بسـیار است کسـی که به دنیا اعتماد و دلبسـتگی داشـته و دنیا او را دردمند می‌سازد، و چه بسـیار است کسـی که به دنیا اطمینان داشـته و دنیا او را بر خاک می‌اندازد، و چه بسیار است کسی که دارای مرتبه بزرگ بوده و دنیا او را کوچک و پست می‌گرداند، و چه بسیار است کسی که دارای افتخار و خودخواهی است و دنیا او را ذلیل و خوار می‌نماید.

سلطنت و ریـاست دنیـا گردنـده است و خوشـگذرانی آن تیره است و آب پاکیزه آن شور و ناگوار است و شـیرینی آن ماننـد شـیره درخت بسـیار تلخ است و طعام آن زهرهائی است کشنده و چیزهائی که به آن دلبستگی دارند. مانند ریسمانهای پوسیده و تکه تکه شده است.

زنده آن به سمت مرگ و تندرست آن به سوی بیماری رهسپار است، پادشاهی آن از دست رفته و ارجمند آن زیر دست و ثروتمند آن به نکبت رسیده و همسایه آن (ساکن دنیا) مالش غارت گشته است ...» «۲»

---

(۱). کهف/ ۴۵.

(۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۱۲

مثال دوّم: زرق و برق ناپایدار

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَیاةِ الدُّنْیا کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِیماً تَذْرُوهُ الرِّیاحُ وَ کانَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ مُقْتَدِراً* الْمالُ وَ الْبَنُونَ زِینَةُ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ أَمَلًا* «۱» «زندگی دنیا را برای آنها به آبی تشبیه کن که از آسمان فرو می‌فرستیم، و به وسیله آن گیاهان زمین، سرسبز و درهم فرو می‌روند، امّا بعد از مدتی می‌خشکند، به گونه‌ای که بادها آنها را به هر سو پراکنده می‌کنند و خداوند بر همه چیز تواناست.

مال و فرزندان، زینت حیات دنیا هستند و باقیات صالحات (ارزشهای پایدار و شایسته) ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امید بخش‌تر است.»

در تصویر این تابلوی زنده نیز می‌بینم که چگونه قطره‌های حیاتبخش باران بر پهنه زمین می‌ریزد و صفحه کوه و صحرا یکپارچه جنبش و حیات می‌شود، شکوفه‌ها و گل‌ها و میوه‌ها یکی بعد از دیگری زینت بخش شاخه‌ها می‌شوند. گوئی همه می‌خندند، فریاد شادی می‌کشند، و به وجد و رقص درآمده‌اند.

ولی این صحنه دل انگیز دیری نمی‌پاید، بادهای خزان شروع می‌شود و گرد و غبار مرگ بر سرآنها می‌پاشد، هوا به سردی می‌گراید، آبها کم می‌شود و چیزی نمی‌گذرد که آن گیاه خرّم و سرسبز و خندان به شاخه‌ها و برگهای پژمرده و بی‌فروغ تبدیل می‌شوند که باد و نسیم آنها را به هر سو پراکنده می‌کنند. «۲»

و جالب آن است که قرآن برای نمایش سریع و کوتاه نشان دادن چنین صحنه‌ای به غیر از استفاده از وسایل نمایش فنی و هنری، از نظم و نسق لفظی مناسبی بهره جسته است و با بکار بردن حرف «فاء» (که دلالت بر ترتیب و تعقیب حوادث پشت سر

---

(۱). کهف/ ۴۵ و ۴۶.

(۲). تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۴۴۴.

یکدیگر دارد) این نمایش پرشتاب و برق‌آسا را خلق نموده است تا کوتاهی و سرعت زوال متاع دنیا و زخارف آن را مجسّم نماید. «۱»

و در ادامه آیه موقعیّت مال و ثروت و نیروی انسانی را که دو رکن اصلی حیات دنیا است مشخص می‌کند و می‌گوید: «اموال و فرزندان زینت حیات دنیا هستند.» آنها شکوفه‌ها و گلهائی می‌باشند که بر شاخه‌های این درخت آشکار می‌شوند، زودگذرند، کم دوامند و اگر از طریق قرار گرفتن در مسیر «اللّه» رنگ جاودانگی نگیرند بسیار بی اعتبارند. و تنها باقیات صالحات یعنی ارزشهای ثابت و شایسته است که در نزد پروردگار ثوابش بهتر و بیشتر و امید بخش‌تر است.

آری، لازمه چنین امری و به دست آوردن چنین بینشی نسبت به زودگذری و ناپایداری دنیا، تفکّر در آن و عبرت گرفتن از آن است، تا آدمی همچون چهارپایان غافل، اسیر سبزه‌های آن نگردد و بر پشت بی‌بنیاد آن، خیمه آسایش نیاراید و در آن به خواب غفلت فرو نرود.

همانگونه که امیر مؤمنان علی علیه السّلام فرمود:

«خدا رحمت کند کسی را که در امر دنیا اندیشه کند و عبرت گرفته و از ناپایداری دنیا بینا شود، و باور نماید که آنچه از دنیا باقی مانده به زودی نابود است و آنچه از آخرت موجود است زوال ناپذیر و همواره بوده است. و آنچه از ساعات عمر که به حساب می‌آید به پایان می‌رسد، و هر چه انتظار دارید (مرگ و قیامت) آینده است و هر آینده‌ای نزدیک است.» «۲»

و به گفته حافظ خوش گفتار:

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد که این عجوز عروس هزار داماد است

(۱). بنگرید به: تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۲۷۲ و تصویر فنی در قرآن، ص ۱۸۱.

(۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۰۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۱۴

مثال سوم: متاع غرور

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَیاةُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِینَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَ تَکاثُرٌ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ کَمَثَلِ غَیْثٍ أَعْجَبَ الْکُفَّارَ نَباتُهُ ثُمَّ یَهِیجُ فَتَراهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ یَکُونُ حُطاماً وَ فِی الْآخِرَةِ عَذابٌ شَدِیدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٌ وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلَّا مَتاعُ الْغُرُورِ «۱» «بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمّل پرستی و تفاخر در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می‌برد سپس خشک می‌شود به گونه‌ای که آن را زرد می‌بینی، سپس تبدیل به کاه می‌شود، و در آخرت یا عذاب شدید است، یا مغفرت و رضای الهی، و (به هر حال) زندگی دنیا چیزی جز متاع غرور نیست!» در این آیه، ابتدا ترسیم گویائی از وضع زندگی دنیا و مراحل مختلف و انگیزه‌های حاکم بر هر مرحله نموده و در مجموع دورانهای عمر آدمی را به پنج مرحله: «غفلت» و «سرگرمی» و «تجمّل» و «تفاخر» و «تکاثر» تقسیم نموده است.

نخست «دوران کودکی» است که زندگی در هاله‌ای از غفلت و بی‌خبری و لعب و بازی فرو می‌رود.

سپس مرحله «نوجوانی» فرا می‌رسد و سرگرمی جای بازی را می‌گیرد، و در این مرحله انسان به دنبال مسائلی است که او را به خود سرگرم سازد و از مسائل جدّی دور دارد.

مرحله سوم، مرحله «جوانی» و شور و عشق و تجمّل پرستی است.

از این مرحله که بگذرد مرحله چهارم فرا می‌رسد و احساسات «کسب مقام و فخر» در انسان زنده می‌شود.

(۱). حدید/ ۲۰.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۱۵

و سرانجام به مرحله پنجم می‌رسد و در این مرحله به فکر افزایش مال و نفرات و جمع ثروت می‌افتد. «۱»

علّامه طباطبائی با اشاره به این پنج مرحله از زندگی انسان می‌فرمایند:

«زندگی دنیا، عرضی است زائل و سرابی است باطل، که از یکی از خصال پنجگانه زیر خالی نیست. یا لعب و بازی است، و یا لهو و سرگرم کننده، یا زینت است و یا تفاخر است و یا تکاثر. و همه اینها همان موهوماتی است که نفس آدمی بدان و یا به بعضی از آنها علقه می‌بندد، اموری خیالی و زائل است که برای انسان باقی نمی‌ماند، و هیچیک از آنها برای انسان کمال نفسانی و خیری جلب نمی‌کند.» «۲»

آری، زندگی دنیا هنگامی که با مقیاسهای بشری مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرد، در چشمان انسان بسیار بزرگ و خیره کننده به نظر می‌رسد، امّا چنانچه آن را در قیاس با آخرت و معیارها و مشخّصات آن بسنجیم، آن را کم ارزش و بی‌اهمیّت خواهیم یافت، همانطور که در این تصویر قرآنی، دنیا همچون اسباب بازی کودکان ترسیم شده که اهل دنیا در طول دوران عمر خود به بازی با آن مشغولند. و از مسائل مهمّ و جدّی که در پیش روی دارند باز می‌مانند. «۳»

دلا تا کی در این کاخ مجازی کنی مانند طفلان خاک بازی

«جامی» سپس با ذکر یک مثال آغاز و پایان زندگی را در برابر دیدگان انسانها مجسّم ساخته می‌گوید: مثل زندگی دنیا در بهجت

و فریبندگیش و سپس در زوال و از دست شدنش، مانند بارانی است که به موقع می‌بارد و باعث روییدن گیاهان و زراعتها می‌شود و زراعتکاران از روییدن آن خوشحال می‌شوند، و آن زراعت و گیاه همچنان رشد می کند تا به حدّ نهائی نموّ برسد و رفته رو به زردی بگذارد و سپس گیاهی خشکیده و

---

(۱). تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۵۱ و ۳۵۲.

(۲). تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۳۳۹.

(۳). تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۴۹۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۱۶

شکسته شود و بادها از هر سو به سوی دیگرش ببرند. «۱»

و سرانجام آیه را با این جمله پایان می‌دهد که: «زندگی جز متاع غرور و فریب چیزی نیست.» وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلَّا مَتاعُ الْغُرُورِ متاع به معنی هر گونه وسائل بهره گیری است. بنابراین جمله «دنیا متاع غرور است» مفهومش این است که وسیله و ابزاری است برای فریبکاری، فریب دادن خویشتن، و هم فریب دیگران. و البته این در مورد کسانی است که دنیا را هدف نهائی قرار می‌دهند و به آن دل می‌بندند، و بر آن تکیه می کنند و آخرین آرزویشان وصول به آن است، امّا اگر مواهب این جهان مادّی وسیله‌ای برای وصول به ارزشهای والای انسان و سعادت جاودان باشد هرگز دنیا نیست بلکه مزرعه آخرت و پلی برای رسیدن به آن هدفهای بزرگ است. «۲»

در روایتی از امیر مؤمنان علی علیه السّلام نقل شده که فرمودند:

«لو أنّ رجلا أخذ ما فی الأرض و أراد به وجه اللّه فهو زاهد و لو ترک الجمیع و لم یرد به وجه الله فلیس بزاهد» «۳» «هر گاه کسی همه آنچه روی زمین است را به دست آورد ولی هدفش از آن قرب به خدا باشد او زاهد است و اگر از همه آنها دست بشوید ولی برای خدا نباشد زاهد نیست.»

چیست دنیا از خدا غافل بدن نی قماش و خانه و فرزند و زن

مال را کز بهر آن باشی حمول نعم مال صالح خواندش رسول

آب در کشتی هلاک کشتی است لیکن آن در زیر کشتی پشتی است

«۴»

---

(۱). تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۳۴۰.

(۲). تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۵۴.

(۳). جامع السعادت، ج ۲، ص ۵۶.

(۴). مثنوی معنوی، دفتر اوّل. ص ۴۹.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۱۷

و از این رو در ادامه این آیات مردم را به یک مسابقه واقعی در طریق آنچه پایدار است و سزاوار هر گونه تلاش و کوشش، دعوت کرده می‌فرماید:

«بر یکدیگر سبقت گیرید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است ...» «۱»

آری، مسابقه برای نیل به لهو و لعب و تجمّل و تفاخر و تکاثر، در شأن کسانی که بزرگ شده‌اند! و اینگونه بازیهای کودکانه را در

خور اطفال می‌دانند، نیست بلکه مسابقه حقیقی باید در راه اهداف متعالی و به سوی افق بیکران عالم آخرت صورت پذیرد.»(۲)

دقّت و تأمّل در این سه مثال قرآنی و سایر آیاتی که حقیقت دنیا را برای آدمی ترسیم نموده‌اند، حکایت از این امر دارد که هدف قرآن، کاستن از شأن دنیا و بدبینی به آفرینش نیست، بلکه هدف آن است که دنیا و مادیات را از صورت کمال مطلوب و غایت آمال و منتهای آرزو بودن انسان خارج نماید و افق دید وی را گسترش بخشیده و او را از تنگنای دنیا به بلندای عقبی ارتقا بخشد.

«اساسا بدبینی به خلقت و آفرینش و به گردش و نظام و عالم با فلسفه اسلام یعنی با هسته مرکزی فلسفه اسلام که توحید است سازگار نیست. این گونه نظریه‌ها یا باید بر ماتریالیسم و مادیّت و انکار مبدأ حقّ حکیم عادل مبتنی باشد و یا بر اساس ثنویّت و دوگانگی وجود و هستی.

امّا در دینی که بر اساس توحید و اعتقاد به خدای رحمن و رحیم و علیم و حکیم بنا شده جائی برای این افکار باقی نمی‌ماند، همانطور که در آیات زیادی به این نکته تصریح شده است.

آنچه به عنوان فنا و زوال دنیا و تشبیه به گیاهی که در اثر باران از زمین سرمیزند و بعد رشد می‌کند، سپس زرد و خشک می‌شود تدریجا از بین می‌رود گفته شده، در حقیقت

---

(۱). حدید/ ۲۱.

(۲). تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۴۹۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۱۸

برای بالا بردن ارزش انسان است که انسان نباید غایت آمال و منتهای آرزوی خود را امور مادّی و آنچه از شئون امور مادّی است قرار دهد، مادّیات دنیا ارزش این را ندارد که هدف اعلی باشد. این جهت ربطی ندارد به اینکه ما دنیا را در ذات خودش شر و زشت بدانیم.

آنچه قرآن آن را مذموم می‌شمارد علاقه به معنی بسته بودن و دلخوش بودن و قانع بودن و رضایت دادن به امور مادّی و دنیوی است. فرق است بین علاقه به مال و فرزند و سایر شئون زندگی دنیائی، و بین قانع بودن و رضایت دادن و غایت آمال قرار دادن اینها.

پیامبران نیامده‌اند میلها و عواطف آدمی را از بین ببرند و سرچشمه آنها را بخشکانند، بلکه آنها آمده‌اند دنیا و مادّیات را از صورت کمال مطلوب خارج نمایند و خدا و آخرت را به عنوان کمال مطلوب عرضه نمایند. در حقیقت انبیاء می‌خواهند نگذارند که دنیا و مادّیات از جایگاه طبیعی خود، یعنی مورد رغبت و میل و عاطفه بودن، که جایگاهی طبیعی است و نوعی پیوند طبیعی میان انسان و اشیاء است خارج شده، نقل مکان دهد و در آن جایگاه مقدّس که قلب نامیده می‌شود و هسته مرکزی وجود انسانیّت و ظرفیّت انسانی او است، کانون کشش او به سوی لایتناهی است بنشیند و بالطبع مانع پرواز انسان به سوی کمال لایتناهی گردد.»(۱)

علی علیه السّلام یکی از رسالتهای مهمّ انبیاء را تبیین حقیقت دنیا و بازداشتن مردم از دنیا پرستی دانسته و در این راه نقش مهمّ مثالها را یادآور شده‌اند و می‌فرمایند:

«و بعث الی الجن و الانس رسله، لیکشفوا لهم عن غطائها و لیحذروهم من ضرائها و لیضربوا لهم امثالها و لیبصروهم عیوبها ...»(۲)

«و پیامبران خود را به هدایت جن و انس فرستاد تا دنیا را آنگونه که هست بشناسانند و

---

(۱). بیست گفتار، ص ۱۷۰- ۱۶۲، با تلخیص. و بنگرید به: الامثال فی القرآن الکریم، محمّد جابر فیاض، ص ۳۱۴ و ۳۱۵.

(۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۱۹

از زیان‌های دنیا بر حذر دارند، و با مطرح کردن مثل‌ها عیوب دنیاپرستی را نشان دهند و آنچه را که مایه عبرت است تذکّر دهند.»

۸- تحقیر آرمانها و مبانی فکری و اعتقادی مشرکین و کفّار

اشاره

دقّت و تأمّل در آیات قرآن، نشانگر آن است که در مبارزات اعتقادی میان جبهه حقّ و جبهه باطل، یکی از سلاحهای کارسازی که از خود تأثیرات شگرفی بجای می‌گذاشته، ابزار «مثال» بوده است! قرآن کریم در آیاتی چند، اشاره می‌دارد که کفّار و مشرکین در مواجه و مقابله با جبهه حقّ، به مثالهایی چند روی آورده و قصد داشتند تا از این ابزار در جهت خاموش ساختن نور حقّ بهره جویند.
از جمله این آیات حکایت کسی است «۱» که قطعه‌ای از استخوان پوسیده را که معلوم نبود از چه کسی است و چگونه مرده، پیدا کرده و به گمان اینکه دلیل دندان شکنی برای نفی معاد پیدا کرده است به نزد پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله آورد و آن استخوان را نرم کرده و روی زمین پاشید و گفت: چه کسی می‌تواند این استخوانهای پوسیده را از نو زنده کند؟
وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ «۲» خداوند متعال بلافاصله پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله را فرمان می‌دهد که به این خیره سر مغرور و فراموشکار بگو: «کسی او را زنده می‌کند که در روز نخست او را ایجاد کرد.»
قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ

---

(۱). مفسّرین از وی با نامهائی چون: «ابیّ بن خلف» یا «امیّة بن خلف» یا «عاص بن وائل» یاد نموده‌اند.
(۲). یس/ ۷۸. پاره‌ای از مفسران برآنند که منظور از ضرب المثل در این آیه، ضرب‌المثل عادی و تشبیه و کنایه نیست بلکه منظور بیان استدلال و احتجاجی است که آن کافر و همفکران او در مقام مخالفت و انکار معاد بدان تشبّث جسته‌اند.
بنگرید به: تفسیر بیضاوی، النسفی، صافی و تفسیر نمونه در ذیل آیه مورد بحث.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۲۰

و در جای دیگر، خداوند متعال پیامبر صلّی اللّه علیه و اله را خطاب نموده و می‌فرماید:
انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثالَ فَضَلُّوا فَلا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا «۱» «ببین چگونه برای تو مثلها زدند! در نتیجه گمراه شدند و نمی‌توانند راه حقّ را پیدا کنند.»
و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:
وَ لا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْناكَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ تَفْسِيراً «۲» «آنان هیچ مثلی برای تو نمی‌آورند مگر اینکه ما حقّ را برای تو می‌آوریم و تفسیری بهتر (و پاسخی دندان شکن که در برابر آن ناتوان شوند!» از آیات به خوبی می‌توان دریافت که مثالها همواره یکی از سلاحهای مؤثّر در منازعات کلامی و اعتقادی بوده‌اند، که اگر نبود این جاذبه و نفوذ عمیق مثالها بر دلها، تا این حدّ شاهد رویکرد گسترده به «مثال» و بهره جستن از آن در میادین مناظره و احتجاج نبودیم.
قرآن کریم در قالب تمثیلاتی نغز و روشنگر، اعتقادات و مبانی فکر کفّار و مشرکین را زیر سؤال برده و تو خالی و پوشالی بودن خدایان و آلهه‌های دروغین آنها را به روشهای مختلف در برابر چشمانشان مجسّم نموده، و از این راه سوزنی به بادکنک غرور آنها وارد آورده و با مثالهای بیدارگر خود، همچون تازیانه‌ای بر پشت آنها، نواخته و وجدانهای خفته آنها را بیدار ساخته است.
به این ترتیب، مثالهای قرآن نه تنها «نور» ی است که در پرتو آن چشمها بینا می‌شود و دلها هدایت یافته و آدمی به سرچشمه صلاح

و فلاح رهنمون می‌گردد، بلکه «نار» ی است که بـدیها و زشتیها و پلشتیها را می‌سوزانـد و چهره زشت و کریه کفر و شـرک و نفاق را آشکار می‌سازد و بدینسان، سره را از ناسره، نور را از ظلمت، حقیقت را از گمراهی،

(۱). اسراء/ ۴۸ و فرقان/ ۹.

(۲). فرقان/ ۳۳.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۲۱

معرفت را از جهالت، و در یک کلام «حقّ» را از «باطل» به خوبی جدا ساخته و سیمای هر یک را در قالب تابلوهای زنده و بدیعی به تصویر می کشد.

در اینجـا نخست تمثیلاـتی را بررسـی می‌نمـاییم که محور عمـده آنهـا ردّ و طرد آرمانهـا و مبـانی اعتقـادی کـافران است و آنگاه به تمثیلاتی خواهیم پرداخت که در آنها به سست و پوشالی بودن نظام فکری و اعتقادی مشرکین اشاره گردیده است.

الف) طرد مبانی فکری و اعتقادی کفّار در تمثیلات قرآن

اشاره

قرآن کریم حالاـت و روحیـات کفّـار را بـا ارائه مثالهـای متعـددی ترسـیم نموده و آرمانهـا و مبـانی فکری آنهـا را مورد تحقیر قرار می‌دهـد و تار و پود سـست اندیشه‌ها و اعتقادات آنها را از هم می‌پاشد، و عجز و ناتوانی خدایان دروغین ایشان را در یاری رساندن به پیروان خود در قالب تمثیلات گویائی مجسّم می‌سازد.

۱- تمثیل کفّار به حیواناتی گنگ

مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا کَمَثَلِ الَّذِی یَنْعِقُ بِما لا یَسْمَعُ إِلَّا دُعاءً وَ نِداءً صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَعْقِلُونَ «۱» «مثـال (تو) در دعوت کافران مثال کسـی است که (گوسـفندان و حیوانـات را برای نجـات از چنگال خطر) صـدا می‌زنـد، ولی آنها چیزی جز سـروصدا نمی‌شـنوند (و حقیقت مفهوم گفتـار او را درک نمی‌کننـد) این کـافران (در حقیقت) کر و لاـل و نابینـا هسـتند و لـذا چیزی نمی‌فهمنـد!» مفسّرین گفته‌اند که: این تمثیلی است مرکّب، که کافران و جهّال را هم به بهائم تشبیه فرموده و هم به کوران و کران و گنگان. «۲»

آیه چنین اشاره دارد که: مثل تو در دعوت کفّار مانند کسی است که بانگ بر بهائم

(۱). بقره/ ۱۷۱.

(۲). امثال قرآن، ص ۱۵۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۲۲

می‌زنـد و آنها جز صـدا، چیزی از آن نمی‌شـنوند و فقط از صـدائی که به گوشـشان برخورد می‌کنـد ترسان می‌شونـد، بـدون اینکه کوچکترین چیزی از آن درک کنند، بنابراین در واقع گوشهای آنها کر است و سخنی که مفید به حال آنها باشد نمی‌شنوند، گنگ هستند و سخنی که مفید حقیقتی باشد نمی‌گویند و نابینا هستند و چیزی نمی‌بینند. خلاصه، تمام راههای فهم بر آنها بسته شده است

و چیزی درک نمی‌کنند! «۱» آری! گر چه آنها از نعمت چشم و گوش و زبان، بهره‌مند هستند لیکن مادامی که از این ابزارهای شناخت استفاده نبرده و بدانها راه هدایت را نمی‌پیمایند گوئی کر و کور و لال هستند و گوئی این ابزارها از وظیفه اصلی خود باز مانده‌اند و دیگر سودی نمی‌بخشند. و این نهایت نگونبختی است برای انسانی که مجاری اندیشه و هدایت را بر خود سدّ نموده و از نعمت عقل و معرفت (که تمیز دهنده آدمی از حیوانات است) سودی نمی‌برد. «۲»

یکی از محقّقین، در توضیح این موضوع از بعد روان‌شناختی آن می‌گوید:

«گاهی عوامل بازدارنده‌ای متعرّض جریان تفکّر می‌شوند و آن را از راه راست منحرف می‌سازند و میان تفکّر و وصول انسان به حقیقت، مانع ایجاد می‌کنند و هر گاه موانع و بازدارنده‌های تفکّر به طور متراکم بر انسان فشار آورند، اندیشه انسان دچار خمود می‌شود، به طوری که قادر به پذیرش نظریه‌ها و افکار تازه نمی‌باشد، و انسان وقتی به این حالت برسد دیگر تفکّر ارزش عظیم خود را در زندگی از دست می‌دهد، و وظیفه طبیعی خود را در کار تشخیص حقّ و باطل و نیکی و بدی و کشف حقایق و کسب دانش و بالا- بردن انسان در مدارج ترقّی و کمال انجام نمی‌دهد. و وقتی نیروی تفکّر انسان از کار باز بماند و دچار جمود شود در واقع انسان امتیاز اساسی خود را که از حیوان جدایش می‌سازد از دست می‌دهد و مانند حیوان یا حتّی گمراهتر از آن خواهد شد.

---

(۱). تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۵۹۹.

(۲). تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۱۵۶.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۲۳

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا «۱» قرآن این حالت جمود فکری را به عنوان «مهر زدن بر دلها» یا «قرار گرفتن دلها در پوششی» و یا «قفل نهادن بر آنها» توصیف کرده است.» «۲»

جالب است که در یکی از تشبیهات قرآنی حالت وحشت و رویگردانی و اعراض کفّار از شنیدن سخن حقّ و هر گونه اندرز و نصیحت سودمند، به «فرار گورخران از مقابل شیر» تشبیه شده است.

آنجا که می‌فرماید:

فَما لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ* كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ* فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ* «۳» «چرا آنها از تذکّر روی گردانند؟ گویی گورخرانی رمیده‌اند، که از (مقابل) شیری فرار کرده‌اند!» این آیه، تعبیری است بسیار رسا و گویا از وحشت و فرار مشرکان (و کافران) از آیات روح پرور قرآن. آنها را به گورخر تشبیه کرده که هم فاقد عقل و شعور است و هم به علّت وحشی بودن گریزان از همه چیز، در حالی که در برابر آنها چیزی جز تذکره (وسیله یاد آوری و بیداری و هوشیاری) قرار ندارد. «۴»

۲- تمثیل اعمال کفّار به سرابی در بیابان

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمالُهُمْ كَسَرابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً حَتَّى إِذا جاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسابِ «۵»

---

(۱). فرقان/ ۴۴.

(۲). قرآن و روانشناسی. ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

(۳). مدثر/ ۵۱- ۴۹.

(۴). تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۶۳.

(۵). نور/ ۳۹.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۲۴

«و کسانی که کافر شدند اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر، که انسان تشنه آن را از دور آب می‌پندارند، امّا هنگامی که به سراغ آن می‌آید چیزی نمی‌یابد! و خدا را نزد آن می‌یابد و حساب او را صاف می‌کند و خداوند سریع الحساب است!» این آیه کریمه، اعمال کفّار را تشبیه کرده به سراب بیابانی که انسان آن را آب می‌پندارد ولی حقیقتی ندارد و آثاری که بر آب مترتّب است را ندارد، رفع عطش نمی‌کند و آثار دیگر آب را ندارد.

همچنین در این آیه، کفّار تشبیه شده‌اند به تشنه‌ای که نزد خود آب گوارا دارد ولی از آن روی گردانیده به دنبال آب می گردد، هر چه مولایش به او می‌گوید آب حقیقی که اثر آب دارد این است، بخور تا رفع عطشت شود و او را نصیحت می‌کند ولی او قبول نمی‌کند. و در عوض پی سراب می‌رود، و نیز رسیدن مرگ و رفتن به لقاء خدا تشبیه شده به رسیدن به سراب، در حالیکه مولایش را هم آنجا می‌یابد، همان مولا که او را نصیحت می‌کرد و به نوشیدن آب گوارا دعوت می‌نمود. «۱»

لذا این آیه، اشاره به امیدهای کاذب و خوابهای پریشان و خیالات واهی کفّار دارد، که پس از سپری شدن ایّام عمرشان و با مشاهده مرگ به وضوح در خواهند یافت که هر آنچه بدان امید بسته بودند سرابی بیش نبوده و عطش آنها را فرو نشانده است.

«این آیه سخن از کسانی دارد که در بیابان خشک و سوزان زندگی، بجای آب به دنبال سراب می‌روند و از تشنگی جان می‌دهند. در حالی که مؤمنان در پرتو ایمان، چشمه زلال هدایت را یافته و در کنار آن آرمیده‌اند.» «۲»

آری، آنان که خود را از چشمه فیّاض الهی محروم نموده‌اند و پیوند خود را با خالق هستی گسسته‌اند، و دل به لذائذ زودگذر دنیوی بسته‌اند، پس از عمری تلاش و رنج در

(۱). تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۸۵ و ۱۸۶. با تلخیص و تصرف اندک.

(۲). تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۹۰.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۲۵

راه تحصیل ثروت و جاه و مقام، در انتهای راه، خود را چون مسافر تشنه‌ای خواهند یافت که پس از طی فراز و نشیب بیابان داغ و تفتیده، و با تنی تب‌دار و افسرده و با پای خسته و پرآبله، و با کامی خشکیده، حال که بر لب چشمه امید رسیده‌اند، به جای آب سراب یافته‌اند، و در نهایت پریشانی و پشیمانی و از سوز آتش و عطش درون، جام تلخ مرگ را سر خواهند کشید! و این است سرنوشت دردناک همه کفر پیشگان و دنیا طلبان.

دنیا چو حباب است و لیکن چه حباب نه بر سر آب بلکه بر روی سراب

و آن نیز سرابی که ببینند به خواب و آن خواب چه خواب خواب بد مست خراب

۳- تمثیل اعمال کفّار به خاکستری بر سینه تندباد

مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمالُهُمْ کَرَمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عاصِفٍ لا یَقْدِرُونَ مِمَّا کَسَبُوا عَلی شَیْ‌ءٍ ذلِکَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِیدُ «۱»

«اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند همچون خاکستری است بر تندباد در یک روز طوفانی، آنها توانائی ندارند کمترین چیزی از آنچه را انجام داده‌اند به دست آورند و این گمراهی دور و درازی است.»

در این آیه، مثل بسیار رسائی برای اعمال افراد بی‌ایمان بیان شده، و بی‌ارزش و ناپایدار بودن اعمال آنها، به خاکستری در برابر تندباد تشبیه شده است.

در این تشبیه جالب نکات ظریفی خودنمائی می‌کند از جمله:

۱- تشبیه اعمال آنها به خاکستر، با توجّه به اینکه مانند خاک و غبار موجود مفیدی

---

(۱). ابراهیم/ ۱۸.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۲۶

نیست بلکه باقیمانده یک مشت آتش است، نشان می‌دهد که اعمال آنها ممکن است ظاهری داشته باشد امّا فقط همان ظاهر است و محتوایی ندارد. در یک ظرف کوچک خاک ممکن است گل زیبائی بروید، امّا در میان خروارها خاکستر حتّی علف هرزه‌ای نخواهد روئید! ۲- تشبیه اعمال کفّار به خاکستر با توجّه به اینکه در میان ذرّات خاکستر هیچ نوع چسبندگی و پیوند وجود ندارد، و حتّی با کمک آب نیز نمی‌توان آنها را به هم پیوند داد، هر ذرّه‌ای به سرعت دیگری را رها می‌سازد، گوئی اشاره به این واقعیّت است که آنها بر خلاف مؤمنان که اعمالشان منسجم و به هم پیوسته و هر عملی عمل دیگر را تکمیل می‌کند و روح توحید و وحدت نه تنها در میان مؤمنان، که در میان اعمال یک فرد با ایمان نیز وجود دارد، اثری از این انسجام و توحید عمل در کار افراد بی‌ایمان نیست. «۱»

۳- با اینکه قرار گرفتن خاکستر در برابر تندباد سبب پراکندگی آن می‌شود، امّا آن را با جمله: فِی یَوْمٍ عاصِفٍ «در یک روز طوفانی» تأکید می‌کند. زیرا اگر تندباد محدود و موقّت باشد ممکن است خاکستری را از نقطه‌ای بلند کرده و در منطقه‌ای نه چندان دور بریزد، امّا اگر روز، روز طوفانی باشد که از صبح تا به شام بادها از هر سو می‌وزند، بدیهی است چنین خاکستری آنچنان پراکنده می‌شود که هر ذره‌ای از ذراتش در نقطه دور دستی خواهد افتاد به طوری که با هیچ قدرتی نمی‌توان آن را جمع کرد.

۴- اگر طوفان به توده‌ای از کاه یا برگهای درختان بوزد و آنها را در نقاط دور دست پراکنده سازد باز قابل تشخیص می‌باشد ولی ذرّات خاکستر آنقدر ریز و کوچکند که اگر پراکنده شدند آنچنان از نظر محو می‌شوند که گوئی به کلّی نابود گشته‌اند.

۵- با اینکه باد و حتّی تندباد آثار سازنده‌ای در نظام آفرینش و طبیعت دارد- قطع نظر از آثار تخریبی که جنبه استثنائی دارد- ولی «خاکستر» این خاکستر سبک وزن، این

---

(۱).

جان گرگان و سگان از هم جداست متّحد جانهای مردان خداست

«مثنوی معنوی»

تمثیلات قرآن، ص: ۲۲۷

خاکستر بی‌محتوا و تیره‌رو، این خاکستری که هیچ موجود زنده‌ای در آن لانه نمی‌کند، سبز نمی‌شود، بارور نمی‌گردد، این خاکستری که ذراتش به کلّی از هم گسسته است، هنگامی که در برابر نسیم و باد قرار گرفت به سرعت متلاشی و پخش می‌شود که همان ظاهر بی‌خاصیت آن نیز از نظرها محو می‌گردد.

امّا باید دید چرا اعمال افراد بی‌ایمان چنین بی‌ارزش و ناپایدار است؟ چرا آنها نمی‌توانند از نتایج اعمال خود بهره گیرند؟

پاسخ این سؤال، اگر با جهان بینی توحیدی و معیارهای آن بررسی کنیم، کاملا روشن است، چرا که آن چیزی که به عمل، شکل و محتوا می‌دهد، نیّت و انگیزه و هدف و برنامه آن است.

اگر برنامه و انگیزه و هدف، سالم و قابل ملاحظه باشد، خود عمل نیز چنین خواهد بود، ولی اگر برترین اعمال را با انگیزه‌ای پست، برنـامه‌ای نـادرست و هـدفی بی‌ارزش انجـام دهیم آن عمل به کلّی مسـخ و بی‌محتوا می‌شود و چون خاکستری خواهـد بود بر سـینه تندباد! «۱»

۴- تمثیل ورود کفّار به بهشت به داخل شدن شتر به سوراخ سوزن!

إِنَّ الَّذِينَ کَذَّبُوا بِآیاتِنـا وَ اسْـتَکْبَرُوا عَنْهـا لا- تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ السَّماءِ وَ لا یَـدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّی یَلِـجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیاطِ، وَ کَـذلِکَ نَجْزِی الْمُجْرِمِینَ «۲» «آنها که آیات ما را تکـذیب کردنـد و در برابر آن تکبّر ورزیدند، درهای آسـمان برویشان گشوده نمی‌شود و (هیچگاه) داخل بهشت نمی‌شوند مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن خیاطی بگذرد! این چنین گنهکاران را جزا می‌دهیم.»

---

(۱). تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۳۱۱- ۳۰۹. با تلخیص.

(۲). اعراف/ ۴۰.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۲۸

این تعبیر قرآن، کنـایه لطیفی از محـال بودن ورود کفّار به بهشت است، در واقع برای اینکه عـدم امکان دخول این افراد به بهشت به صورت یک مسأله حسّـِی در آید این مثال انتخاب شده است، تا همانطور که هیچ کس تردید ندارد که ممکن نیست شتر با آن جثّه بزرگش از سوراخ باریـک سوزن عبور کنـد، همینطور مسلّم بدانـد راهی برای ورود افراد بی‌ایمـان متکبّر در بهشت مطلقـا موجود نیست! «۱» علّامه طباطبائی در توضیح این آیه کریمه می‌فرمایند:

«در این جمله ورودشـان به بهشت، تعلیق بر محال شـده و این تعلیق بر محال، کنایه است از اینکه چنین چیزی محقّق نخواهـد شـد و بایـد برای همیشه از آن مـأیوس باشـند. همچنـانکه گفته می‌شود: «من این کـار را نمی‌کنم مگر بعـد از آنکه کلاغ سـفید شود» و یا «موش تخم بگذارد». «۲»

جـالب است که مشـابه چنین تعـبیری از زبـان عیسـی علیه السّـِلام دربـاره ثروتمنـدان (خودخواه و متکبّر) وارد شـده است. آنجـا که می‌فرماید:

«چه دشوار است که ثروتمنـدی وارد ملکوت خدا شود! گذشـتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از وارد شدن شـخص ثروتمند به ملکوت خدا!» «۳»

ب) طرد مبانی فکری و اعتقادی مشرکین در تمثیلات قرآن

اشاره

در پاره‌ای از تمثیلات قرآن کریم حالات و روحیات مشرکین در قالب تابلوهائی زنده و گویا ترسیم گردیده و علامت سؤال بزرگی بر روی اعتقادات سـخیف آنها گذارده شده و بتهای سـنگی و چوبی و بتهای فکری و اعتقادی آنها که همچون غل و زنجیری روح آنها را در بند کشیده، با ارائه مثالهایی کوبنده و گزنده، مورد استهزاء و سرزنش قرار گرفته است.

---

(۱). تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۱۷۰.

(۲). تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۱۶۰.

(۳). انجیل لوقا، فصل ۱۸، جمله ۲۴ و ۲۵.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۲۹

۱- تمثیل تکیه‌گاه سست مشرکین به لانه عنکبوت

مَثَلُ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِیاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتاً وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ «۱» «مثل کسانی که غیر از خدا را اولیای خود برگزیدند، مثل عنکبوت است که خانه‌ای برای خود انتخاب کرده؛ در حالی که سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است اگر می‌دانستند!» درست است که هر حیوان و حشره‌ای برای خود خانه و لانه‌ای دارد، امّا هیچیک از این خانه‌ها به سستی خانه عنکبوت نیست.

اصولا خانه باید دیوار و سقف و دری داشته باشد و صاحب آن را از حوادث حفظ کند، طعمه و غذا و نیازهای او را در خود نگاه دارد. بعضی از خانه‌ها سقف ندارند امّا لااقل دیواری دارند یا اگر دیوار ندارند سقفی دارند.

امّا لانه عنکبوت که از تعدادی تارهای بسیار نازک ساخته شده نه دیواری دارد، نه سقفی، نه حیاطی و نه دری. اینها همه از یک سو.

از سوی دیگر مصالح آن بقدری سست و بی‌دوام است که در برابر هیچ حادثه‌ای مقاومت نمی‌کند.

اگر نسیم ملایمی بوزد تار و پودش را در هم می‌ریزد! اگر چند قطره باران بر آن ببارد آن را متلاشی می‌کند! کمترین شعله آتشی به آن برسد نابودش می‌سازد! حتّی اگر گرد و غبار بر آن بنشیند پاره‌پاره می‌شود و از سقف خانه آویزان می‌گردد.

معبودهای دروغین این گروه نیز نه سودی دارند و نه زیانی، نه مشکلی را حل می‌کنند و نه در روز بیچارگی پناهگاه کسی هستند.

---

(۱). عنکبوت/ ۴۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۳۰

کسانی که غیر خدا را تکیه‌گاه خود قرار دهند تکیه آنها بر تار عنکبوت است، ولی آنها که بر ایمان و توکّل بر خدا تکیه می‌کنند تکیه بر سدّ پولادین دارند. «۱»

«ابن قیّم» درباره این تمثیل زیبا و گویا می‌گوید:

«این مثال از بلیغ‌ترین و گویاترین آیاتی بشمار می‌رود که هدف آن ابطال شرک و تحقیر مشرکین و به سخریه گرفتن اعتقادات و اندیشه‌های آنها است و بیانگر آن است که شیطان آنها را چنان به بازی گرفته است که همانند مهره‌ای در اختیار اطفال و یا بی‌اختیارتر از آن گردیده‌اند، چرا که آنها بجای دل سپاردن به معبودی که بر تمامی امور تواناست و علمش بر همه چیز احاطه دارد، و از همه کس و همه چیز بی‌نیاز است و بجای آنکه در تمامی نیازمندیها و سختیها و خلأهای روحی خود روی به درگاه پروردگار هستی آورند، به بتها و تمثالها و خدایان دروغینی روی کرده‌اند، که هیچ قدرتی از خود نداشته و بسیار کوچکتر و پست‌تر و حقیرتر از آنند که بخواهند نیازی از نیازمندیهای پرستش کنندگان خود را برآورده سازند، حتّی اگر بخواهند برای تحقّق چنین امری گرد هم آمده و به یاری هم شتابند!» «۲» البته همانگونه که مفسّرین اشاره داشته‌اند، شرک تنها در محدوده پرستش بتهای سنگی و چوبی خلاصه نمی‌شود بلکه در کنار موجودات بی‌جان، گاه انسانها سر به آستان انسانهای ضعیفی همچون خود

می‌سایند «۳» و رهبران و پیشوایـان غیر الهی را معبود حقیقی خویش می‌پندارنـد و یـا بر قبله گـاهی چون ثروت و شـهرت و قـدرت سجـده می‌برنـد و بر آنها تکیه می کننـد. که تعبیر «اولیاء» (جمع ولیّ) در این آیه، به جای تعابیر دیگری چون «اصـنام» (بتها) و مانند آن اشاره ظریفی به همین نکته دارد.

---

(۱). تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۲۷۷ و ۲۷۸. با تلخیص.

(۲). امثال القرآن الکریم، ص ۴۷.

(۳). اقبال لاهوری چه زیبا این موضوع را به رشته نظم در آورده و می گوید:

آدم از بی‌بصری بندگی آدم کرد گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد

یعنی در خوی غلامی ز سگی پست‌تر است من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۳۱

علّامه طباطبائی در این‌باره می‌فرماید:

«این آیه با اطلاقی که دارد تمامی اقسام شرک را شامل می‌شود و روی سخنش با تمامی کسانی که خواهد بود که حتّی در یک امر از امور خود به غیر خدا ولیی بگیرند و به آن تکیه کنند و آن را مستقل در اثر خود بدانند، البته آن اثری که وی توقعش را دارد، هر چند که آن ولیّ بت نباشد ... و آیه: وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِکُونَ «۱» این اطلاق را تایید می کند.» «۲»

و سیّد قطب نیز بدین موضوع اشاره داشته و می گوید:

«این مثـال تصویری است شـگفت و حقیقی از حقیقتی که در این دنیـا به چشم می‌خورد، همـان حقیقتی که احیانا مردم آن را مورد غفلت قرار داده و خود نمی‌دانند به کجا روی می‌آورند چه بدست آورده و یا چه چیزی را می‌خوانند؟

گاه قدرت حکومت و سـلطنت آنها را می‌فریبد و آن را قدرت قاهره‌ای می‌پندارند که گویا سـرنوشت همه امور را بدست دارد. لذا از روی میل و رغبت و یا از سر ترس و اجبار بدان پناه می‌برند تا از حمایت آن بهره‌مند شوند و یا خود را از شر آن ایمن دارند! و یا پول و ثروت ایشان را فریفته و آن را حاکم بر همه مقـدّرات خود می‌پندارنـد و با شوق و رغبت بسـیاری بدان روی می کنند تا شاید به گمان خود از این طریق به منزلتی دست یابند و یا بر دیگران تفوّق یابند.

و یا علم و دانش آنها را مغرور ساخته و آن را اساس هر قدرت و ثروت و نیروی دیگری می‌پندارند ...

آری، انسانها فریفته این قـدرتهای ظاهری (و پوشالی) می‌شونـد و یگانه قـدرتی را که بر همه چیز تفوّق دارد، و همه عالم را مسـخّر خود نموده است، بدست فراموشی می‌سپرند.

امّا فراموش کرده‌انـد که پناه بردن به چنین قـدرتهائی- چه در دست افراد باشـد یا در اختیار گروهها یا دولتها- هماننـد پناه بردن به خانه عنکبوتی است. خانه همان حشره ضعیفی

---

(۱). یوسف/ ۱۰۶: بیشتر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند مشرکند!

(۲). تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۲۰۵ و ۲۰۶. با تلخیص.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۳۲

که بقدری سست و بی‌دوام است که نه نمی‌تواند پناهگاه مناسبی باشد و نه پناهنده به آن را در سایه حمایت خود حفظ نماید.

آری بایـد دانست جز بنیـان مسـتحکم الهی و جز حمایت و یاری وی هیـچ قـدرت دیگری دوام و بقا نخواهـد داشت. و این حقیقت بسـیار مهمّی است و قرآن نیز به خوبی نقش آن را در دلهـای مؤمنین ثبت نمود، و بـدین وسـیله به آنها نیرو و قـدرتی بخشـید که بر

همه قدرتها برتری یافتند و هیمنه پوشالی تمامی جبّاران و ستمگران عالم را در هم شکستند و تمامی موانع را از زیر پا گذاردند.» «۱»

آری شواهد تاریخی بهترین گواه بر این موضوع است که هر کس دست در دامن غیر خدا زد و جز او معبودی را برگزید، به تارهای عنکبوتی پناه برده است که در برابر وزش طوفانی به سرعت در هم می‌ریزد و تاب کمترین مقاومتی ندارد.

همانطور که فرزند نادان و خیره سر نوح گمان می‌کرد کوه می‌تواند در برابر طوفان خشم خدا به او پناه دهد و می‌گفت: سَآوِی إِلی جَبَلٍ یَعْصِمُنِی مِنَ الْماءِ ... «۲» ولی حرکت یک موج کار او را ساخت و او را راهی دیار عدم کرد، دیگران نیز در طوفانهای حوادث زندگی به قدرت جسمانی و یا نیروی فکرشان و یا مقام و منصب و یا ثروتشان و یا قوم و عشیره‌شان پناه می‌برند، غافل از اینکه هیچیک از اینها در برابر فرمان خدا تاب کمترین مقاومتی ندارد و دل خوش داشتن بدانها مانند دل خوش نمودن عنکبوت به تارهای ضعیف و لرزان خود است.

انّما الدّنیا عناء لیس للدّنیا ثبوت

انّما الدّنیا کبیت نسجته العنکبوت

«۳» دنیا سختی و رنج است و آن را آرامشی نیست، دنیا مانند خانه‌ای است که عنکبوت آن را تنیده باشد.

---

(۱). تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۲۷۳۶. با تلخیص.

(۲). هود/ ۴۳: به کوهی پناه می‌برم تا مرا از آب حفظ کند.

(۳). ثمار القلوب، ص ۴۳۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۳۳

۲- تمثیل معبودهای دروغین مشرکین به موجوداتی ضعیف‌تر از مگس

یا أَیُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ، إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ، وَ إِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئاً لا یَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ، ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ «۱» «ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند! و هر گاه مگس چیزی از آنها برباید، نمی‌توانند از آن باز پس گیرند! هم این طلب کنندگان ناتوانند، و هم آن مطلوبان (هم این عابدان، و هم آن معبودان)!» این آیه ترسیم جالب و گویائی از وضع بتها و معبودهای ساختگی و ضعف و ناتوانی آنها نموده، و بطلان اعتقاد مشرکان را به روشن‌ترین وجهی آشکار می‌سازد.

این آیه اشاره دارد که همه بتها و همه معبودهای آنها و حتّی همه دانشمندان و متفکّران و مخترعان بشر اگر دست به دست هم بدهند قادر بر آفرینش مگسی نیستند.

بنابراین چگونه می‌خواهند اینها را همردیف پروردگار بزرگی قرار دهند که آفریننده آسمانها و زمین و هزاران هزار نوع موجود زنده در دریاها و صحراها و جنگلها و اعماق زمین است، خداوندی که حیات و زندگی را در اشکال مختلف و چهره‌های بدیع و متنوّع قرار داده که هر یک از آنها انسان را به اعجاب و تحسین وا می‌دارد، آن معبودهای ضعیف کجا و این خالق قادر و حکیم کجا؟! و آنگاه اشاره می‌دارد: نه تنها قادر نیستند مگسی بیافرینند، بلکه از مقابله با یک

---

(۱). حج/ ۷۳.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۳۴

مگس نیز عاجزند. چرا که اگر مگس چیزی از آنها برباید نمی‌توانند آن را باز پس گیرند! «۱» موجودی به این ضعیفی و ناتوانی که حتّی در مبارزه با یک مگس شکست می‌خورد چه جای دارد که او را حاکم بر سرنوشت خویش بدانند و حلّال مشکلات! این مثال گرچه در برابر مشرکان عرب ذکر شده، ولی با توجّه به اینکه مخاطب آن همه مردم جهانند یا أَیُّهَا النَّاسُ اختصاصی به بتهای سنگی و چوبی ندارد، بلکه تمام معبودهایی را که جز خدا می‌پرستند در این مثال شرکت داده شده‌اند، اعمّ از فرعونها و نمرودها و بتهای شخصیتهای کاذب و قدرتهای پوشالی و مانند آن.

آنها نیز بر این مثال منطبق هستند، آنها هم اگر دست به دست هم بدهند و تمام لشکر و عسکرشان را جمع و جور کنند و اندیشمندان و فرزانگانشان را دعوت کنند قادر به خلق مگسی نیستند، و حتّی اگر مگسی ذره‌ای از سفره آنها برگیرد توانائی بازگرداندن آن را ندارد. «۲»

دکتر بنت الشاطیء می‌نویسد:

«از زمانی که کتاب آسمانی اسلام چنین مثالهای شگفتی را ارائه نموده تا کنون چهارده قرن می‌گذرد ... و این تمثیلات همواره، تمامی قدرتهای بشری و نبوغ دانشمندان را به تحدّی و هماوردی دعوت نموده است، و کسانی را که معجزات علمی عصر حاضر چشمانشان را خیره نموده و مغرورشان ساخته، پیوسته فرا می‌خواند که اگر می‌توانند گرد هم آمده و مگسی را (و یا بال مگسی را) بیافرینند، و یا طعمه‌ای را که از آنها ربوده باز پس گیرند.

---

(۱). تحقیقات به عمل آمده نشانگر آن است که مگس در مقایسه با سایر حیوانات این ویژگی را دارد که غذائی را که به دهان می‌گیرد، قبل از بلعیدن آن، به وسیله ترشحات بذاق خود، آن را متلاشی نموده و تجزیه می‌کند، و به این ترتیب هرگاه این حیوان طعمه‌ای را می‌رباید پیش از خوردن، شکل آن را کاملا از حالت اصلی خود خارج ساخته و آنگاه آن را بوسیله نوک خود جذب می‌کند، لذا هیچ یک از ابزارهای پیچیده دانشمندان نیز نخواهند توانست طعمه‌ای را که مگس به دهان گرفته از او باز پس گیرد، چرا که این طعمه دیگر ماهیت اصلی خود را از دست داده و قابل تبدیل به وضعیت سابق خود نیست! و بدینسان این آیه را می‌توان یکی از معجزات علمی قرآن قلمداد نمود.

(امثال القرآن)، عبد الرحمن حسن حنبکه، ص ۱۹۳.

(۲). تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۷۴- ۱۷۱، با تلخیص.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۳۵

همین حشره ضعیف و خردی که به وسیله مقداری حشره‌کش از بین می‌رود، با این وجود می‌تواند با یک تماس مختصر و انتقال میکرب کشنده‌ای، جان همان مخترع حشره‌کش را از وی بگیرد.!» «۱»

اهل اشارت و تأویل نیز برآنند که:

«مخاطب: یا أَیُّهَا النَّاسُ در این آیت، گرفتاران بلای نسیان و غافلان از حقیقتند تا آنان را تنبیهی باشد. مگر از خواب غفلت بیدار و از مستی جهالت هشیار گردند. آن کس که عزّ سرمدی طلب کند بر معدن ضعف و مذلّت رو نیاورد و خلایق از قدرت و مشیّت بی‌نصیب و از توانائی مطلق محروم‌اند» «۲» شیخ عطار نیز مضمون این تمثیل را در قالب اشعار نغزی به رشته نظم کشیده است: «۳»

بر دیوانه بیدل شد آن شاه که ای دیوانه از من حاجتی خواه

چو خورشید است چرخ تاج بخشم چرا چیزی نخواهی تا ببخشم؟

به شه دیوانه گفت ای خفته در ناز مگس را دار امروزی ز من باز

که چندان این مگس بر من گزیده است تو گوئی در جهان جز من ندیده است

شهش گفتا که این کار آن من نیست مگس در حکم و در فرمان من نیست

---

(۱). القرآن و قضایا الانسان، ص ۱۶۵. به نقل از: الصورة الفنیة فی المثل القرآنی، ص ۱۰۸.

(۲). شیخ روزبهان، ج ۲، ص ۶۲، به نقل از: امثال قرآن، ص ۲۴۲.

(۳). اسرارنامه، ص ۱۸۸.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۳۶

بدو دیوانه گفتا رخت بردار که تو عاجزتری از من به صدبار

چو تو بر یک مگس فرمان نداری برو شرمی بدار از شهریاری!

۳- تمثیل مشرکین به جوینده آبی که هرگز بدان نرسد!

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَباسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْماءِ لِيَبْلُغَ فاهُ وَ ما هُوَ بِبالِغِهِ وَ ما دُعاءُ الْكافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلالٍ «۱» «دعوت حقّ از آن اوست، و کسانی (مشرکان) غیر از خدا می‌خوانند به دعوت آنها پاسخ نمی‌گویند، آنها همچون کسی هستند که کفهای خود را به سوی آب می‌گشاید تا آب به دهانش برسد و هرگز نخواهد رسید، و دعای کافران جز در ظلال (و گمراهی) نیست!» مفسّرین درباره وجوه مختلف این تمثیل قرآنی گفته‌اند:

۱- در این آیه خداوند متعال، مشرکان را که روی به غیر خدا آورده‌اند و بتهای سنگی و چوبی و انسانی و مانند آنها را می‌خوانند و از آنان انتظار کمک دارند، به تشنه کامی تشبیه نموده که در بیابانی تفتیده، به دنبال رنج و مرارتی بسیار، ناگاه به چاه آبی برسد و دلو و ریسمانی نیز نداشته باشد، به ناچار دست به سوی آب می‌گشاید تا آن را به دهان خود برساند ولی چون فاصله بسیاری با آب دارد هرگز بدان نمی‌رسد و گشودن کف و تلاش و رنج فراوان او را سودی نمی‌بخشد.

آیا می‌توان در کنار چاه نشست و دست به سوی آب دراز کرد و با اشاره، آب را به دهان فرستاد؟ این کار جز از یک انسان ساده لوح و دیوانه سر می‌زند؟

آری، سرچشمه شرک نیز تصورات و خیالات باطلی است که فرد را به سوی

---

(۱). رعد/ ۱۴.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۳۷

سرابهای پوچ می‌کشاند، و او را دست خالی در بیابان، سرگشته رها می‌کند.

صاحب تفسیر کشاف می‌گوید:

«چنین فردی دستهای خود را گشوده و انتظار دارد که آب به دهان وی برسد در حالیکه آب فاقد درک و شعور است و نمی‌داند که چنین کسی به سراغش آمده و دست به سویش گشوده و از حالت عطش و نیازمندی وی بی‌اطّلاع است و قادر نیست تا دعای وی را اجابت گوید و او را سیراب نماید.

آنان که جمادی را می‌خوانند نیز چنین حالتی را دارند، چرا که آن موجودات بی‌جان نیز نیازمندیهای ایشان را درک نمی‌کند و قادر به اجابت درخواستهای آنها نیست و نمی‌تواند سودی به ایشان برساند.» «۱»

آرى، انسان فطرتا تشنه حقّ و خواستار حقيقت است لِيَبْلُغَ فاهُ ولى راه وصول به آن را گم مى‌كند. امّا جز ايمان به خدا و عشق و انس به او و دعا و درخواست از او، هيچ چيز ديگرى انسان بى‌نهايت طلب را سيراب نمى‌كند وَ ما هُوَ بِبالِغِهِ چرا كه دون اللّه هر چه باشد سراب است و دعا از غير او بيهوده!. «۲»

۲- اين احتمال نيز در تفسير جمله فوق وجود دارد كه بت‌پرستان را به كسى تشبيه مى‌كند كه كف دستان خود را كاملا صاف و افقى گرفته وارد آب مى‌كند، و انتظار دارد آب در دست او بند شود، در حالى كه به محض اينكه دست را از آب بيرون آورد، قطرات آب از لابلاى انگشتان و كف دست او بيرون مى‌ريزد و چيزى باقى نمى‌ماند.

۳- تفسير ديگرى كه براى اين مثال كرده‌اند آن است كه بت‌پرستان كه براى حلّ مشكلاتشان به سراغ بتها مى‌روند مانند كسى هستند كه مى‌خواهد آب را در مشت خود نگه دارد. آيا هيچگاه آب را مى‌توان در مشت نگاه داشت؟ «۳» و اين از ضرب المثل معروفى در ميان عرب گرفته شده كه وقتى مى‌خواهند براى

---

(۱). تفسير الكشاف، ج ۲، ص ۱۶۲. و بنگريد به: مجمع البيان، ج ۳ ص ۲۸۴.

(۲). تفسير نور، ج ۶، ص ۱۶۴.

(۳). تفسير نمونه، ج ۱۰، ص ۱۵۵.

تمثيلات قرآن، ص: ۲۳۸

كسى كه كوشش بيهوده مى‌كند مثالى بزنند مى‌گويند: «هو كقابض الماء باليد»، «او مانند كسى است كه مى‌خواهد آب را با دست خود بگيرد.»

و اين بيت نيز منسوب به على عليه السّلام است:

و من يصحب الدّنيا كمن مثل قابض على الماء خانته فروج الأصابع

در فارسى نيز «آب در غربال» مثل به فنا و زوال است. چنانكه گفته‌اند:

قرار در كف آزادگان نگيرد مال نه صبر در دل عاشق، نه آب در غربال

خلاصه در همه اين معانى، وجه تمثيل آن است كه پرستندگان باطل از خواندن خدايان خود فايدتى نگيرند و در تشنگى بميرند. «۱»

۴- تمثيل مشركين به افرادى متحيّر و سرگردان

قُلْ أَ نَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَنْفَعُنا وَ لا يَضُرُّنا وَ نُرَدُّ عَلى أَعْقابِنا بَعْدَ إِذْ هَدانَا اللَّهُ كَالَّذِى اسْتَهْوَتْهُ الشَّياطِينُ فِى الْأَرْضِ حَيْرانَ لَهُ أَصْحابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدى وَ أُمِرْنا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعالَمِينَ «۲» «بگو آيا چيزى غير از خدا بخوانيم كه نه سودى به حال ما دارد نه زيانى و (به اين ترتيب) بازگشت به عقب كنيم بعد از آنكه خداوند ما را هدايت كرده، همانند كسى كه بر اثر وسوسه‌هاى شياطين راه را گم كرده و سرگردان مانده، در حالى كه يارانى هم دارد كه او را به هدايت دعوت مى‌كنند كه به سوى ما بيا، بگو تنها هدايت خداوند هدايت است و ما دستور داريم كه تسليم پروردگار عالميان باشيم.»

اين آيه، به انسان متحيّرى مثال زده است كه در كار خود سرگردان است و درباره

---

(۱). امثال قرآن، ص ۱۹۷.

(۲). انعام/ ۷۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۳۹

سعادت خود عزم راسخی ندارد، و لذا بهترین راه سعادت و مستقیم‌ترین راه رسیدن به هدف را- که قبل از او هم کسانی آن راه را پیموده و به هدف رسیده‌اند- ترک می‌گوید، آنگاه سرگشته و حیران مانده، شیطانها محاصره‌اش نموده و به سوی هلاـکش می‌خوانند، هر چه هم که یاران هدایت یافته‌اش بر او بانگ می‌زنند و به سوی هدایتش دعوت می‌کنند قبول نمی‌کند و در عین اینکه بر سر دوراهی سقوط و نجات قرار گرفته نمی‌فهمد تکلیفش چیست!. «۱»

قرآن در قالب این تصویر زنده و گویا، حالت حیرت و سرگردانی کسانی را که قلب خود را میان خدای یکتا و خدایان متعدد توزیع نموده‌اند، و گاهی با خداست و گاهی با خدایان دیگر (هم خدا را می‌خواهند و هم خرما را) و احساس خود را میان هدایت و گمراهی سرگردان می‌گذارند، به خوبی ترسیم نموده است.

قرآن کریم، بر این مخلوق مأیوس و سرگردان و درمانده که شیطان او را فریب داده و حیرانش گذاشته چنین سیمای بدیعی را نقش میزند و ای کاش که او فقط به این ورشکستگی در زندگی قناعت می‌کرد و به دنبال شیاطین روان می‌شد و سرانجام به یک آرامش در این راه می‌رسید، لکن از طرف دیگر برادرانی هستند که در کنار معرکه ایستاده‌اند و با جان و دل او را به راه راست می‌خوانند، مرتب ندا می‌زنند که بیا به سوی ما، بیا! و او در میان این دو حالت سرگردان است. دلش دو نیم گشته، نیمی در دست شیاطین و نیمی در دست یاران و نمی‌داند که به کدام طایفه پاسخ مثبت بگوید و کدام راه را برای خود برگزیند. «۲»

و این حالت اضطراب و عذاب روحی که در سیمای چنین فردی موج می‌زند را می‌توان به خوبی در خلال تعبیر گویای قرآن حس و لمس نمود. «۳»

---

(۱). تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۲۹.

(۲). تصویر فنی در قرآن، ص ۶۷. با تلخیص.

(۳). تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۲، ص ۱۱۳۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۴۰

یکی از محقّقین با اشاره به این آیه، درباره چنین حالت روحی می‌نویسد:

«هرگاه در انسان برخی از انگیزه‌ها با هم درگیر شوند، مثلا انگیزه‌ای انسان را به یک سو و انگیزه‌ای دیگر به سوی مقابل بکشاند، در این صورت به انسان حالتی دست می‌دهد که احساس سرگردانی و تردید می‌کند و از تصمیم‌گیری درباره تعیین سمت حرکت و شیوه عمل خود ناتوان می‌شود. چنین حالتی را «درگیری روانی» می‌گویند.

قرآن این درگیری روانی را که اشخاصی که در برابر ایمان موضعی مشکوک و تردیدآمیز دارند و از آن رنج می‌برند به خوبی تصویر می‌کند: قُلْ أَ نَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَنْفَعُنا ...

در این آیه، حالت درگیری روانی و سرگردانی و تردید ناشی از آن به دقّت توصیف شده است. از یک طرف شیاطین انسان را وسوسه می‌کنند و به سوی گمراهی و کفر می‌کشانند، و از سوی دیگر دوستان مؤمنش او را به هدایت و ایمان می‌خوانند و او در میان این دو کشش و جاذبه در حالتی از سرگردانی و پریشانی فکر و تردید قرار دارد. «۱»

... روشن است که اضطراب، از عجز انسان در برابر حلّ تضادهای روانی وی ناشی می‌شود و اصولا بخش بزرگی از نیروی روانی انسان برای حلّ تضادهای روانی مصرف می‌شود. به همین دلیل است که بیماران روانی نمی‌توانند به طور صحیح تواناییها و امکاناتشان را بروز دهند، چون تضادهای روانی آنها، نیروی‌شان را مصرف می‌کند و باعث تعطیل شدن تواناییها و امکاناتشان

می‌شود.» «۲»

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضای دوست باید یا رضای خویشتن

سـوی آن حضـرت نپویـد هیـچ دل بـا آرزو بـا چنیـن گلرخ نخسـبد هیـچ کس بـا پیرهن

(۱). قرآن و روانشناسی، ص ۷۰ و ۷۱.

(۲). همان، ص ۳۹۳.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۴۱

سر بر آر از گلشن توحید تا در کوی دین کشتگان زنده بینی انجمن در انجمن

«۱»

۹- خاموش ساختن افراد لجوج و عنود

همانگونه که در مباحث پیشین اشاره داشتیم، بسیار می‌شود که ذکر کلّیات مسائل به صورت مستدلّ و منطقی برای خاموش کردن یـک فرد لجوج کـافی نیست، و او همچنـان بر اعتقادات خود اصـرار می‌ورزد. امّا هنگامی که مسأله در قالب مثال ریخته شود راه را چنان بر او می‌بنـدد که دیگر مجال بهانه‌گیری بر او باقی نمی‌مانـد، و از همه گذشـته زحمت بحثهای طولانی و مفصّل را از دوش بر می‌دارد.

به تعبیر دیگر گـاه فردی آنچنـان در لابلای تار و پود ذهنی و تنیـده‌های فکری خود گرفتار آمـده که ماننـد کرم ابریشم خود را در پیله‌هـای تنیـده خـویش محبوس نموده و مجـاری انـدیشه را بر خود بسته است. طـبیعی است که بـا چنین فردی نمی‌توان تنهـا از راه اسـتدلالهای منطقی و برهانهـای فلسـفی به منـاظره برخـاست، بلکه در مواردی چنـد، ارائه یک مثال گویا و شـیوا می‌توانـد گره‌های فکری او را بگشاید و راه رسیدن به مقصود را هموار نماید.

علّامه زمخشری ضمن بر شماردن فوایدی چند برای روش تمثیل می‌گوید:

«خداونـد، در کتابهـای آسـمانی مثالهـای فراوانی برای مزیـد توضـیح و تقریر مطلب بیـان فرمـوده، زیرا مثـل در دلهـا تـأثیر بیشـتری می‌بخشد و دشـمن لجوج و عنود، منکوب و سـرکوب می‌شود، و با مثل متخیّل به صورت محقّق و معقول در قالب محسوس ترسـیم می‌گردد.» «۲»

از جمله مثالهای که چنین نقشی را به خوبی ایفا می‌نماید، آیه ۵۹ سوره آل عمران

(۱). دیوان حکیم سنائی، ص ۵۲۰.

(۲). تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۱۴۹.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۴۲

است که در برابر کسانی که به آفرینش حضـرت مسیح علیه السّلام ایراد نموده و می‌گفتند که چگونه ممکن است انسانی بدون پدر متولّد شود و از این راه قصد داشتند تا ادّعای باطل الوهیّت آن حضرت را ثابت نمایند، می‌فرماید:

إِنَّ مَثَلَ عِیسـی عِنْدَ اللَّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ «مثل عیسـی در نزد خـدا، همچون مثل آدم است که او را از خاک آفرید و سپس به او فرمود: موجود باش و او هم فورا موجود شد.»

در تفسـیر علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السّـلام نقل شده که مسـیحیان نجران با سران خود به مدینه آمدند و در مسجد با رسوم

خود به نماز پرداختند و ناقوس زدند. اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و اله متعجب شدند و به پیامبر صلّی اللّه علیه و اله گفتند چطور اجازه می‌دهی که در مسجد تو به نماز آن هم به رسم خویش پردازند؟

پیامبر صلّی اللّه علیه و اله فرمود: آنها را به حال خویش واگذارید. مسیحیان به رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله گفتند: به چه چیز ما را می‌خوانی؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و اله فرمود: شما را دعوت به اسلام آوردن می‌کنم و بدانید که عیسی بشری بود که می‌خورد و می‌آشامید و صحبت می‌کرد. آنها (در مقام مجادله برآمدند و) پرسیدند: پدر عیسی کیست؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و اله در جواب به آنها فرمود: به من بگوئید که پدر آدم کیست؟ آنها جواب نگفتند و در آن هنگام این آیه نازل شد. «۱»

آیه با یک استدلال کوتاه و روشن به ادّعای مسیحیان نجران درباره الوهیّت مسیح علیه السّلام پاسخ می‌گوید و اشاره می‌دارد که اگر عیسی بدون پدر بدنیا آمد هیچگاه دلیل بر آن نمی‌شود که او فرزند خدا یا عین خدا باشد، زیرا این موضوع درباره آدم به شکل عجیب‌تری تحقّق یافت، او بدون پدر و مادر به دنیا آمد. بنابراین همانطور که آفرینش آدم از خاک جای تعجب نیست، و خداوند هر کاری بخواهد انجام می‌دهد و «فعل» و

---

(۱). نمونه بیّنات در شأن نزول آیات، ص ۱۱۸ و ۱۱۹.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۴۳

«اراده» او هماهنگ است، همچنین تولّد عیسی از مادر و بدون پدر، مسئله محالی نخواهد بود، بلکه آفرینش آدم به مراتب شگفت انگیزتر است، پس اگر بنا شود این دلیل بر الوهیّت باشد، آدم به این موضوع سزاوارتر است. «۱»

لذا ما هر قدر بخواهیم در برابر افراد لجوج بگوییم که این کار (خلقت عیسی بدون پدر) در برابر قدرت بی‌پایان خدا کار ساده‌ای است، باز ممکن است بهانه‌گیری کنند. امّا هنگامی که به آنها بگوییم آیا قبول دارید که آدم و انسان نخستین، از خاک آفریده شده است؟ خداوندی که چنین قدرتی دارد چگونه نمی‌تواند انسان را از بشری بدون پدر متولّد سازد؟ «۲» به گفته زرکشی:

«این تشبیه قرآن، تشبیه امری غریب به غریب‌تر از خود است. زیرا گرچه خلقت عیسی علیه السّلام بدون پدر یک امر عجیب و شگفت بشمار می‌رود لیکن از آن شگفت‌تر خلقت آدم است که از خاک آفریده شد و پدر و مادری در خلقت او نقش نداشت. لذا از این تشبیه می‌توان بعنوان بهترین ابزار برای تأثیرگذاری بر مخاطب و خاموش نمودن خصم و فائق آمدن به روی بهره جست.» «۳»

گفتنی است ائمه اطهار علیهم السّلام نیز در روشهای تربیتی خود و در میدان مناظره و محاجّه با مخالفان، به تأسّی از قرآن، از تمثیلهای زنده و تأثیرگذاری بهره جسته‌اند، که هم مسائل پیچیده را در آستانه حس قرار داده و هم چون پتکی، شیشه استدلالهای دشمن را خرد نموده است.

از جمله در روایتی آمده است که:

روزی ابن ابی العوجاء (که پیشوای زنادقه و ملحدین عصر خود بود) به نزد امام صادق علیه السّلام آمد و گفت: نظر تو درباره این آیه چیست که می‌گوید: «در هر زمان که

---

(۱). تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۳۶.

(۲). همان، ج ۱۰ ص ۱۷۴.

(۳). البرهان فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۴۷۷.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۴۴

پوست تن دوزخیان از شـدت آتش بسوزد ما پوست دیگری بر آنها می‌پوشانیم (تا طعم عذاب را به خوبی بچشـند). «۱» فرض کنیم که این پوستها گناه کرده و عذاب شوند گناه آن پوست دیگر (که تازه روئیده) چیست؟

امـام فرمود: وای بر تو! آن پوست، هم عین پوست اوّل است و هم غیر آن است! (هی هی و هی غیرهـا) آن ملحـد (که از این پاسـخ چیزی درنیافته بود) گفت: این سخن را برای من روشن کن! «۲» امام علیه السّلام (به ذکر یک مثال گویا روی آورد و) فرمود: آیا تا کنون ندیده‌ای که کسـی خشتی را بشـکند و بعد با آب آغشته‌اش نماید و به گل تبدیلش کند و سپس (در قالب ریخته) و آن را به شکل اوّلیه‌اش درآورد. آیا این همان خشت اوّل نیست و از جهت دیگر غیر آن نیست؟! آن مرد گفت: چرا! خـدا عمرت دهد (و از این راه مجاب شد). «۳»

۱۰- ابتلاء و امتحان برای آشکار نمودن گوهر حقیقت آدمی

هرگاه بخواهیم انسان را به سوی مقصـد تربیت سیر دهیم، بایـد به وسـیله مجموعه‌ای از اعمال دریابیم که او تا چه اندازه آمادگی و صلاـحیّت آن مقصـد را دارد، تا بتوانیم زمینه لازم را برای این سیر به درستی فراهم کنیم؛ و نیز برای اینکه دریابیم که متربّی در چه مرتبه‌ای است و چه توانائیها و صـلاحیتهایی دارد و بخواهیم آن تواناییها و صلاحیتها ظهور کند، باید یک سلسله امور را که متناسب مقصد تربیت است بر او وارد کنیم، و این عمل «ابتلاء» و «امتحان» نامیده می‌شود، و هدف از آن این است که باطنها ظهور کند و

---

(۱). نساء/ ۵۶.

(۲). و در روایت دیگر آمده که آن مرد گفت: برای من مثالی از امور دنیوی ارائه کنید تا این مسئله را درک کنم! (بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۸.)

(۳). بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۹، که از امالی شیخ طوسی ص ۲۰ نقل نموده است.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۴۵

صلاحیتها و عدم صلاحیتها ظاهر شود.

اساسا نظـام هستی بر ابتلاـء و امتحان اسـتوار است و هر که ادعائی کنـد بایـد بدانـد که هزاران امتحان در پیش دارد. به تعبیر «ملّای رومی» آن انسـان بی‌اطّلاـع از فنّ خیـاطی چون ادّعـای خیـاطی کنـد، بلافاصـله یـک قواره پـارچه اطلس پیش رویش می‌گذارنـد و می‌گوینـد یک قبای گشاد ببر و در نتیجه این امتحان، راسـتگو از دروغگو معلوم می‌شود. اگر مردم در ناگواریها و مانند آن امتحان نمی‌شدند، هر ناکسی مدّعی می‌شد که در روز جنگ رستم دستان است.

صد هزاران امتحان است ای پدر هر که گوید من شدم سرهنگ در

گر نداند عامه او را ز امتحان پختگان را، جویندش نشان

چون کند دعویّ خیاطی خسی افکند در پیش او شه، اطلسی

که ببر این را به غلطان فراخ ز امتحان پیدا شود او را دو شاخ

گر نبودی امتحان هر بدی هر مخنّث در وغا رستم بدی

«۱» روش ابتلا و امتحان نیکوترین روش در شـکوفا کردن اسـتعدادهای بشـر و آشـکار نمودن گوهر حقیقت آدمی و خالص نمودن وجود انسان و مشخص کردن شایستگیها و مراتب افراد و وسیله جدا نمودن و تمییز آنان است. «۲»

این پالایش درونی تنها در گرو مواجهه عملی متربّی با صـحنه‌های ابتلا است و نمی‌توان روشـهای دیگر اعمّ از موعظه و نصـیحت و بینش دهی و نظیر آن را جایگزین این روش نمود.

بر اساس روش ابتلا، مربّی باید متربّی را در کام عمل بیفکند تا او خود، پستیها و بلندیها را زیر پا بگیرد و با خوشیها و ناخوشیها در آویزد و در هر یک، توانهای معیّنی را

---

(۱). مثنوی معنوی، دفتر سوم.

(۲). سیری در تربیت اسلامی، ص ۳۱۱– ۳۰۸.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۴۶

در خویش پدید آورد. «۱»

خداوند متعال در مقام تربیت انسان و برای جدا شدن صفوف از یکدیگر، در پیش روی این شاگرد هستی انواع امتحانها را قرار داده است تـا صـلاحیّت بـاطنی او از نظر اسـتحقاق ثواب یا عقاب به منصّه ظهور برسـد و لیاقت او برای ارتقاء به کلاس بالاتر و یا در جا زدن او در مراتب پایین آشکار گردد.

و اساسا «بعثت رسل و نشـر کتب آسمانی همه برای امتیاز بشر و جدا شدن اشقیاء از سعداء و مطیعین از عاصین است و معنی امتحان و اختبار حقّ همین امتیاز واقعی خود بشر است از یکدیگر.» «۲»

لـذا این جهـان پر زرق و برق که هر گـوشه‌ای از آن دل می‌برد، و دیـدگان را به خـود مشـغول می‌دارد و انگیزه‌هـای مختلف را در درون آدمی بیـدار می‌کند، یک میدان بزرگ آزمایش است تا در کشاکش این انگیزه‌ها، و درخشـش این زرق و برقها و چهره‌های دل‌انگیز و دلربـا، انسـان بر کرسـی آزمـایش قرار گیرد و میزان قـدرت ایمـان و نیروی اراده و معنویت و فضـیلت خود را به نمـایش بگذارد. «۳»

بـه این ترتیب هر چه در اختیـار آدمی است و یـا در پیش روی اوست، می‌توانـد ابزارهـای آزمـایش الهی قرار گیرد و هر گـامی که انسان برمی‌دارد و هر حرکتی که می‌نمایـد و حتّی هر اندیشه‌ای که در صـفحه ذهنش خطور می‌کند، می‌تواند وسـیله سنجشـی برای حقیقت ذات او بشمار آید.

لحظه لحظه امتحانها می‌رسد سرّ دلها می‌نماید در جسد

«۴» علّامه طباطبائی در این‌باره می‌فرمایند:

«آیـات شـریفه، امتحـان و بلاـ را به جمیع اموری که یـک نحو ارتبـاطی با انسان دارنـد عمومیّت داده است، گاهی آن امور از اجزاء وجودی انسان بوده و خداوند انسان را به آنها

---

(۱). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ص ۱۱۰.

(۲). اربعین حدیث، امام خمینی (ره)، ص ۲۳۴.

(۳). تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۳۴۹.

(۴). مثنوی معنوی، دفتر پنجم.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۴۷

امتحان می‌کند، مانند گوش و چشم و حتّی اصل حیات، و گاهی از امور خارجیه‌ای است که با انسان مرتبط می‌باشند، مانند فرزند و زن و عشیره و دوست و مال و مقام و بالاخره هر چه که به یک نحوی مورد استفاده انسان قرار می‌گیرد، و هم چنین نقطه‌های مقابل این امور نیز مانند مرگ یا مصائب دیگری که انسان با آنها روبرو می‌شود اسباب و عوامل امتحان بشر می‌باشند.

خلاـصه آنکه آیـات شـریفه هر جزئی از اجزاء عـالم و هر حالتی از حالات آن را که با انسان مرتبط می‌باشـد از وسائل و عوامل که

خداوند بشر را به آن امتحان می کند، معرفی کرده است. و علاوه عموم دیگری هم از آیات استفاده می‌شود و آن این است که تمام افراد بشـر از مؤمن و کافر، نیکوکار یا بدکار، پیغمبر و یا مقامهای پایین‌تر، همه و همه مورد امتحان و ابتلا قرار گرفته و هیچ کس از این ناموس الهی استثنا نمی گردد.» «۱»

جـالب آن است که قرآن کریم، تمثیلات خـود را نیز در حکم یکی از ابزارهـای آزمـایش بشـمار آورده، که به وسـیله آن می‌توان میزان انقیاد و سرسپردگی افراد را در برابر آیات الهی محک زد.

خداوند متعال پس از ارائه مثالهای متعددی از امور مختلف (اعم از کوچک و بزرگ و ریز و درشت) به عکس العمل افراد در برابر این مثالها اشاره داشته و انسانها را از این جنبه به دو گروه تقسیم می کند:

گروه اوّل، مؤمنینی هستند که آیات الهی به هدایت و نورانیّت قلبی آنها می‌افزاید و در برابر تمثیلات قرآن، خاضع و متواضع بوده و ضمن ایمان و اعتقاد بدانها، در هر یک از آنها اندیشه و تدّبر می کنند و از مواعظ و عبرتهای آن پند گرفته و روح و روان خویش را در این چشمه‌سار زلال شستشو می‌دهند.

امّا گروه دوّم کفّار و منافقین و یا به تعبیر رساتر کسانی هستند که دلهای بیماری دارند

---

(۱). تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۶۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۴۸

و اساسا منکر آن هسـتند که خدای سبحان به موجودات خرد و کوچکی همچون پشه و عنکبوت و مانند آن مثال زده باشد. اینان نه تنهـا حکمتهـا و عبرتهـای تمثیلات قرآنی را منکرنـد، بلکه اساسـا در آسـمانی بودن این سـخنان و وحیانی بودن آنها شک و تردید دارند! خداوند متعالی واکنش این دو گروه را در برابر مثالهای قرآن چنین ترسیم نموده است:

إِنَّ اللَّهَ لا یَسْتَحْیِی أَنْ یَضْرِبَ مَثَلًا ما بَعُوضَةً فَما فَوْقَها فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا فَیَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ أَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا فَیَقُولُونَ ما ذا أَرادَ اللَّهُ بِهذا مَثَلًا یُضِلُّ بِهِ کَثِیراً وَ یَهْدِی بِهِ کَثِیراً وَ ما یُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفاسِقِینَ «۱» «خداوند از اینکه مثال (به موجودات ظاهرا کوچکی مانند) پشّه و حتّی بالاتر از آن (از نظر کوچکی و ظرافت) بزند شـرم نمی کند. (در این میان) آنها که ایمان آورده‌اند می‌دانند اینها حقیقتی است از طرف پروردگارشان، و امّا آنها که راه کفر را پیموده‌انـد (این موضوع را بهانه کرده) و می گوینـد منظور خداوند از این مثل چه بوده است؟ (آری) خـدا جمع زیادی را با آن گمراه و عـدّه کثیری را هـدایت می کند ولی تنها فاسـقان را با آن گمراه می‌سازد»

درباره سـبب نزول این آیه گفته‌اند، هنگامی که خدای متعال مثلهایی از مگس و عنکبوت (و مانند این حیوانات کوچک) در کتاب خود آورد، یهودیان گفتنـد: خدا به چه منظور از این حیوانات خرد یاد کرده؟ و مشـرکان نیز گفتند: خدائی را که این اشـیاء را ذکر کنـد پرسـتش نخواهیم کرد! و هر دو گروه این موضوع را بهانه قرار داده و زبان به اعتراض و انتقاد گشودنـد. از اینرو آیه فوق نازل شد تا عظمت و اهمیّت امثال را به آنان بفهماند. «۲»

از این آیه می‌توان دریـافت که افراد به مقتضـای روحیـات و معرفت خود در برابر یـک آزمـایش الهی دو گونه عکس العمـل نشان می‌دهند و هر یک از امتحانها، آثار مختلفی را

---

(۱). بقره/ ۲۶.

(۲). بنگرید به: تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۸۸. تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۶۵.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۴۹

در نفوس بشری بجا می گذارد.

وقتی سختی و مصیبت از راه می‌رسد، بندگانی که به خدا ایمان آورده و به او توکّل نموده‌اند در پرتو ایمان و تقوای خود از این مصیبت به درگاه او پناه می‌برند و بر میزان خضوع و خشوع خود می‌افزایند، امّا همین مصیبت باعث تزلزل روحی و اعتقادی و دوری بیشتر منافقین و کفّار از درگاه خدا می‌شود و راه آنها را از مؤمنین جدا می‌سازد.

و چون نعمت و گشایشی فرا می‌رسد، در مؤمنین روح بندگی و شکرگذاری و احساس مسئولیّت فزونی می‌یابد حال آنکه طایفه مقابل را به ناسپاسی و گردن فرازی و غفلت بیشتر سوق می‌دهد.

به همین ترتیب مثالهای قرآن نیز، گاه مخالفتها و لجاجتهای کوردلان را برمی‌انگیزد و آنان را گمراه‌تر می‌سازد یُضِلُّ بِهِ کَثِیراً امّا همین مثالها همچون نسیم رحمتی دلهای مؤمنین را می‌نوازد و بر بصیرت آنها می‌افزاید و طریق هدایت را بدانها می‌نمایاند وَ یَهْدِی بِهِ کَثِیراً «۱»

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

خداوند متعال در مواردی دیگر به تأثیر آیات قرآن بر دلهای آماده یا آلوده اشاره نموده است. از جمله در آیات ۱۲۴ و ۱۲۵ سوره توبه، یکی از نشانه‌های بارز مؤمنان و منافقان را اینگونه ترسیم نموده است:

وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ أَیُّکُمْ زادَتْهُ هـذِهِ إِیماناً فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا فَزادَتْهُمْ إِیماناً وَ هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ* وَ أَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَی رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ کافِرُونَ* «و هنگامی که سوره‌ای نازل می‌شود بعضی از آنان (به دیگران) می‌گوید این سوره

---

(۱). بنگرید به، تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۵۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۵۰

ایمان کدامیک از شما را افزون ساخت؟ (به آنها بگو) امّا کسانی که ایمان آورده‌اند ایمانشان را افزود و آنها (به فضل و موهبت الهی) خوشحالند.

و امّا آنها که در دلهایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیشان افزود و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند.»

آری آنها که با روح تسلیم و ایمان و عشق به واقعیّت، به قرآن می‌نگرند، از هر سوره بلکه از هر آیه‌ای، درس تازه‌ای فرا می‌گیرند که ایمانشان را پرورش می‌دهد و صفات بارز انسانیّت را در آنها تقویت می‌کند. ولی کسانی که از پشت شیشه‌های تاریک لجاجت و کبر و نفاق به این آیات می‌نگرید نه تنها از آنها بهره نمی‌گیرند، بلکه بر شدّت کفر و عنادشان افزوده می‌شود.

و به تعبیر دیگر، در برابر هر فرمان تازه‌ای نافرمانی و عصیان می‌کنند، و در مقابل هر دستوری سرکشی تازه‌ای و در مقابل هر حقیقت، لجاجت جدیدی، و این سبب تراکم عصیانها و نافرمانیها و لجاجتها، در وجودشان می‌شود و چنان ریشه‌های این صفات زشت در روح آنان قوی می‌گردد که سرانجام در حال کفر می‌میرند و راه بازگشت به روی آنها به کلّی بسته می‌شود! «۱» یکی از محقّقین درباره این موضوع می‌نویسد:

«انگیزه‌ها و ارزشهای فرد در آگاهی و ادراکش تأثیر می‌گذارد. نتیجه بسیاری از بررسیهای تجربی جدید این موضوع را به اثبات رسانیده، و قرآن در مواردی به این حقیقت اشاره کرده است، آنجا که یادآوری می‌کند که چگونه ایمان باعث می‌شود مؤمنان در حالت آمادگی و توجّه به آیات قرآن که از طرف خدا نازل می‌شود گوش فرا دهند و آنها را آگاهانه درک کنند و به طور دقیق بفهمند. در حالی که همین آیات در مشرکان چنین تأثیری ندارد و آنها از گوش فرا دادن و ادراک و فهم آنها غافلند.» «۲»

---

(۱). تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۲۰۰.

(۲). قرآن و روانشناسی، ص ۱۹۰.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۵۱

به این ترتیب خرده گرفتن مخالفان بر مثالهایی که به زعم آنها اشاره به اموری کوچک و بی‌ارزش (همچون عنکبوت و مگس و سایر حشرات) دارد، تنها بهانه‌ای برای شانه خالی کردن از قبول حقایق بوده است، چرا که اهمیّت و ظرافت مثال در بزرگی و کوچکی آن نیست، بلکه در انطباق آن بر مقصود است. گاه کوچک بودن آن بزرگترین نقطه قوت آن است.

فی المثل، هنگامی که سخن از تکیه‌گاههای سست و بی‌اساس است باید مثال را از عنکبوت انتخاب کرد که بهتر از هر چیز می‌تواند این سستی و ناپایداری و عدم ثبات را منعکس کند و این عین فصاحت و بلاغت است. «۱»

قرآن کریم، در مناسبتی دیگر پس از آنکه تعداد مأموران دوزخ را نوزده نفر (یا نوزده گروه) ذکر می‌کند، اشاره می‌دارد که این موضوع خود به دستاویزی برای کفّار تبدیل گردید و گروهی آن را به مسخره گرفته و گروهی نیز کمی مأموران دوزخ را دلیل بر این پنداشتند که غلبه بر آنها کار مشکلی نیست! خداوند در پاسخ آنان می‌فرماید:

وَ ما جَعَلْنا أَصْحابَ النَّارِ إِلَّا مَلائِكَةً وَ ما جَعَلْنا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ وَ يَزْدادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيماناً وَ لا يَرْتابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكافِرُونَ ما ذا أَرادَ اللَّهُ بِهذا مَثَلًا، كَذلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَ ما يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَ ما هِيَ إِلَّا ذِكْرى لِلْبَشَرِ «۲» «مأموران دوزخ را جز فرشتگان (عذاب) قرار ندادیم، و تعداد آنها را جز برای آزمایش کافران معین نکردیم، تا اهل کتاب (یهود و نصاری) یقین پیدا کنند و ایمان مؤمنان افزوده شود و اهل کتاب و مؤمنان (در حقانیّت این کتاب آسمانی) تردید به خود راه ندهند، و

---

(۱). بنگرید به: تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۲۸۱.

(۲). مدثر/ ۳۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۵۲

کافران بگویند: خدا از این توصیف چه منظوری دارد؟ (آری) اینگونه خداوند هر کس را بخواهد گمراه می‌سازد و هر کس را بخواهد هدایت می‌کند، و لشکریان پروردگارت را جز او کسی نمی‌داند و این جز هشدار و تذکّری برای انسانها نیست!» این آیه شریفه هدف از ذکر تعداد مأموران دوزخ را محک زدن افراد و سنجش میزان سرسپردگی آنها در برابر کلام الهی دانسته و آن را زمینه‌ساز بروز و ظهور صفات روحی و مشخص نمودن شایستگیها و بی‌لیاقتیها و روشن نمودن مراتب افراد دانسته است.

سیّد قطب با اشاره به این موضوع، در توضیح آیه می‌گوید:

«معلوم می‌شود که یک موضوع و حقیقت واحد آگاه در میان افراد مختلف، دو اثر مختلف از خود بجای می‌گذارد. یعنی در آن هنگام که اهل کتاب بدین حقایق یقین پیدا کرده و ایمان مؤمنین رو به فزونی می‌نهد، در همین حال کافران و منافقان ضعیف النفس در هاله‌ای از شک و تردید می‌پرسند: «خدا از این مثال و توصیف چه منظوری دارد؟» و این امر نشان می‌دهد که آنها به اسرار و حکمتهای این حقیقت شگفت (و مانند آن) پی نبرده و در برابر حکمت مطلقه الهی که همه چیز را به شایستگی مقدّر و مقرر فرموده، تسلیم نمی‌باشند.» «۱»

گرچه اهداف تربیتی تمثیلات قرآنی را نمی‌توان تنها بدانچه اشاره نمودیم محدود نمود، امّا با توجّه به جامعیّت و گستردگی هر یک از عناوینی که برای اهداف تربیتی مثالهای قرآنی برشماردیم، می‌توان این اهداف تربیتی دهگانه را سرفصل سایر عناوین جزئی‌تر قرار دارد، و بدین ترتیب از ذکر مصادیق جزئی و زیر شاخه‌های این اهداف کلّی، بی‌نیاز گردید. تِلْكَ عَشَرَةٌ كامِلَةٌ

---

(۱). تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۷۵۹.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۵۳

«فصل ۲» «آثار تربیتی تمثیلات قرآنی»

اشاره

اساسا آثار تربیتی تمثیلات قرآنی را نباید جدای از اهداف آن بشمار آورد. چرا که میان اهداف و آثار تربیتی مثالهای قرآن ارتباط وثیقی به چشم می‌خورد و گاه یک مثال قرآن در حالی که اهداف تربیتی چندی را تعقیب می‌کند، می‌تواند آثار گوناگون تربیتی را نیز بدنبال داشته باشد.

امّا چنانچه مراد از «اهداف» را تنها ابعاد نظری و اعتقادی بدانیم و مقصود از «آثار» را جنبه‌های عینی و عملی قلمداد نماییم، در اینصورت می‌توان برای هر یک از تمثیلات قرآن اثر یا آثار تربیتی مستقلّی را جویا شد.

گفتنی است که آثار تربیتی تمثیلات قرآن- و دیگر آیات قرآن- بر حسب سطح بینش و دانش و کوشش مخاطبین و حالات روحی و میزان آمادگی آنها، و مقتضیات زمانی و مکانی افراد کاملا متفاوت بوده، و همه انسانها را از نظر نوع دریافت و میزان تأثیرپذیری از مثالهای قرآنی نمی‌توان در یک رتبه قرار داد.

لذا یک مثال قرآنی را می‌توان در نظر گرفت که بر دو شنونده مختلف، دو یا چند تأثیر متفاوت بجا می‌گذارد، بلکه در یک شنونده نیز بر حسب حالات و روحیات مختلف

تمثیلات قرآن، ص: ۲۵۴

وی در طول دوران حیاتش و بر اساس میزان آمادگی روحی او و شرایط زمانی و مکانی که در آن بسر می‌برد، آثار تربیتی گوناگونی ظهور و بروز پیدا می‌کند.

نکته در خور توجّه آن است که مثالهای قرآن- همانند دیگر آیات نورانی قرآن- چنان نیستند که تنها یک سلسله معانی خشک و خالی از مزّیت را به رشته الفاظی موجز و ادبی درآورده باشند و بدون توجّه به نیازهای فکری و روحی بشر، تنها درصدد تحریک عواطف و احساسات انسان باشند، آنگونه که برخی اشعار و یا آثار هنری چنین هدفی را تعقیب می‌کنند. بلکه قرآن کریم بر خلاف آثار رمانتیک و افسانه‌ای نه تنها پایه‌های خود را بر تخیّلات و احساسات محض بنیان ننهاده، بلکه از هر روشی برای سوق دادن انسانها به سوی کمال و تحوّل آفرینی در آنان و بازداشتن آنها از جمود فکری و عملی، بهره جسته است و همین امر سبب گردیده تا قرآن را در مقایسه با سایر آثار، به کتابی انقلابی و تحوّل آفرین و پویا تبدیل نماید، به گونه‌ای که در طول تاریخ، هیچ کتابی را مانند قرآن نمی‌توان سراغ گرفت که پیروان خود را اینگونه دگرگون نماید و آنها را از حضیض ذلّت به اوج عزّت برساند و نقش کیمیای آن، مس وجود ایشان را به طلای ناب مبدّل سازد، و این حقیقتی است که حتّی دانشمندان و اندیشمندان غیر مسلمان نیز بدان معترفند. «۱»

در این میان، تمثیلات قرآنی را باید یکی از ابزارها و روشهای تربیتی منحصر به فرد برای دست یازیدن به این مقصود به شمار آورد.

مهمترین آثار تربیتی تمثیلات قرآن عبارتند از:

---

(۱). جان دیون پورت می‌نویسد: «قرآن از نظر ادبی شاعرانه‌ترین اثر مشرق زمین، در برگیرنده نثری موزون و مسجّع به بلیغ‌ترین و

فصیح‌ترین صورت زبان عربی و نمونه اعلای آن زبان و مملوّ از درخشنده‌ترین امثال و محکم‌ترین تشبیهات است.
سحر و جاذبه‌ای که در سبک انشای آن به کار رفته و لطف و روانی آن، تحسین و اعجاب عرب را برانگیخت. با آیات پر طنطنه‌ای، ملکوت خداوندی را تصویر می‌کند آهنگ و عباراتش در ترسیم بهشت و جهنم تکان دهنده است ...» عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن، ص ۹۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۵۵

۱- تحوّل آفرینی و نفوذ و تأثیر گذاری عمیق بر دلها

یکی از رخساره‌های عظمت و شکوهمندی قرآن، نفوذ و تأثیر شگرفی است که بر دلهای حقّ طلبان و حقیقت جویان داشته و دارد. برخی از شاهکارهای فکری که از اندیشه و قلم بشر تراوش کرده، احساسات و عواطف را تحت تأثیر قرار می‌دهند، ولی هیچگاه نه در گذشته و نه در آینده توانایی این را نداشته و ندارند که مانند قرآن در اعماق روح انسان نفوذ کنند و مانند آن ایمان و یقین را در قلوب بوجود آورده و انسانها را به اوج فداکاری و بذل جان و مال برانگیزند و تاریخ اسلام پر است از نشانه‌های نفوذ عجیب قرآن در دلهای مؤمنان و حتّی غیر مؤمنانی که دلهایی آماده داشتند، و این نفوذ و جذبه فوق‌العاده دلیل روشنی است بر اینکه این کتاب از سرچشمه وحی جریان یافته است.

خداوند متعال در توصیف نیروی جاذبه و سحرآمیز آیات قرآنی بر دلهای مؤمنان می‌فرماید:

تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِینُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلی ذِکْرِ اللَّهِ «۱» «از شنیدن آیات قرآن لرزه بر اندام خاشعان از پروردگار می‌افتد (و مو بر تنشان راست می‌شود) سپس پوست و قلبشان (برون و درونشان) نرم و آماده پذیرش یاد خدا می‌گردد و آرام و مطمئن می‌شود.»

و در جای دیگر، تأثیر شگرف قرآن را بر دلها، در قالب تمثیلی ژرف و پر محتوا ترسیم و تجسیم نموده و می‌فرماید:

لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَةِ اللَّهِ وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ «۲»

---

(۱). زمر/ ۲۹.

(۲). حشر/ ۲۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۵۶

«اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، می‌دیدی که در برابر آن خشوع می‌کند و از خوف خدا می‌شکافد! و اینها مثالهائی است که برای مردم می‌زنیم تا در آن بیندیشند.»

علّامه طباطبائی در تفسیر این تمثیل شگفت قرآن می‌فرمایند:

«منظور از آیه شریفه، تعظیم امر قرآن است، بخاطر معارف حقیقیه‌ای که دربردارد و اصول شرایع و عبرتها و مواعظ و وعد وعیدها که در آن است، و نیز بخاطر اینکه کلام خدای عظیم است.

و معنای آیه این است که اگر ممکن بود قرآن بر کوهی نازل شود، و ما قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، قطعا کوه را با آن همه صلابت و عظمت و بزرگی هیکل و نیروی مقاومتی که در برابر حوادث دارد، می‌دیدی که از ترس خدای عزّوجلّ متأثّر و متلاشی می‌شود، و وقتی حال کوه در برابر قرآن چنین است، انسان سزاوارتر از آن است که وقتی قرآن بر او تلاوت می‌شود و یا خودش آن را تلاوت می‌کند قلبش خاشع گردد.

بنابراین بسیار جای تعجب است که جمعی از همین انسانها، نه تنها از شنیدن قرآن خاشع نمی‌گردند، و دچار ترس و دلواپسی

نمی‌شونـد، بلکه در مقام دشـمنی و مخالفت هم بر می‌آینـد!» «۱» تمثیلات قرآن نیز که رشـحه‌ای از رشـحات اقیانوس بی‌کران این کتاب آسـمانی هستند، با ارائه تصاویری خارق‌العاده و زنده از صحنه‌های طبیعت و با ترسیم منظره‌هایی بدیع و خیره کننده از تمامی مظاهر و پدیـده‌های هستی، آنهم در قالب الفاظی که همچون گوهرهایی درخشان به نیکوئی و هنرمنـدی تراش خورده و گردنبندی برای عروس زیبا و دلربای قرآن فراهم آورده، هر بیننده و شـنونده‌ای را که حظّی از هنر و زیبایی برده باشد و اله و شیدا می‌نماید، و او را به حوزه جاذبه خود کشیده و روح و اندیشه او را تسخیر می‌کند.

---

(۱). تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۴۵۲ و ۴۵۳.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۵۷

آری اگر لجاجتها و تعصّبات و منازعات و مجادلات بیهوده انسانها، دریچه‌های دل آنها را بر حقایق نبسته بود، و راه وصول ایشان را به هـدایت سـدّ نکرده بود، تنهـا همین مثالهـای الهـامبخش و بیـدارگر و عبرت‌آموز قرآن برای هـدایت آنها و نجاتشان از گمراهیها کافی بود.

خدای متعال در اشاره به این حقیقت می‌فرماید:

وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فِی هذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ وَ کانَ الْإِنْسانُ أَکْثَرَ شَیْءٍ جَدَلًا «۱» «ما در قرآن هر گونه مثلی را برای مردم بیان کرده‌ایم، ولی انسان بیش از هر چیز به جدل می‌پردازد.»

و یا می‌فرماید:

وَ لَقَدْ صَرَّفْنا لِلنَّاسِ فِی هذَا الْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ فَأَبی أَکْثَرُ النَّاسِ إِلَّا کُفُوراً «۲» «و به راستی در این قرآن از هر گونه مثلی، گونـاگون آوردیم ولی بیشتر مردم جز سر انکار ندارند.»

آری، اگر به پـاره‌ای از توصـیفاتی که خداونـد متعـال دربـاره انسانهایی چنـد نموده و گاه آنها را به چهارپایان و بلکه پست‌تر تشبیه نموده:

«آنهـا دلهـا [عقلهـا] یی دارنـد که بـا آن (انـدیشه نمی‌کننـد و) نمی‌فهمنـد، و چشـمانی که بـا آن نمی‌بیننـد، و گوشـهایی که بـا آن نمی‌شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراهتر، اینان همان غافلانند.» «۳»

و گاه دلهای آنها را به سنگهای خارا و بلکه سخت‌تر از آن تشبیه نموده:

«سپس دلهای شما سخت شد، همچون سنگ یا سخت‌تر! چرا که پاره‌ای از سنگها

---

(۱). کهف/ ۵۴.

(۲). اسراء/ ۸۹.

(۳). اعراف/ ۱۷۹.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۵۸

می‌شکافند، و از آن نهرها جاری می‌شود؛ و پاره‌ای از آنها شکاف بر می‌دارد، و آب از آن تراوش می‌کند، و پاره‌ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می‌افتد (امّا دلهای شـما نه از خوف خدا می‌تپد، و نه سرچشـمه علم و دانش و عواطف انسانی است!) و خداوند از اعمال شما غافل نیست» «۱» اگر به این توصـیفات و مانند آنها به نیکی بنگریم، آشـکارا در خواهیم یافت که چرا چنین انسانهایی بـا وجود مثالهـای نغز و نافـذ قرآن، بـاز هم تـأثیر نمی‌پذیرنـد، و خواهیم دانست که کفرپیشـگی و گمراهی آنها نه بخاطر ناکارآمد بودن و یـا تأثیر ضـعیف مثالهای قرآنی است، بلکه بایـد دانست که در هیـچ برنامه تربیتی تنها «فاعلیّت فاعل» کافی نیست بلکه روح

پذیرش و «قابلیّت مقابل» نیز شرط اساسی است.

آهنی را که موریانه بخورد نتوان برد از او به صیقل زنگ

با سیه دل چه سود گفتن وعظ نرود میخ آهنی در سنگ

«۲» در مقام و منزلت شایان مثالهای قرآن همین بس که چنانچه این مثالها را بر مردمی عرضه دارنـد، ولی به حالشان سودی نبخشـد، و آه گرم مواعظ و عبرتهای آن در آهن سـرد ایشان نفوذ نکند، دیگر هیچ وسیله و ابزاری در رشد و هدایتشان سودمند نخواهد بود و دستشان را نخواهد گرفت.

خداوند متعال در اشاره به این حقیقت می‌فرماید:

وَ أَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنا أَخِّرْنا إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَ نَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَ وَ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ ما لَكُمْ مِنْ زَوالٍ* وَ سَكَنْتُمْ فِي مَساكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنا بِهِمْ وَ ضَرَبْنا لَكُمُ الْأَمْثالَ* «۳» «و مردم را از روزی که عذاب الهی به سراغشان می‌آید، بترسان! آن روز که ظالمان

---

(۱). بقره/ ۷۴.

(۲). گلستان سعدی، ص ۷۵.

(۳). ابراهیم/ ۴۴ و ۴۵.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۵۹

می‌گویند: «پروردگارا! مدت کوتاهی ما را مهلت ده تا دعوت تو را بپذیریم و از پیامبران پیروی کنیم! (امّا پاسخ می‌شنوند که:) مگر قبلا سوگند یاد نکرده بودید که زوال و فنایی برای شما نیست؟! (آری شما بودید که) در منازل (و کاخهای) کسانی که به خویشتن ستم کردند، ساکن شدید و برای شـما آشـکار شد چگونه با آنان رفتار کردیم و برای شـما مثلها (از سـرگذشت پیشینیان) زدیم (باز هم بیـدار نشدیـد)!» این آیه شـریفه اشـاره می‌دارد آنـانی که از مثالهای الهی پنـد نپذیرفته‌انـد، کسانی بوده‌انـد که در مراحل قبل از هیچیـک از درسـهای عبرت‌آموز که در پیش روی آنها قرار گرفته بود تأثیر نپـذیرفته بودنـد، و همچنان به اعمال ننگین و ناشایسـت خود ادامه دادنـد تا آنجا که وقتی در چنگال قهر الهی گرفتار آمدنـد تقاضای فرصت و مهلت برای بازگشت نمودنـد، حال آنکه به فرموده خدای متعال اینان کسانی هستند که:

وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ «۱» «اگر (به دنیا) باز هم گردند به همان اعمالی که از آن نهی شده بودند مشغول می‌شوند.»

همچنین در آیـاتی دیگر، خداونـد سـبحان اشاره می‌دارد که هیـچ امّتی نبوده که در معرض عقوبت و هلاکت قرار گیرد، مگر آنکه پیش از آن، بر ایشـان مثالهـایی عبرت‌آموز و هشـدار دهنـده ارائه گردیـده، امّـا از آنجـا که آن کوردلاـن به هیچیـک از مثلها وقعی ننهادنـد، و دریچه دل و چشم و گوش خود را بر همه حقـایق بسـتند خداونـد نیز طومـار زنـدگی آنهـا را درهم پیچیـد و تازیانه‌های عذاب خود را بر پشت آنها نواخت.

به عنوان مثال، خداوند متعال پس از اشاره به سرگذشت دردناک فرعونیان و قوم نوح، عاد، ثمود و اصحاب الرّس می‌فرماید:

وَ كُلًّا ضَرَبْنا لَهُ الْأَمْثالَ وَ كُلًّا تَبَّرْنـا تَتْبِيراً «۲» «و برای هر یـک از آنهـا مثلهـا زدیم (و چـون سودی نـدارد) هر یـک از آنهـا را در هم شکستیم و هلاک نمودیم.»

---

(۱). انعام/ ۲۸.

(۲). فرقان/ ۳۹.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۶۰

اگر این آیه را با آیه دیگری مطابقت دهیم که می‌فرماید:

وَ ما کُنَّا مُعَذِّبِینَ حَتَّی نَبْعَثَ رَسُولًا «۱» «و ما هرگز «قومی را» مجازات نخواهیم کرد، مگر آنکه (در میانشان) پیامبری مبعوث کرده باشیم.»

به وضوح در می‌یابیم که مثالها، خلاصه و عصاره رسالت پیامبران الهی هستند، چرا که عذاب، امّتی را که برایشان مثالهای بیدار کننده ایراد نگردیده در برنخواهد گرفت همچنان که اگر امّتی در معرض تبلیغ انبیاء نبوده باشد مشمول عذاب نخواهند بود. و این یعنی نقش مهمّ و تعیین کننده مثالها در دعوت انبیاء.

و از سوی دیگر معلوم می‌شود که سرپیچی از مثالهایی که قرآن در جهت عبرت آموزی و پند پذیری انسانها ایراد نموده، همانا سرباز زدن از رسالت انبیاء و شانه خالی کردن از فرامین الهی است که نتیجه‌ای جز عقوبت و قهر الهی به دنبال نخواهد داشت. «۲»

به هر جهت، تمثیلات قرآنی را نباید تنها به منزله یک ابزار تربیتی ساده قلمداد نمود، بلکه آن را باید از مهمترین و مفیدترین ابزارهای تربیتی دانست که بیشترین تأثیر را در مخاطبین داشته و در طریق صلاح و فلاح آدمی نقش مؤثّری ایفا می‌نماید، به شرط آنکه زمین وجود انسان مستعدّ این بذرهای پربار باشد، تا در آن شکوفه‌ها و گلهای رنگارنگ و معطّر ایمان و اخلاق فاضله پرورش یابد و گرنه چنین بذرهائی در زمین شوره‌زار و پر خس و خار دلهای معاندین و مخالفین، رویش و جنبشی نمی‌آفرینند.

وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ لا یَزِیدُ الظَّالِمِینَ إِلَّا خَساراً «۳»

---

(۱). اسراء/ ۱۵.

(۲). بنگرید به: الامثال فی القرآن الکریم، محمّد جابر فیاض، ص ۲۶۴ و ۲۶۵.

(۳). اسراء/ ۸۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۶۱

«از قرآن آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان نازل می‌کنیم و ستمگران را جز خسران و زیان نمی‌افزاید.»

از آنرو که هدف از تمثیل قرآنی تأثیر روانی بر مخاطب و زمینه‌سازی روحی او برای پذیرش حقّ و انکار باطل است، هرگاه مثالی می‌آورد که در آن هدف مثبت و مطلوب است، عوامل جذب روحی مخاطب را با تصویرهای فنّی زیبا، در مثال تعبیه می‌کند و آنجا که هدف باز داشتن و منصرف کردن از باطل است، با ایجاد تنفّر و اشمئزاز، مخاطب را به اعراض و ابراز انزجار می‌کشاند.

مثلا در آیه:

أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ* تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها، وَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ* «۱» کلمه طیّبه ایمان به درختی پاک و مثمر ثمر تشبیه شده که خداوند باغبان اوست و صفای منظر آن دلرباست، و آثار سودمند آن مدام تغذیه کننده نیازمندان است.

چنین تمثیلی از بعد هنری و هم از بعد جاذبیّت و ایجاد شوق، مشتمل بر ظرافتهایی است که بر اهل ذوق پوشیده نیست، «۲» و در عین حال که واقعیّتی را بیان می‌دارد، در دل مخاطب ایجاد شوق و شور می‌کند و روح و روان او را به بهره‌وری از این شجره طیّبه فرا می‌خواند.

امّا در تصویری دیگر که از افراد حریص دنیاپرست ارائه داشته وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ الَّذِی آتَیْناهُ آیاتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّیْطانُ «۳» چنین شخصی را با تمثیل به سگ در بدترین حالاتش (که زبانش را بیرون آورده و دائما در حال پارس کردن است)

---

(۱). ابراهیم/ ۲۴ و ۲۵.

(۲). در مباحث پیشین (صفحه ۱۶۵ به گوشه‌هایی از هنر قرآن در خلق این تابلوی زیبا اشاره داشتیم.

(۳). اعراف/ ۱۷۶ و ۱۷۷.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۶۲

تحقیر می‌کند و این در نفس مستمع تأثیر می‌نهد و او را از چنین انسانی متنفّر می‌سازد و ذهن او را برای آیات و دلایل آماده می‌سازد. «۱»

و چنین است آیه:

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْراةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوها كَمَثَلِ الْحِمارِ يَحْمِلُ أَسْفاراً «۲» که حاملان کتاب و غیر عامل به محتوای آن را به الاغی تشبیه می‌کند که بار کتب بر پشت دارد، امّا از آن بهره‌ای ندارد. «۳» و بدین گونه چنین عالمانی را تحقیر می‌کند تا غرور علم آنان را نگیرد و به دیگران نیز هشدار می‌دهد که فریب اینان را نخورند که ایشان در صورت، انسان صاحب علم‌اند امّا در باطن، حیوانی بی‌شعور. «۴»

و در صحنه‌ای دیگر برای مجسّم نمودن قبح و زشتی غیبت آن را در قالب تمثیلی مشمئز کننده و نفرت‌انگیز ترسیم نموده و می‌فرماید:

أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ ... «۵»

جالب آن است که قرآن به منظور جلب توجّه مخاطبین و فراخواندن آنها برای برقراری ارتباط با موضوع مورد تمثیل، از تعابیر و واژه‌های ویژه‌ای استفاده نموده، و از این راه گوش و هوش مستمعین را به خود متوجّه نموده و رشته‌های علقه و پیوند با دلهای آنها برقرار ساخته است.

نمونه‌هایی از این تعابیر که به منظور ایجاد رغبت و کشش درونی در شنوندگان در ابتدای برخی تمثیلات قرآنی بکار رفته، چنین است:

- آیا ندیدی؟ أَ لَمْ تَرَ «۶»

---

(۱). برای آشنایی بیشتر با معنا و مقصود این تمثیل به صفحه ۱۶۹ مراجعه نمایید.

(۲). جمعه/ ۵.

(۳). درباره این تمثیل به صفحه ۱۲۴ مراجعه نمائید.

(۴). پژوهشی در تبلیغ، ص ۴۷۶ و ۴۷۷.

(۵). حجرات/ ۱۲. درباره این تمثیل به صفحه ۱۱۷ مراجعه نمائید.

(۶). ابراهیم/ ۲۴.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۶۳

- گوش بسپارید! فَاسْتَمِعُوا لَهُ «۱»- آیا یکی از شما دوست دارد؟ أَ يَوَدُّ أَحَدُكُمْ «۲» یا أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ «۳»- مثالی است از خودتان مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ «۴»- بدانید که اعْلَمُوا «۵» و در مواردی چند، تمام مثال در قالب یک یا چند سؤال مطرح گردیده، و شنونده را نیز برای پاسخگویی تنها گذاشته تا وی از سویدای دل خویش استفسار نماید و وجدان خود را برای پاسخگویی به مدد گیرد! از جمله می‌پرسد:

- آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم و نوری برایش قرار دادیم مثل کسی است که در ظلمتها باشد و از آن خارج

نشود؟ «۶»- آیا غلامی را که گنگ مادرزاد است و قادر بر هیچ کاری نیست و سربار صاحبش می‌باشد مثل کسی است که امر به عدل و داد می‌کند و بر راهی راست قرار دارد؟ «۷»- آیا بنده‌ای با یک مولا و غلامی چند خواجه برابرند؟ «۸»- آیا کسی که به رو افتاده حرکت می‌کند به هدایت نزدیکتر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی‌دارد؟ «۹» آری، بهره‌گیری از چنین روشهایی به منظور ارتباط فعّال با مخاطب، از ظریف‌ترین و ضروری‌ترین نکاتی است که می‌باید مورد عنایت و اهتمام تمامی سخنوران قرار گیرد، چرا که بدون برانگیختن توجّهات شنونده و بدون ایجاد انگیزه و کشش و رغبت باطنی در مخاطب، سایر اهداف و آثار مترتب بر کلام گوینده به نتیجه مطلوب نخواهد رسید.

---

(۱). حج/ ۷۳.

(۲). بقره/ ۲۶۶.

(۳). حجرات/ ۱۲.

(۴). روم/ ۲۸.

(۵). حدید/ ۶۷.

(۶). انعام/ ۱۲۲.

(۷). نحل/ ۷۶.

(۸). زمر/ ۲۹.

(۹). ملک/ ۲۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۶۴

۲- ایجاد نشاط و انبساط خاطر

انسانها همانگونه که از نظر جسمانی و چهره ظاهری به اشکال مختلفی خلق شده‌اند، از چهره‌های روحی گوناگون و استعدهای او متفاوت و روحیات مختلف نیز برخوردارند، و کارخانه خلقت همه افراد را به یک شکل و طرح، نساخته است، بلکه دست توانای قادر متعال، تنوّع را در خلقت جسمی و روحی بشر لحاظ فرموده وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْواراً «۱» همین امر سبب گردیده تا انسانها همراه از یکنواختی بگریزند، و خود را از قید و بند چهارچوبهای تنگ و کسل کننده برهانند.

علّامه محمّد تقی جعفری می‌گوید:

«حیات انسانی با داشتن مغز و روان معتدل، از یکنواختی دیدگاه، احساس رکود و افسردگی می‌کند، اگر چه دیدگاه او زیباترین منظره طبیعی یا اثر هنری باشد.» «۲»

این روحیه تنوّع طلب انسان، متولّیان تعلیم و تربیت را بر آن می‌دارد تا متناسب با حالات و روحیات افراد، از روشهایی پویا و متنوّع مدد جویند.

کتاب تربیتی و انسان ساز قرآن نیز، همواره از روشهای مختلف تربیتی بهره جسته و معارف ژرف و عمیق خود را در صورتهای گوناگون و قالبهای متنوّع عرضه داشته که از این روش به عنوان «تصریف آیات» «۳» یاد نموده است.

وَ كَذلِكَ نُصَرِّفُ الْآياتِ وَ لِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَ لِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ «۴» «و این گونه آیات [خود] را گوناگون بیان می‌کنیم تا مبادا بگویند تو درس خوانده‌ای، و تا اینکه آن را برای گروهی که می‌دانند روشن سازیم.»

و در جای دیگر می‌فرماید:

(۱). نوح/ ۱۴.

(۲). زیبائی و هنر از دیدگاه اسلام، ص ۳۱.

(۳). تصریف: به معنای بیان یک معنی است در صورتهای گوناگون تا فایده‌اش جامعتر شود. (تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۶۴۶- ج ۱۳ ص ۳۳۸.

(۴). انعام/ ۱۰۵.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۶۵

وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فِی هذَا الْقُرْآنِ لِیَذَّکَّرُوا ... «۱»

«و به راستی، ما در این قرآن [حقایق را] گونه‌گون بیان کردیم تا پند گیرند.»

علّامه طباطبائی در توضیح آیه اخیر می‌فرمایند:

«معنای این جمله این است که قسم می‌خورم به تحقیق، گفتار در پیرامون مسئله توحید و نفی شرک را در این قرآن چند جور عرض کردیم، هر بار با بیان دیگری غیر از بیان قبل احتجاج نمودیم، هر دفعه لحن آن را عوض کردیم، عبارتها عوض شد، بیانها مختلف گردید، بلکه اینها به فکر بیفتند و متذکّر شوند و حقّ برایشان روشن شود.» «۲»

قرآن کریم با ذکر تمثیلات گوناگون و جاذب در اثناء بحث، و با ایجاد تنوّع در روشهای القاء سخن، گرد ملالت و خستگی را از دامان روح مستعمین زدوده و نشاط و انبساط خاطر را برای آنها به ارمغان می‌آورد و گوئی روح تازه‌ای در کالبد رنجور و خسته ایشان می‌دمد و آنها را برای فهم حقایق و معارف بلند خود آماده می‌سازد.

وَ لَقَدْ صَرَّفْنا لِلنَّاسِ فِی هذَا الْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ ... «۳»

«و به راستی در این قرآن برای مردم از هر گونه مثلی، گوناگون آوردیم» تدبّر و تعمّق در مثالهای قرآن، حکایت از آن دارد که هر یک از این مثالها در عین تازگی و ظرافت و تنوّع، کاملا هماهنگ و متناسب با موضوع مورد بحث انتخاب گردیده است. یعنی در هر کجا که محور بحث پیرامون موضوعاتی چون انذار یا تبشیر، مهر یا قهر، صالح یا طالح، موافق یا منافق و موضوعاتی از این قبیل دور می‌زند، برای تبیین موضوع، مثالهایی گلچین شده و مناسب عرضه می‌دارد، و در برابر دید انسان تابلوهای زنده و شگفتی را قرار می‌دهد که روح و اندیشه او را تسخیر می‌کند، و خاطر او را می‌نوازد و او را به اعجاب و تحسین وا می‌دارد، چنان که صدها و بلکه هزاران کلمه در کنار یکدیگر نمی‌توانند آن نقشی ایفا کنند که این یک مثال به تنهایی خلق نموده و با

(۱). اسراء/ ۴۱.

(۲). تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۱۷۸.

(۳). اسراء/ ۸۹ و کهف/ ۵۴.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۶۶

کلید کلمات خود دریچه روح آدمی را می‌گشاید.

از جمله مثالهائی که هر دو اثر تربیتی (یعنی تأثیر و نفوذ عمیق بر دلها و نشاط و انبساط خاطر) را در خود جمع دارند، آیاتی است که در ترسیم و توصیف حال منافقین، در ابتدای سوره بقره یاد شده است.

خداوند متعال، پس از آنکه در خلال ۹ آیه، به ویژگیها و صفات منافقین اشاره داشته و از ماهیت پلید و چهره کریه آنها و گمراهی و ضلالتشان پرده برداشته، در ادامه برای تنوّع بخشیدن به سخن و انبساط خاطر شنوندگان و برانگیختن توجّهات آنها و در جهت

تبیین ابعاد موضوع، دو مثال جالب را پشت بند کلام قرار داده و در ترسیمی گویا، حالات روحی منافقین و حیرت و وحشت و اضطراب و روان پریشی آنها را که نزدیک بود دلهایشان را پاره پاره کند و وجودشان را مضمحل سازد، به زیبایی تمام به تصویر کشیده است. «۱»

۳- برانگیختن قوای حسی در جهت اقناع عقلی

قرآن کریم برای بنیان گذاردن معارف و اعتقادات حقّه در دلها، و نفوذ تا اعماق روح و وجدان آدمی، از ابزارها و روشهای متعددی بهره جسته، ولی نزدیک‌ترین راه و همگانی‌ترین آنها، استفاده از قوای حسّی و مجسّد و مجسّم ساختن حالات و حوادث است، که تمثیلات و تشبیهات قرآن در این امر نقش مؤثّری را ایفا می‌نمایند.

امّا باید دانست که «قرآن طریقه خود را از حس گرائی محض جدا کرده است، زیرا تفکّری را پیشنهاد می‌کند که آدمی به واسطه آن، پوست طبیعت را بشکافد، و از آن در گذرد و قلب و جان آن را بنگرد أَ وَ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ ... «۲»

---

(۱). بنگرید به: ضرب الامثال فی القرآن، ص ۷۸.

(۲). اعراف/ ۱۸۵: آیا در ملکوت آسمانها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده است ننگریسته‌اند؟

تمثیلات قرآن، ص: ۲۶۷

قرآن روش خود را از استدلال نظری محض نیز برکنار دانسته است، زیرا به صاحبان عقل هشدار داده که مشی صحیح عقلی آنان در پرتو تقوی و سلامت نفس میسّر است وَ اتَّقُونِ يا أُولِي الْأَلْبابِ «۱» همچنین قرآن از مسلک تذکّر محض فاصله گرفته و از اینکه انسان را فطرتا واجد همه علوم و معارف بداند، سرباز زده و از این رو آدمی را به برخورد حسّی با طبیعت فراخوانده است. أَ فَرَأَيْتُمْ ما تَحْرُثُونَ «۲» و در پی آن به همان تفکر ژرفیاب دعوت کرده است أَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ «۳» پس داوری قرآن چنین است که شکوفائی اندیشه و راه‌یابی آن به مقصود از طریق مواجهه حسّی و نظری با جهان، همراه با کنترل اهواء نفسانی میسّر می‌شود و هرگونه مطلق گرائی مزبور آفت تعقّل است.» «۴»

یکی از اندیشمندان درباره روش تربیتی قرآن می‌نویسد:

«قرآن کریم هیچگاه عقل را به تنهائی مورد خطاب قرار نمی‌دهد، جز در مواردی که به یک حقیقت علمی و نظری محض اشاره دارد. «۵» امّا هنگامی که قرآن در صدد تهییج و برانگیختن چیزی از صمیم وجود و سویدای دل آدمی است، برای اینکار از روش توصیف و تصویر بهره می‌جوید، و آن موضوع را همچون آینه‌ای شفاف در برابر خیال شنونده و خواننده قرار می‌دهد تا در نهایت وضوح و هویدایی به چهره آن موضوع بنگرید.

... و باید دانست که این امر به هیچ وجه به منزله کم رنگ جلوه دادن مقام و ارزش عقل و اندیشه نیست، بلکه هدف تشخیص و تمییز عملکرد هر یک از این دو یعنی: «نیروی فکر و اندیشه» و «وجدان و احساس» از یکدیگر است، چرا که هر یک از این دو برای قیام به هر امری و یا رشد و سداد در هر حرکتی، اموری لازم و ضروری بشمار می‌روند، زیرا یکی از آنها یعنی «عقل» نقش ترسیم خطوط اصلی را عهده‌دار است و دیگری یعنی «وجدان و

---

(۱). بقره/ ۱۹۷: ای خردمندان! از من پروا کنید.

(۲). واقعه/ ۶۳: آیا تخمی را که در زمین کشتید نگریستید؟!

(۳). واقعه/ ۶۴: آیا شما آن را زراعت می‌کنید یا مائیم که زراعت می‌کنیم؟!

(۴). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ص ۱۳۹.

(۵). امّا چنین اموری در قرآن چه بسیار نادر و اندک هستند!

تمثیلات قرآن، ص: ۲۶۸

احساس» نقش انطباق و اجراء را بر عهده دارد و هیچیک نمی‌تواند جایگزین دیگری شود ...» «۱»

به این ترتیب، روی آوردن به روش عقلی محض بـدون بهره جسـتن از نیروی وجـدان و احساس چندان کارساز نبوده و قالبی است بدون قلب و بیشتر شباهت به سروکار داشتن فرد با اعداد و ارقام و محاسبات ریاضی دارد، که در آن احساسات و عواطفی که نقش محرّك و مهیّج آدمی را بر عهده دارند، نقشی ندارد.

نکته شـگفت و قابـل تأمّـل آن است که قرآن در محیطی دعوت خود را آشـکار ساخت که مردم آن از نظر رشـد فکری و جنبه‌های عقلی حظّ و بهره وافری نبرده بودنـد، و آداب و رسوم جاهلی و اعتقادات خرافی نیز تا اعماق روح آنها رسوخ کرده بود، به گونه‌ای که دست شستن از آیین و اعتقادات اجدادی برای آنها همچون دست شستن از جان شیرینشان بود.

آری برای آنانی که در طبیعتی بکر زنـدگی می‌کردند و به پاره‌ای از پدیده‌ها و مظاهر طبیعت به چشم تقدّس نگریسـته و حتّی آنها را به عنوان خـدایان خویش برگزیده و مانند علاقه طفل شـیرخوار به پسـتان مادر، بدانها دل بسـته بودند، و برای آنانی که به دور از تمدّنهای درخشان آن عصـر می‌زیسـتند و با حکما و دانشـمندان نشـست و برخاست نداشـتند، برای چنین افرادی پرداختن به مباحث عقلانـی و فلسـفی محض و اثبات توحیـد و سایر معارف الهی از راه براهین منطقی و اسـتدلالهای پیچیـده فلسـفی، نقش بر آب زدن بود.

امّا قرآن کریم با اسـتفاده از روش تصویر و ترسیم حقایق عقلی و معنوی در قالب امور محسوس و ملموس، توانست تا بذر اعتقادات حقّه و معارف عالیه را در دلهای ایشان پرورش دهد، و بر اعماق احساسات آنها پنجه افکند و آنها را در برابر شکوه و عظمت

---

(۱). منهج تربوی فرید فی القرآن، ص ۸۱- ۷۲. به نقل از: ضرب الامثال فی القرآن، ص ۸۴.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۶۹

معارف این کتاب آسمانی به خصوع درآورد.

سیّد قطب در این‌باره می‌گوید:

«... امّـا راه و روش قرآن راه و روش همگـانی (و قابـل فهم) است، راه و روش نمـایش (و مصوّر سـازی) است، بـا بکار بردن نیروی خیال و با مجسّم ساختن حادثه‌ها و واقعه‌ها.

... و این است همان منطق وجدانی که قرآن با آن، با منکران عقیده به جدال پرداخته و پیروز گشـته و سـرانجام هم سراسر معرکه را به تصرّف خود درآورده است.» «۱»

همـانطور که اشـاره گردیـد، در میان ابزارهایی که در به نمایش درآوردن مفاهیم اعتقادی و در به تصویر کشـیدن معارف عقلی در قالبهـای محسوس و ملموس نقش بسـزا و مؤثّری ایفـا می‌نمایـد، تمثیلات و تشبیهـات قرآنی است، که در گذشـته به نمونه‌هـایی از جلوه‌های زیبا و صحنه‌های بدیعی که در نمایشگاه تمثیلات قرآنی به نمایش گذارده شده اشاره داشتیم، و اینك نمونه‌ای دیگری را از نظر می‌گذرانیم:

۱- خداونـد متعـال برای مشـرکین مثـالی از خودشان آورده و از متن زنـدگی آنها و آنچه ارتباط نزدیك و تنگاتنگی با ایشان دارد مثالی می‌زند، به گونه‌ای که احساسات و عواطف آنها را بسیج نموده و اندیشه آنها را به تکاپو وا می‌دارد، و دیگر جایی برای انکار

و مجادله برایشان بجای نمی گذارد.

آن مثال شگفت چنین است:

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ مِنْ شُرَكاءَ فِي ما رَزَقْناكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَواءٌ تَخافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ «۲» «خداوند مثالی از خودتان برای شما زده است: آیا (اگر مملوک و برده‌ای داشته باشید) این برده‌های شما هرگز در روزیهایی که به شما داده‌ایم شریک شما می‌باشند؟ آنچنان که

---

(۱). تصویر فنی در قرآن، ص ۳۲۴.

(۲). روم/ ۲۸.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۷۰

هر دو مساوی بوده و از تصرّف مستقل و بدون اجازه آنان بیم داشته باشید آن گونه که در مورد شرکای آزاد خود بیم دارید؟! اینچنین آیات خود را برای کسانی که تعقّل می کنند شرح می‌دهیم.»

«این مثلی است که خدایتعالی برای بطلان پندار مشرکین زده، که برای خدا شریکهایی از مخلوقات خود او گرفته‌اند و آنها را چون خدا اله و رب پنداشته‌اند، و این مثل را بصورت استفهام انکاری آورده می‌پرسد: آیا هیچ در بین مملوک‌ها و غلام و کنیزهای شما، غلام و کنیزی یافت می‌شود که در اموال شما که خدا روزیتان کرده شریک شما باشند؟ با اینکه آنها مملوک شمایند و شما مالك خود آنها و اموال آنهایید و آیا هیچ متصوّر است که مملوك شما آنچنان شریک شما شود که بترسید بدون اجازه و رضایت شما در اموال شما شرکت کنند؟ همانطور که می‌ترسید آزاده‌هایی مثل خودتان در اموالتان تصرّف کنند؟ آیا هیچ چنین چیزی ممکن است؟ نه ابدا چنین چیزی تصوّر ندارد، و ممکن نیست مملوك، شریک مولای خود باشد و در اموال او تصرّف کند.

وقتی چنین چیزی جایز نیست پس چطور است که بعضی از مخلوقات خدا، چون جنّ یا ملك با اینکه عبید و مملوك او در ملك او باشند؟ اله و ربّ جداگانه‌ای باشند.» «۱»

به این ترتیب خداوند متعال با این مثال، روح و وجدان مشرکین را به جنبش در آورده و آنها را به واقعیّت مهمّی که آن را به وضوح در وجود خویش احساس می کنند دعوت نموده است.

همان واقعیّتی که هرگز نمی‌توانند با آن به مقابله برخیزند و آن را انکار نموده و یا در خصوص آن روی به جدالهای بیهوده آوردند! جالب است که در این مثال از تعابیری استفاده شده که بیشترین تأثیرات روحی را بر مخاطب داشته و پنجه بر اعماق روح وی می‌افکند. تعابیری چون:

---

(۱). تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۲۷۹.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۷۱

- از خودتان مِنْ أَنْفُسِكُمْ- بردگان خودتان ... مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ- از روزی‌هائی که بشما دادیم ... فِي ما رَزَقْناكُمْ- همانطور که خودتان از بیم دارید كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ و در نهایت برای اقناع عقلی، و تأکید بر دقّت هر چه بیشتر بر مضمون این مثال، عقلها را مورد خطاب قرار داده و فرموده است: كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ «۱» ابن قیّم در توضیح این مثال می گوید:

«این مثال، برهانی است که خدای سبحان به وسیله آن بر علیه مشرکین اقامه حجّت و دلیل نموده است، چرا که آنها بندگان و مخلوقات الهی را به عنوان شریک او برگزیده بودند، امّا خداوند دلیلی برای آنها اقامه نموده که درستی آن را به وضوح در وجود خویش در می‌یابند و برای درک حقیقت آن نیازی به مراجعه به دیگران ندارد، و روشن است که بلیغ‌ترین احتجاجات آن است که

از وجود خود انسان دلیلی برایش ارائه گردد، و او را به وسیله خویش و بدانچه خود به آن اقرار داشته و برایش آشکار و روشن است، محکوم نمایند.» «۲»

۲- قرآن کریم در توصیف بهشت و نعمتهای روحپرور آن، از تعابیر و توصیفاتی ملیح و دلنواز بهره جسته، و دورنمایی از مواهب بی‌نظیر آن را در قالب تصاویری زنده و محسوس به زیبایی تمام در پیش روی انسان نهاده به گونه‌ای که صفای منظر آن دلرباست و هر خواننده‌ای را تحت تأثیر قرار داده و شوق و رغبت زاید الوصفی را در دست یازیدن به این نعمتهای متنوّع و نامحدود در دلها می‌پروراند.

آری، از آنجا که طبع تنوّع طلب انسان خواهان انواع گوناگون نعمتها است و در میان

---

(۱). ضرب الأمثال فی القرآن، ص ۸۸ و ۸۹.

(۲). الأمثال فی القرآن الکریم، ص ۲۰۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۷۲

انسانها کم نیستند کسانی که خدای را به طمع بهشت و لذّتهای آن و یا از ترس دوزخ و عذابهای دردناک آن، پرستش می‌کنند، از همین رو قرآن مواهب رنگارنگ و گوناگون مادّی و معنوی بهشت را در چشم اندازهایی بدیع برای انسان ترسیم می‌نماید و پای روح انسان را به وادی سرسبز و پر مصفّای بهشت می‌نهد و بساط پرنیانش را در مقابل وی می‌گستراند و نمایشگاهی پر از احساسات و نشاط برای وی می‌آفریند! یکی از این تصاویر پر جاذبه و خوش منظره که در قالب تمثیلی زیبا ارائه گردیده، چنین است:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِیها أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَیْرِ آسِنٍ وَ أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشّارِبِینَ وَ أَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّی وَ لَهُمْ فِیها مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ «۱» «مثل بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده [چون باغی است که در آن نهرهایی است از آبی که [رنگ و بو و طعمش برنگشته، و جویهایی از شیری که مزّه‌اش دگرگون نشود، و رودهایی از شراب [طهور] که مایه لذّت نوشندگان است و جویبارهایی از انگبین ناب. و در آنجا از هر گونه میوه برای آنان [فراهم است و [از همه بالاتر] آمرزش پروردگار آنهاست ...»

گرچه کلمه «مثل» در این آیه به معنای صفت است، یعنی صفت بهشتی که خدا به متّقین وعده داده چنین و چنان است، ولی برخی مفسّرین کلمه نامبرده را حمل بر همان معنای معروفش کرده و از آن استفاده کرده‌اند که بهشت رفیع‌تر و درجه‌اش اعلای از آن است که بتوان با زبان و توصیف آن را مشخص نمود و تنها با آوردن مثل می‌توان ذهن را به نوعی به حقیقت آن نزدیک نمود. همچنان که آیه:

فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْیُنٍ «۲»

---

(۱). محمّد/ ۱۵.

(۲). سجده/ ۱۷.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۷۳

«هیچ کس نمی‌داند چه پاداشهای مهمّی که مایه روشنی چشمهاست برای آنها (در بهشت) نهفته شده» اشاره به همین معنا دارد. «۱»

دکتر محمّد علی صغیر درباره این مثل، چنین می‌نویسد:

«از جمله روشهای که در مثالهای قرآنی نمود چشمگیری دارد، ترسیم و تصویر لذّتهای حسّی و یا عذابهای دردناک است و هدف

از آن نیز تأثیرگذاری بر فرد و درمان روحی اوست. ترسیم صحنه‌هائی از نهرهای جاری و شراب طهور و شیر خالص و انگبین ناب و انواع میوه‌های رنگارنگ، دل هر عرب بادیه‌نشین دور از آب و میوه و سایه‌های دلنواز را به خود مجذوب می‌نمود. چرا که در زندگی او این امور بسیار نقش آفرین و حائز اهمیّت بود.

دستیابی به آب شیرین و گوارا نهایت آرزوی عرب حجازی بشمار می‌رفت، حال اگر مسئله فراتر رود و به جوی‌های شیر و رودهایی از شراب و نهرهایی از عسل مصفّی کشیده شود برای او نهایت خوشبختی و کامیابی است، خصوصا اینکه این امور با نعمتهای معنوی عظیمی همچون آمرزش پروردگار و رهایی از عذاب دوزخ قرین گردد. آری ترسیم این صحنه‌ها که منتهای خواسته وی بود، آتش شوق را در دلش مشتعل می‌ساخت و تمام وجود او را غرق در این احساسات طرب‌انگیز می‌نمود.» «۲»

تذکّر این نکته ضروری می‌نماید که توصیف بهشت و جهنم و وعده‌ها و وعیدها در قرآن به گونه‌ای نیست که تنها مخاطبین زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و عربهای بادیه‌نشین را به وجد و نشاط آورد و برای دیگران تأثیر ارشادی و هدایتی نداشته باشد.

بی‌گمان، هر انسانی از سبزه و آب، باغ و بوستان و شادابی و زیبایی خوشحال می‌شود و به آن کشش پیدا می‌کند و از آتش و عذاب و شکنجه و مسائل دیگر گریزان است. شاهد بر این مدّعا این است که در عصر رسالت، مردمانی از مناطق دیگر مثل

---

(۱). تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۷۲.

(۲). الصورة الفنیة فی المثل القرآن. ص ۳۸۱ و ۳۸۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۷۴

ایران و شامات به حجاز می‌آمدند و شنیدن این آیات برای آنان همان جاذبه و طراوتی را داشت که برای یک فرد حجاری داشت .. به ویژه آن که در این دسته از آیات، بهشت با صفاتی از قبیل جاودانگی، زوال ناپذیری، تنوّع و ... توصیف شده است. مثلا خداوند می‌فرماید:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ أُکُلُها دائِمٌ وَ ظِلُّها تِلْکَ عُقْبَی الَّذِینَ اتَّقَوْا ... «۱»

«وصف بهشتی که به پارسایان وعده داده شده این است که از زیر درختان آن نهرها روان است. میوه‌ها و سایه‌اش پایدار است. این فرجام کسانی است که پروادارى کنند.»

در اینجا مسأله زوال ناپذیری و پایداری سایه‌ها و همیشگی بودن میوه‌ها مطرح است و در سوره نحل، هر آن چه بخواهند، نوید داده شده است:

جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ لَهُمْ فِیها ما یَشاؤُنَ «۲» «بهشتهای عدن که در آن داخل می‌شوند. رودها از زیر درختان آنها روان است؛ در آنجا هر چه بخواهند برای آنان فراهم است.»

بنابراین تعبیراتی چون خلود و جاودانگی: لهم ما یشاءون، عدن (همیشه بهار بودن)، أکل دائم (خوردنی‌های همیشگی) ظلّ دائم (سایه‌های پایدار) اوصافی است که به سرای جاویدان مربوط می‌شود و از خصوصیاتی است که هر چه بگوییم در دنیا یافت نمی‌شود. قرآن چنین نویدی را برای بهشتیان می‌دهد و چنین توصیفی نمی‌تواند مخصوص زمان و مکان معینی باشد. «۳»

---

(۱). رعد/ ۳۵.

(۲). نحل/ ۳۱.

(۳). قرآن و فرهنگ زمانه. ص ۵۱ و ۵۲.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۷۵

۴- گسترش افق فکر و اندیشه انسان

در نظام تربیتی اسلام، انسانها به تفکّر و اندیشه در خداشناسی، انسان‌شناسی و جهان شناسی دعوت شده‌اند، تا از این رهگذر پوسته ظاهر جهان هستی را شکافته و با نگاهی ژرف به حقایق عالم، اهل معنی و معنویّت شوند.

قرآن بدایت این مسیر را مواجهه یا حسّی با جهان می‌داند و لذا در نگاشتن علم بر لوح ذهن، نخست از گوش و چشم سخن می گوید:

وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ ... «۱»

خداوند که خود معلّم اوّل بشر است، در مقام تعلیم، کار را از مواجهه حسی انسان با جهان آغاز می کند. نمونه بارز این مسئله در داستان دو فرزند آدم و برانگیختن زاغ از ناحیه خدا- برای نشان دادن چگونگی دفن مردگان به انسانها- به چشم می‌خورد. «۲»

به گفته علّامه طباطبائی آیه مربوط به این واقعه، تنها آیه‌ای است در قرآن، که حال بشر را در بهره‌برداری از حواس نشان می‌دهد و می‌رساند که انسان خواص چیزها را بوسیله حس بدست می‌آورد، و سپس با تفکّر در آنها به اغراض و مقاصد حیاتی خود می‌رسد! «۳» ایشان می‌فرمایند:

«تأمّل در حال انسان و دقّت در آیات شریفه قرآنی بدست می‌دهد که علوم نظری انسانی یعنی علم به خواص اشیاء و معارف عقلیه‌ای که به دنبال آن است از حسّ سرچشمه می گیرند و خداوند از راه خواصّ اشیاء خارجی به او می‌آموزد همانطوری که از جمله:

«فبعث اللّه غرابا ...» استفاده می‌شود».

---

(۱). نحل/ ۷۸: خدا شما را از شکم مادرانتان- در حالی که چیزی نمی‌دانستید- بیرون آورد و برای شما گوش و چشمها و دلها قرار داد.

(۲). بنگرید به: سوره مائده، آیه ۳۰.

(۳). و (۴). تفسیر المیزان، ج ۵، ۴۷۰ و ۴۷۱.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۷۶

بر این اساس قرآن، آدمی را دعوت به مواجهه حسّی با هستی کرده است. امّا این مواجهه، آغاز است و باید از آن پیشتر رفت و بر پایه محسوسات اندیشید و آنچه از این اندیشه‌ها استوار و متین است (حکمت) برگزید و با آن ملازم شد تا عقل بشکفد. «۱»

یکی از اهداف مهمّ قرآن، توجّه دادن و یاد کرد مکرّر آیات محسوس و ملموس الهی است تا شاید از این طریق چشمه فکر و اندیشه در وجود انسان جوشش کند و از مشاهده جلوه‌های قدرت و رحمت الهی در عالم هستی جوانه‌های اندیشه در زمین وجودش بروید.

در این میان تمثیلات قرآن، میدان گسترده‌ای از چشم اندازهای بدیع جهان هستی را در پیش روی آدمی گذارده و او را به شناخت رازهای هستی و اسرار عالم آفرینش دعوت نموده است.

وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ «۲» «و این مثلها را برای مردم می‌زنیم، باشد که آنان بیندیشند.»

گرچه این تمثیلات از حیث سادگی و وضوح برای همگان قابل استفاده می‌باشند، امّا نباید از نظر دور داشت که درک ظرافتها و نکات دقیق و عمیقی که در بطون این مثالها نهفته شده تنها در انحصار خردمندان و دانشوران است. «۳»

وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ وَ ما يَعْقِلُها إِلَّا الْعالِمُونَ «و این مثلها را برای مردم می‌زنیم ولی جز دانشوران (معانی دقیق و عمیق) آنها

را در نیابند.»

عبد القاهر جرجانی می‌گوید:

«تو نیک می‌دانی که اینگونه معانی همچون گوهری در صدف می‌باشند که جز با سختی

---

(۱). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ص ۱۴۲.

(۲). حشر/ ۲۱.

(۳). شاید به همین دلیل بوده که یکی از علمای سلف می‌گفت: «هر گاه من یکی از مثالهای قرآن را می‌خوانم ولی مفهوم (و کنه و حقیقت) آن مثال را در نمی‌یابم بر خود می‌گریم!» تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۱۳.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۷۷

از آن بیرون نمی‌آینـد و ماننـد یک موجود عزیزی در پس پرده هسـتند که تا او را اجازت ندهی، رخ ننماید. سـپس باید دانست که هر فکری هم موّفق به پرده‌برداری و کشف معنای این سـخنان نیست و هر خاطری را اجازت وصول به این معانی داده نمی‌شود و هر کس به شـکافتن غلاف مروارید توفیق نمی‌یابد، و تنها اهل معرفت آنرا دانند چنانکه درگاه شاهان بر هر آن کسی که بدان نزدیک شود گشوده نمی‌شود!» «۱» گرچه تمـامی تمثیلات قرآن از حیث برانگیختن نیروی فکر و انـدیشه انسان، و دعوت او به تأمّل و تعمّق در پدیـده‌ها و مظاهر عالم هستی، یکساننـد، امّا در اینجا و از باب نمونه تمثیلی را که در آن انسانهای فراموشـکار را دعوت به تفکّر در خلقت اوّلیه خود نموده و در کوتاهترین عبارت کامل‌ترین ترسیها را از خلقت انسان نموده است، ارائه می‌نماییم:

أَ وَ لَمْ یَرَ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذا هُوَ خَصِیمٌ مُبِینٌ* وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحْیِ الْعِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ* قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ* «۲» «آیـا انسان ندیـد (نمی‌دانـد) که ما او را از نطفه‌ای بی‌ارزش آفریـده‌ایم و او (چنان صاحب قـدرت و شـعور و نطق شـد که) به مخاصـمه آشـکار برخاست! و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد، و گفت چه کسی این استخوانها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟

بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید. و او به هر خلقی آگاه است.»

قرآن در این آیـات، نخست دست انسـان را می‌گیرد و به آغاز حیات خودش در آن روز که نطفه‌ای بی‌ارزش بیش نبود می‌برد و او را به اندیشه وا می‌دارد، و در این میان روی

---

(۱). اسرار البلاغه، ص ۸۲.

(۲). یس/ ۷۹- ۷۷.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۷۸

عنوان «انسان» تکیه می‌کند. یعنی هر انسانی با هر اعتقاد و مکتبی و هر مقدار دانشی می‌تواند این حقیقت را دریابد.

آری، این موجود ضعیف و ناتوان آنچنان قوی و نیرومند شد که به خود اجازه می‌دهد به پرخاشگری در برابر خدا برخیزد و گذشته و آینـده خویش را به دست فراموشـی بسپارد و از نعمت‌هـایی چون عقل و انـدیشه که ولیّ نعمتش به او بخشـیده در برابر او به کار گیرد و به مجـادله و مخاصـمه برخیزد. زهی بی‌خبری و خیره‌سـری! برای بی‌خبری او همین بس که برای مـا مثلی می‌زنـد و به پنـدار خودش دلیل دندان شـکنی پیدا کرده است، می‌گوید: «چه کسـی می‌تواند این اسـتخوانها را زنده کند در حالی که پوسـیده است؟» جـالب اینکه قرآن مجیـد بـا جمله کوتـاهی: وَ نَسِیَ خَلْقَهُ تمام پاسخ او را داده است، هر چنـد پشت سـر آن توضـیح بیشتر و دلایل افزونتر نیز ذکر کرده است.

می گوید: اگر آفرینش خویش را فراموش نکرده بودی هرگز به چنین استدلال واهی و سستی دست نمی‌زدی! ای انسان فراموشکار! به عقب برگرد، و آفرینش خود را بنگر چگونه نطفه ناچیزی بودی، و هر روز لباس تازه‌ای از حیات بر تن تو پوشانید، تو دائما در حال مرگ و معاد هستی، از جمادی مردی و نامی شدی، و از جهان نباتات نیز مردی از حیوان سرزدی، از عالم حیوان نیز مردی انسان شدی، امّا توی فراموشکار همه اینها را به طاق نسیان زدی، حال می‌پرسی چه کسی این استخوان پوسیده را زنده می کند؟! این استخوان هرگاه کامل بپوسد تازه خاک می‌شود، مگر روز اوّل خاک نبودی؟! آری آن کسی که تو را از کتم عدم آفرید، تجدید حیات استخوان پوسیده‌ای برایش آسان‌تر است. «۱»

---

(۱). تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۴۵۹- ۴۵۶. با تلخیص.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۷۹

به هر جهت، همین روشهای منحصر به فرد قرآن بود که سبب گردید نیروی فکر و اندیشه مسلمانان از صدر اسلام تا کنون در مواجه با آیات ژرف و تفکّر برانگیز قرآن- و از جمله تمثیلات الهام‌بخش آن- بسیج گردد، و موضوعات و مباحث دقیق و عمیق آن بود که عطش علمی مسلمانان را فزونی بخشید و آنان را برای دستیابی به راز و رمزهای موجود در لابلای آیات قرآن به حرکت و پویایی وا داشت و باعث پیدایش مشربها و نخله‌های گوناگون فکری و اعتقادی در عالم اسلام گردید.

در این میان، مثالهای نغز قرآن که از دیرباز مورد توجّه علما و اندیشمندان اسلامی بوده، خود باعث پیدایش بسیاری از آراء و اعتقادات کلامی، فقهی، علمی و تربیتی گردیده «۱» و دقّت و تأمّل در ظرائف و لطائف تمثیلات قرآنی، خود مبدأ خلق آثار گرانسنگی از ناحیه علمای اسلامی بوده است.

۵- رشد هماهنگ و متعادل غرایز و عواطف بشری

وجود آدمی را مجموعه‌ای از غرایز و عواطف و احساسات و تمایلات گوناگون احاطه نموده است، که برخی از آنها نقش ترغیب و تشویق و تهییج را در آدمی عهده‌دار هستند و دسته‌ای دیگر نقش تحذیر و بازدارندگی را بر عهده دارند.

موفقیّت یک مربّی و یا یک نظام تربیتی مطلوب، در گرو ایجاد توازن و هماهنگی میان این غرایز و عواطف گوناگون است، چرا که غلبه بی‌حکمت یک غریزه و میل بر سایر غرایز و امیال، تعادل و توازن شخصیّت آدمی را مختل ساخته و در نهایت او را به ورطه انحراف و تباهی سوق می‌دهد، و اگر شاهد هستیم که برخی روشهای تربیتی کارگر نیفتاده و از دستیابی به یک نتیجه مطلوب بازمانده‌اند، تنها به دلیل عدم توفیق در

---

(۱). دکتر محمّد علی الصغیر در کتاب: الصورة الفنیة فی المثل القرآنی (از صفحه ۳۹۹ تا ۴۰۷) مبادرت به گردآوری تعدادی از آراء فقهی و کلامی که از تمثیلات قرآنی اقتباس گردیده‌اند، نموده است.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۸۰

فراهم آوردن یک بستر مناسب برای رشد و ارتقاء همسان غرایز و عواطف بشری در کنار هم است. «۱»

لیکن نفوس بشری در پرتو تعالیم حیاتبخش قرآن کریم، خواهند توانست تا استعدادها و تمایلات و غرایز خویش را در مسیر فطری و طبیعی خود و طّی فرایندی هماهنگ و موزون، ارضاء و اقناع نموده و در نهایت به کرامت انسانی و تعالی روحی خود دست یازند، چرا که قرآن کریم، کلام خالق مدبّر و حکیمی است که بر تمامی زوایای روحی انسان و ابعاد پیچیده آن، احاطه و اشراف کامل دارد، و نه زاییده ذهن بشری که پس از سپری شدن قرنها هنوز از شناخت تمامی ظرایف و پیچیدگیهای کالبد جسمانی خود

عاجز و ناتوان است چه رسد به درک ابعاد گوناگون و پیچیده روحی خود، با آن همه لایه‌های تنیده درهم و آن همه نکات مرموز و اسرار فوق‌العاده.

محمّد قطب می گوید:

«اسلام معتقد است که موجودیّت بشری مجموعه یگانه به هم پیوسته‌ای است. و محال است در این فطرت یکسان بهم پیوسته، یک جنبه را از جنبه دیگر جدا کرده، از آن راهی که مطابق آفرینش پروردگارش باید جریان داشته باشد، منحرف ساخت» «۲» چنانچه از این منظر نیز به تمثیلات قرآن بنگریم، ملاحظه خواهیم نمود که این جنبه مهمّ تربیتی در اثناء مثالهای قرآنی مغفول نمانده و گاه مثالها می‌توانند نقش مؤثّری را در جهت رشد هماهنگ و متعادل غرایز و عواطف بشری ایفا نمایند.

در اینجا به ذکر نمونه‌ای که می‌تواند شاهد گویایی بر این مدّعا باشد، بسنده

---

(۱). یونگ می گوید: «ابعاد مختلف شخصیّت باید هماهنگ رشد نماید. اگر بخش خاصّی از شخصیّت رشد بیشتر پیدا کند موجب تنش و تنیدگی شده و تولید نابهنجاری می کند» (تربیت شخصیّت انسانی)، ج ۱، ص ۱۸۰) همچنین، «کراشن اشتاینر» نخستین اصل از اصول تربیتی را: «همه جانبه نگری» دانسته و می گوید:

«هرگز عمل تربیتی خود را تنها به یک چشم‌انداز خاص مشخّص مکن، بلکه همیشه آن را طبق ساختمان کلّی شخصیّت در حال تکوین تربیت‌آموز خویش تعیین کن. (مربّیان بزرگ، ص ۲۶۵).

(۲). روش تربیتی اسلام، ص ۲۵.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۸۱

می‌نماییم:

خداوند متعال در سوره بقره در خلال آیاتی چند، به موضوع «انفاق» و ابعاد مختلف آن پرداخته و برای تبیین موضوع، مثالهای جالب و جاذبی را ارائه داشته است. «۱»

ترجمه این آیات چنین است:

- مثل [صدقات کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه‌ای صد دانه باشد، و خداوند برای هر کس که بخواهد [آن را] چند برابر می کند، و خداوند گشایشگر داناست.

- کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، سپس در پی آنچه انفاق کرده‌اند، منّت و آزاری روا نمی‌دارند، پاداش آنان برایشان نزد پروردگارشان [محفوظ] است، و بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نمی‌شوند.

- گفتاری پسندیده [در برابر نیازمندان و گذشت [از اصرار و تندی آنان بهتر است از صدقه‌ای که آزاری به دنبال آن باشد، و خداوند بی‌نیاز بردبار است.

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدقه‌های خود را با منّت و آزار باطل مکنید، مانند کسی که مالش را برای خودنمائی به مردم انفاق می کند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارد.

- پس مثل او همچون سنگ خارای است که بر روی آن، خاکی [نشسته است و رگباری به آن رسیده و آن [سنگ را سخت و صاف بر جای نهاده است. آنان [ریاکاران نیز از آنچه به دست آورده‌اند، بهره نمی‌برند و خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند.

- و مثل [صدقات کسانی که اموال خویش را برای طلب خشنودی خدا و استواری روحشان انفاق می کنند، همچون باغی است که بر فراز پشته‌ای قرار دارد [که اگر] رگباری بر آن برسد، دوچندان محصول برآورد، و اگر هم رگباری به آن نرسد باران ریزی [برای آن بس است و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

(۱). برای شرح و توضیح این تمثیلات از کتاب: ضرب الأمثال فی القرآن، ص ۱۰۱ تا ۱۰۴ بهره جسته‌ایم.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۸۲

- آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر آنها نهرها روان است، و برای او در این باغ از هر گونه میوه‌ای فراهم باشد، و در حالی که او را پیری رسیده و فرزندانی خردسال دارد، [ناگهان گردبادی آتشین بر آن باغ زند و باغ یکسر بسوزد؟ این گونه خدا آیات خود را برای شما روشن می‌گرداند باشد که شما بیندیشید. «۱»

در این آیات شاهد هستیم که خدای متعال چهار مثال برای انفاق یاد نموده و این موضوع را از زوایای مختلف، همچون: نوع و ویژگیهای انفاق، حالات انفاق کننده و انگیزه‌های آنها و شرایط پذیرش انفاق و عوامل ابطال آن و ... ترسیم نموده است.

این چهار مثال، در اصل تصویری است از انواع مختلف انسانها و اختلافهای فاحشی که در میان آنها از نظر ایمان و اعتقاد به خدا و امید به ثوابهای الهی و کیفیت و آداب انفاق به چشم می‌خورد.

به این ترتیب، این تمثیلات و تصویرهای گوناگون را می‌توان نمادی از انواع نفوس بشری و ویژگیها و اهداف و انگیزه‌های مختلف انسانها بشمار آورد که دقّت و تأمّل در آن نقش مؤثّری در شناخت ابعاد مختلف روحی انسانها ایفا می‌نماید.

مثال اوّل، همگان را به انفاق در راه خدا تشویق نموده و فزونی اجر و ثواب انفاق را به دانه‌ای تشبیه نموده که از آن هفت خوشه بروید و در هر خوشه یکصد دانه باشد و به این ترتیب «هفتصد بار» از اصل خویش پیشی گیرد، و خداوند آن را برای هر کسی بخواهد (و شایستگی داشته باشد) دو یا چند برابر می‌کند.

همچنین آنانی را که به دنبال انفاق خود منّت نمی‌گذارند و آزاری نمی‌رسانند، مورد مدح و ثنا قرار داده و به آنها اطمینان می‌دهد که پاداش ایشان نزد پروردگارشان محفوظ است و آنها را نه ترسی فرا می‌گیرد و نه از آنچه در راه خدا بخشیده‌اند دچار اندوهی می‌شوند.

(۱). سوره بقره، آیات ۲۶۱ تا ۲۶۶.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۸۳

در این مثال به خوبی نقش تربیتی تشویق و ترغیب به انفاق و مدح و ثناگوئی از انفاق کنندگان در راه خدا را می‌توان مشاهده نمود که در این میان، ضمن بزرگداشت و تجلیل از کار نیک آنان، آداب انفاق را نیز به نیکی بدانها گوشزد نموده است.

در مثال دوّم، از ضایع نمودن انفاقها بخاطر منّت گذاردن بر دیگران و ریاکاری و خودنمایی نهی نموده و عمل این دسته افراد را به قطعه سنگی سخت تشبیه نموده که بر آن قشر نازکی از خاك باشد و بذرهایی در این خاك افشانده شود، امّا ناگهان باران تندی ببارد و آن قشر نازك خاك را همراه بذرها بشوید و پراکنده سازد.

آری، این مثال کسانی است که از تلاشهای خود سودی نبرده و انگیزه‌های آمیخته با ریاکاری و خودنمایی ایشان همچون سیلی ایمانشان را در هم ریزد.

به این ترتیب، این مثال نقش تربیتی شایانی در بازدارندگی انسان از رویکرد به اعمالی که چهره‌ای از خیرخواهی و نیکوکاری دارند، امّا ریشه ثابت و پابرجایی نداشته و حوادث زندگی بزودی پرده از باطن آنها برداشته و ماهیّت آنها را برملا می‌سازد، ایفا می‌کند.

امّا مثال سوم، تصویری را درست در نقطه مقابل تصویر مثال دوّم ترسیم نموده و از انفاقهایی که ریشه در اخلاص و عواطف انسانی داشته و تنها برای خشنودی خدا و تثبیت ملکات انسانی صورت پذیرفته و شائبه‌ای از ریا و خودنمایی آن را آلوده نساخته، سخن به

میان آورده و عمل این افراد را به باغ مستعدّ سرسبز و خرّمی تشبیه نموده که بارانهای درشت و نافع به آن برسد و دو چندان میوه دهد، و یا مقدار کمی از آب نیز برای آن محصولی فراوان و پر برکت به دنبال آورد، و بدین‌سان باغ را همواره غرق در نعمت و شادابی و طراوت نماید.

بی گمان، قرآن کریم با کنار یکدیگر قرار دادن این دو تصویر، زمینه مناسبی را برای مقایسه آن دو با هم فراهم آورده و با این کار اهداف و آثار تربیتی گوناگونی را همچون:

تمثیلات قرآن، ص: ۲۸۴

ترغیب و تحذیر، مدح و ذم، خوف و رجاء و ... در کنار هم گرد آورده است.

و در آخرین مثال، تصویری غم زده و تأسّف بار از حال کسانی ارائه نموده که پس از زحماتی فراوان، نتیجه و ثمره کارهای خود را در حالی از دست می‌دهند که بیشترین نیاز را به آن دارند، و در این حال هاله‌ای از حسرت و اندوه مرگبار آنان را احاطه می‌نماید.

جالب است که در این تمثیل از مؤثّرترین عواطف انسانی استفاده شده، یعنی از:

عاطفه پدری، آن هم در حالت پیری و از کارافتادگی، در حالی که فرزندان کوچک و ناتوان نیز گرداگرد او را حلقه زده‌اند، تا نشان دهد چنین فردی با این همه عجز و ناتوانی در حالی که تنها راه تأمین زندگی او باغی بیش نیست، چه حالی پیدا خواهد کرد اگر گردبادی سوزان ناگهان از راه برسد و باغ او را که تمام سرمایه اوست بسوزاند و آتشی به خرمنگاه روح او بیفکند و سرمایه‌ای جز غم و اندوه برایش به ارمغان نگذارد! این تمثیل با تصویرهای بدیع و صحنه‌های شگفت خود، آنچنان تأثیری بر اعماق روح آدمی بجای می‌گذارد که او را گرچه در نهایت غفلت و سرکشی بسر برد و از طریق بندگی سرباز زده باشد نهیب زده و به سرنوشت کردارهای ناشایست خود توجّه و آگاهی می‌بخشد.

در مجموع می‌توان گفت این تمثیلات چهارگانه با استفاده از روشهایی مناسب، نتایج و آثار تربیتی متعددی را به دنبال دارند که از جمله این روشها و آثار می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱- بهره‌گیری دقیق و حکیمانه قرآن از تمامی تمایلات و عواطف و غرایز بشری در کنار هم و بصورت متعادل و هماهنگ.

۲- برانگیختن احساسات و تهییج عواطف و سوق دادن آنها به سوی رشد و کمال.

۳- بهره‌گیری از روشهای مناسب و متنوّع برای علاج و اصلاح تمامی نفوس بشری؛

تمثیلات قرآن، ص: ۲۸۵

روشهای همچون: ترغیب و تحذیر، خوف و رجاء، مدح و ذم، درشتی و نرمی و ...

بدیهی است که انسانها از نظر روحی و از جنبه صفات نفسانی و اخلاقی یکسان نبوده و هر کدام با دیگری تفاوتهای بسیاری دارند، و لذا همگان را نمی‌توان با یک روش و دستورالعمل اصلاح نمود و آنچه برای فردی سودمند است گاه برای دیگری مهلك بوده و آنچه باعث ترغیب فردی می‌گردد، گاه تنفّر و انزجار دیگری را بدنبال دارد و ...

امّا در سایه‌سار تربیت قرآنی برای اصلاح و هدایت هر یک از نفوس بشری روشی مناسب و منطبق با فطرت و طبیعت آدمی، در نظر گرفته شده است که ضمن بازداشتن وی از فرو غلطیدن در ورطه افراط و تفریط، کرامت انسانی و تعالی روحی او را نیز تأمین می‌نماید.

۶- ارتباط دادن آدمی با واقعیّتهای زندگی و بازداشتن از تخیّلات و اوهام

اشاره

همانگونه که در فصل ویژگیهای تمثیلات قرآنی اشاره داشتیم، یکی از مشخّصات بارز مثالهای قرآنی واقعی بودن آنها است. بدین معنا که مثالهای قرآنی، تصاویری عینی از واقعیّتهای موجود اطراف آدمی ارائه نموده و با حقایق محسوس و ملموس پیرامون او ارتباط تنگاتنگی دارند، و از اموری که به ندرت در زندگی انسان تحقّق می‌یابد و یا مختصّ به محیطهای محدود و دور افتاده می‌باشد، خالی و مبرّی است.

همچنین در تمثیلات قرآنی نشانی از عنصر خرافات و اوهام و هر آنچه که ارتباطی با واقعیّتهای زندگی وی نداشته و حتّی فضای فکری او را از حقایق و واقعیّتها دور می‌سازد، بچشم نمی‌خورد.

ارتباط تمثیلات قرآنی با واقعیّتهای زندگی و پرداختن بدانچه با زندگی انسان علقه و پیوند نزدیکی دارد، اثرات روحی و تربیتی متعدّدی را به جای می گذارد که از جمله آنها می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود. «۱»

---

(۱). با بهره گیری از: ضرب الأمثال فی القرآن، ص ۱۱۲ و ۱۱۳.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۸۶

اولاـ این امر سبب می‌شود که حرکت و رشد انسان در مسیر زندگی تنها بر اساس واقعیّتها شکل گرفته و محور فعالیتهای وی را واقعیّتها تشکیل دهد و نه اموری وهمی و خیالی.

ثانیا: شخصیّت آدمی را متوازن و متعادل نموده و مانع از غلبه ابعاد احساسی و عاطفی بر جنبه‌های عقلانی می گردد، و از سوی دیگر از چیره شده وهم و خیال بر درک حقایق و واقعیّتها جلوگیری می‌نماید.

ثالثا: این امر ارتباط مستمر و پیوسته و مؤثّری را میان ادراک انسان از عالم هستی و مظاهر شگفت آن با حقایق دینی و معانی عقلی برقرار می‌سازد.

به عبارت دیگر، هنگامی که تمثیلات قرآنی تابلوهای زنده و بدیعی را از مظاهر و جلوه‌های زیبای طبیعت در پیش روی آدمی می‌نهند، و بدان وسیله راه ادراک بسیاری از مفاهیم دینی و عقلی را که بشر از دسترسی بدانها و درک حقایق آنها ناتوان بوده، برای وی سهل و آسان می‌نمایند، این امر عواطف آدمی را بر می‌انگیزد و سبب می گردد تا میان عالم بیرون و عالم درون، عقله و پیوندی مستحکم شکل گیرد، و بدین ترتیب کتاب تدوین (قرآن) با کتاب تکوین (عالم طبیعت) ارتباط می‌یابد و معقول با محسوس، شنیدنی‌ها با دیدنیها، و عقل با دل هماهنگ می‌شود.

از سوی دیگر، مبرّی بودن موضوعات و معارف قرآنی بطور عام و تمثیلات قرآنی بطور خاص، از تخیّلات و اوهام و امور تصنّعی، خود اثرات تربیتی متعددی را به دنبال دارد از جمله:

۱- گسترش شعاع تأثیرگذاری

از آنجا که در تکوین امثال قرآنی عناصر هنری و تأثیرگذاری همچون تصویرگری و استفاده از مظاهر و پدیده‌های طبیعی و تنوّع اسلوب و مانند آنها نقش داشته‌اند، و از آنجا که در هر یک از تصاویر و صحنه‌های دل‌انگیز تمثیلات قرآنی حقایق و واقعیّتهای

تمثیلات قرآن، ص: ۲۸۷

زندگی به زیباترین وجه جلوه نموده است، این امر سبب می گردد تا حوزه مثالهای قرآنی را تنها مختصّ به افراد و گروهای سنّی خاصّی قرار ندهد، بلکه مخاطبین بسیاری را تحت‌الشعاع قرار دهد.

این در حالی است که می‌بینیم برخی داستانهای کودکان که تنها زاییده تخیّلات داستان پردازان می‌باشند، کشش و رغبتی را در

بزرگسالان ایجاد ننموده و آنها به این گونه داستانها به چشم اموری بی‌فایده می‌نگرند که تنها به درد سرگرمی می‌خورد، و حتّی کودکانی که در سنینی خاص تحت تأثیر این داستانها قرار داشتند وقتی بزرگتر می‌شوند دیگر تمایلی به خواندن این قبیل داستانها از خود نشان نمی‌دهند و دیگر عطش آنها را سیراب نمی‌کند.

همچنین باید توجّه داشت که تخیّل‌پردازی و مبالغه بیش از حدّ در آن، بر روح کودکان و نوجوانان اثرات نامطلوب و جبران ناپذیری بجای می‌گذارد که از جمله آنها می‌توان به روان پریشی و پرورش بذر ترس و اضطراب در وجود آنها و چنگ انداختن افکار مخرّب و اوهام و خیالات واهی بر اعماق روح ایشان اشاره داشت که همگی مانع از بروز یک شخصیّت سالم و متعادل می‌گردد.

۲- ایجاد ارتباط دقیق و مستحکم بین مخاطب و اهداف دینی و تربیتی

بدیهی است که وقتی مثالی بر مبنای تخیّلات و اوهام ساخته و پرداخته شود، مخاطب قادر نخواهد بود تا ارتباط دقیق و کاملی با مورد مثال برقرار سازد و در وجود خود با آن امر احساس غربت و بیگانگی می‌کند و همین امر او را از اهداف دینی و تربیتی دور می‌سازد.

امّا در هر یک از تمثیلات قرآنی، از آنجا که مخاطب خود را مواجه با حقایق و واقعیّتهایی می‌بیند که لباس تمثیل به تن نموده‌اند، و جنبه‌های ملموس و محسوس زندگی خود را آشکارا در آینه این تمثیلات می‌نگرد، این امر رشته‌های علقه و پیوند را به گردن دل انسان آویخته و روح و خاطر وی را می‌نوازد و به خضوع وا می‌دارد.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۸۸

«خاتمه»

بطور خلاصه باید گفت بحث پیرامون ویژگیها و اهداف و آثار تربیتی تمثیلات قرآن موضوعی است که نمی‌توان به تمام جوانب و راز و رمزهای آن پی برد، چرا که کتاب حقتعالی، چشمه فیّاضی است که حقایق آن پایان ناپذیر است و معدن گرانسنگی است که افکار محدود بشری به تمام جوانب و ذخایر بی‌دلیل آن دسترسی ندارد.

آنچه درباره تمثیلات قرآن و برخی لطایف و ظرایف آن عرضه داشتیم نمی‌بود از یم بیکران قرآن، تنها بدان امید که گامی باشد اندک، برای ورود به دریای ژرف و بیکران قرآن و نوشیدن و نیوشیدن معارف حیاتبخش آن.

به گفته جرجانی:

«مقام تمثیل طوری است که اگر بخواهی ظرافتهای آن را یاد کرده و محاسن آن را بر شماری و آن ابداعهایی را که با مهارت از تمثیل برمی‌خیزد بگویی و تألیفاتی که بوسیله تمثیل بدین هنر مربوط می‌شود بیاوری، مطالب پیش تو ازدحام خواهد داشت و چنان غرق می‌شوی که ندانی کدامین آنها را ذکر کنی و از کدامیک عبارت کنی!» «۱» آری وقتی این جایگاه تمثیلات بشری است، مقام و منزلت تمثیلات قرآنی که از قلّه رفیع و سرچشمه زلال حکمت و رحمت بیکران خدای متعال برای هدایت بندگان و سیراب کردن جانهای تشنه نازل گردیده چگونه خواهد بود؟!

زین قصه هفت گنبد افلاک پر صداست کوته نظربین که سخن مختصر گرفت

تمثیلات قرآن را باید در اصل به عنوان نمادهائی برای رهنمون ساختن آدمی به سوی حقیقت و هدایت قلمداد نمود، و لذا نباید تنها ظواهر این مثالها و نمادها را مورد نظر قرار داد و از حقایق و معارف ژرفی که در بطون این مثالهای به ظاهر ساده موج می‌زند غفلت نمود.

(۱). اسرار البلاغه، ص ۷۴.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۸۹

تمثیلات قرآن را می‌توان یک نسخه کامل تربیتی بشمار آورد، که می‌توانـد راهگشای خوبی باشـد برای تمامی مربّیان و متولّیان تعلیم و تربیت، تـا بـا بهره‌گیری از آن و الگو گرفتن از روشـها و ویژگیهـای آن، در ایفـای نقش خطیرشـان در امر هـدایت و تربیت نفوس از توفیقاتی دوچندان برخوردار شوند.

و آخر دعوانا أن الحمد للّه ربّ العالمین

تمثیلات قرآن، ص: ۲۹۰

فهرست منابع

قرآن کریم. ترجمه: مکارم شیرازی و محمّد مهدی فولادوند.

۱. آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن. تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۹ ش.

۲. آلوسی، محمود بن عبد اللّه. روح المعانی فی تفسیر القرآن و سبع المثانی. بیروت، دار احیاء التراث، بی‌تا.

۳. آمدی، عبد الواحد. غررالحکم و دررالحکم. ترجمه: محمّد علی انصاری، تهران، بی‌تا. ۱۳۶۶.

۴. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. تفسیر القرآن العظیم. ترکیه، دار الدّعوهٔ، ۱۴۰۸ ه.

۵. ابن قیّم الجوزیهٔ، الأمثال فی القرآن الکریم. بیروت، دارالمعرفهٔ، ۱۹۸۱. ه ۶. ابن منظور، محمّد بن مکرّم. لسان العرب. بیروت، دار صادر للطباعهٔ و النشر، ۱۹۹۷ م.

۷. ابن ناقیا بغدادی. الجمّان فی تشبیهات القرآن، ترجمه: دکتر سیّد علی میرلوحی. مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۴ ش.

۸. اسماعیلی، اسماعیل. تفسیر امثال القرآن. تهران، انتشارات اسوه، بی‌تا، چاپ سوم.

۹. ایازی، محمّد علی. قرآن و فرهنگ زمانه. رشت، انتشارات کتاب مبین، ۱۳۷۸.

۱۰. باقری، خسرو. نگاهی دوباره به تربیت اسلامی. تهران، انتشارات مدرسه، ۱۳۷۸، چاپ پنجم.

۱۱. برومند، مهدی. شیوه‌های تعلیم در قرآن و سنّت. انتشارات کتاب مبین، ۱۳۸۰.

۱۲. البغـدادی، علاء الـدین علی بن محمّـد بن ابراهیم. تفسـیر الخـازن. بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۹ ه ۱۳. بهمنیار، احمـد، داسـتان نامه بهمنیاری. تهران. انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.

۱۴. البیانونی، عبد المجید. ضرب الأمثال فی القرآن. دمشق، دار القلم، بیروت، دار الشامیه. ۱۴۱۱ ه، الطبعهٔ الاولی.

۱۵. تسخیری، محمّد علی. التوازن فی الاسلام. بیروت، الدارالاسلامیهٔ، ۱۳۹۹ ه.

۱۶. تفلسیی، ابوالفضل حبیش بن ابراهیم. وجوه قرآن. به اهتمام: دکتر مهدی محقّق، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱، چاپ دوم.

۱۷. التهامی، نقره. سیکولوجیه القصّه فی القرآن. الشرکهٔ التونسیهٔ، ۱۴۰۸ ه ۱۸. ثواقب، جهانبخش. تشبیهات و تمثیلات قرآن، تهران، نشر قو، ۱۳۷۶ ش.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۹۱

۱۹. جرجانی، عبدالقاهر. اسرار البلاغه، ترجمه: جلیل تجلیل، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.

۲۰. جعفری، محمّد تقی. زیبائی و هنر از دیدگاه اسلام. انتشارات شرکت سهامی چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی. ۱۳۶۹، چاپ سوم.

۲۱. جفری، آرتور. واژه‌های دخیل در قرآن. ترجمه: فریدون بدره‌ای. انتشارات توس، ۱۳۷۲.

۲۲. جوادی آملی. تفسیر تسنیم، قم، مرکز نشر اسراء. ۱۳۷۸ ش.

۲۳. جوادی آملی، قرآن در قرآن. قم. مرکز نشر اسراء. ۱۳۷۸ ش. چاپ دوم.

۲۴. حائری شیرازی، مثل‌ها و پندها. تهران، انتشارات پیام آزادی. ۱۳۷۶، چاپ سوم.

۲۵. الحرانی، علی بن الحسین ابن شعبه. تحف العقول. ترجمه: آیت اللّه کمره‌ای. تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۶۶، چاپ سوم.

۲۶. الحسینی، جعفر. اسالیب البیان فی القرآن. طهران، مؤسسهٔ الطباعهٔ و النشر وزارهٔ الثقافهٔ و الارشاد الاسلامی. ۱۴۱۳ ه.

۲۷. حکمت، علی‌اصغر. امثال قرآن. تهران. بنیاد قرآن، ۱۳۶۱، چاپ دوم.

۲۸. دشتی، محمّد. ترجمه نهج البلاغه. تهران انتشارات اوج علم، ۱۳۸۰.

۲۹. دلشاد تهرانی، مصطفی. سیری در تربیت اسلامی، تهران، مؤسسهٔ نشر و تحقیقات ذکر. ۱۳۷۷، چاپ سوم.

۳۰. دهخدا، علی‌اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران، مؤسسه انتشارات چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.

۳۱. دیون پورت، جان. عذر تقصیر به پیشگاه محمّد (ص) و قرآن. ترجمه: سید غلامرضا سعیدی. ۱۳۴۴ ش.

۳۲. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن. بیروت، دار المعرفهٔ. بی‌تا.

۳۳. رازی، فخرالدین. التفسیر الکبیر. طهران، دارالکتب العلمیهٔ. بی‌تا. الطبعهٔ الثانیهٔ.

۳۴. رشید رضا، محمد. تفسیر القرآن الحکیم، معروف به: تفسیر المنار، بیروت، دار المعرفهٔ، ۱۴۱۴ ه.

۳۵. رهبر. محمّدتقی. پژوهشی در تبلیغ. تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱.

۳۶. ری‌شهری، محمّد محمّدی. میزان الحکمهٔ. قم. مکتب الأعلام الاسلامی، ۱۴۰۳ ه.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۹۲

۳۷. ری شهری. محمد محمدی. العلم و الحکمهٔ فی الکتاب و السّنهٔ. قم، دارالحدیث، ۱۳۷۶.

۳۸. زرکشی، بدر الدین. البرهان فی علوم القرآن. بیروت، دار المعرفهٔ. ۱۴۱۵ ه، الطبعهٔ الثانیهٔ.

۳۹. زمخشری، محمود بن عمر. الکشّاف عن حقائق غوامض التنزیل. بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۰۷ ه، الطبعهٔ الثالثهٔ.

۴۰. سبحانی، جعفر. الامثال فی القرآن الکریم. قم، مؤسسهٔ الامام الصادق (ع)، ۱۴۲۰ ه.

۴۱. سعدی، مصلح الدین. کلّیات سعدی. تصحیح: محمّد علی فروغی. تهران، مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۷۶.

۴۲. سیوطی، عبد الرحمن. الاتقان فی علوم القرآن. ترجمه: سیّد مهدی حائری قزوینی، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۴۳. شاتو، ژان. مربیّان بزرگ. ترجمه: غلامحسین شکوهی. تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ ش.

۴۴. شکور زاده، ابراهیم. ده هزار مثل فارسی. مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ش.

۴۵. صبحی صالح. مباحث فی علوم القرآن. بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۷۷ م. الطبیعهٔ التاسعهٔ ۴۶. طالقانی، محمود. پرتوی از قرآن. تهران، شرکت انتشار. ۱۳۷۸ ش. چاپ ششم.

۴۷. طباطبائی، محمّد حسن. المیزان فی التفسیر القرآن، ترجمه: جمعی از محقّقین، تهران. مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۳ ش.

۴۸. الطبرسی، فضل بن الحسن. مجمع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت، دارالمعرفهٔ. ۱۴۰۸ ه الطبعهٔ الثانیهٔ.

۴۹. طریحی، فخر الدین بن محمد بن علی. مجمع البحرین. قم، مؤسسهٔ البعثهٔ، ۱۴۱۶ ه ۵۰. عاصف الزین، سمیح. الأمثال و المثل و التمثیل و المثلات فی القرآن الکریم. بیروت، الشرکهٔ العالمیهٔ للکتاب، ۱۴۰۷ ه الطبعهٔ الاولی.

۵۱. عاملی، محمّد بن الحسن الحّر. وسائل الشیعه. بیروت. دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ه، الطبعهٔ الخامسهٔ.

۵۲. عباسی مقدم، مصطفی. نقش اسوه‌ها در تبلیغ و تربیت. تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ ش.

۵۳. عبدربّه، احمد بن محمّد. العقد الفرید. بیروت، دار الکتب العلمیهٔ، ۱۴۰۷ ه، الطبعهٔ الثالثهٔ.

۵۴. عبدالحمید، محمّد محیی الدین. المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر. بیروت، المکتبهٔ العصریهٔ، ۱۴۱۱ ه.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۹۳

۵۵. علی الصغیر، محمّد حسین. الصورهٔ الفنیهٔ فی المثل القرآنی. بیروت، دار الهادی، ۱۴۱۲ ه، الطبعهٔ الاولی.

۵۶. عثمان نجاتی، محمّد. قرآن و روانشناسی. ترجمه، عباس عرب: مشهد، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی.

۵۷. عمید، حسن. فرهنگ فارسی عمید. تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر. ۱۳۷۹

۵۸. فراستخواه، مقصود. زبان قرآن. تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶ ش.

۵۹. فرهادیان، رضا. مبانی تعلیم و تربیت در قرآن و حدیث. قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی. ۱۳۷۸ ش.

۶۰. الفیّاض، محمّد جابر. الأمثال فی القرآن الکریم. جدّه، الدار العالمیهٔ للکتاب الاسلامی، ۱۴۱۵ ه، الطبعهٔ الثانیهٔ.

۶۱. فیض کاشانی، ملا حسن محمّد بن مرتضی بن محمود. الصافی فی تفسیر القرآن. بیروت، مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، بی‌تا.

۶۲. قطب، سیّد. تصویر فنی در قرآن. ترجمه: محمّد علی عابدی، تهران، نشر انقلاب، ۱۳۵۹ ش.

۶۳. قطب، سیّد. آفرینش هنری در قرآن. ترجمه: محمّد مهدی فولادوند. تهران، بنیاد قرآن. ۱۳۶۷ ش. چاپ سوم.

۶۴. قطب، محمّد. روش تربیتی اسلام. ترجمه: محمّد مهدی جعفری، تهران، انتشارات پیام، بی‌تا، چاپ سوم.

۶۵. قرائتی، محسن. تفسیر سوره حجرات. تهران، مرکز فرهنگی درسهائی از قرآن، ۱۳۸۱، چاپ هشتم.

۶۶. القمی، علی بن ابراهیم. تفسیر القمی. قم، مؤسسهٔ دار الکتاب للطباعهٔ و النشر، ۱۴۰۴ ه الطبعهٔ الثالثهٔ.

۶۷. کتاب مقدس (عهد قدیم و عهد جدید). انجمن کتاب مقدّس، بی‌تا.

۶۸. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی. تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامی، ۱۳۶۲، چاپ پنجم.

۶۹. محدّثی، جواد. هنر در قلمرو مکتب. قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی. ۱۳۷۴ ش. چاپ دوم.

۷۰. محقّق، محمّد باقر. نمونه بیّنات در شأن نزول آیات. تهران، انتشارات اسلامی، بی‌تا، چاپ پنجم.

۷۱. مجلسی، محمّد باقر. بحار الانوار. بیروت، دار احیاء التراث الاسلامی، ۱۴۰۳. الطبعهٔ الثالثهٔ.

۷۲. مطهری، مرتضی. آشنائی با قرآن، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۴، چاپ دهم.

۷۳. مطهری، مرتضی. بیست گفتار، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۶۱، چاپ هفتم.

تمثیلات قرآن، ص: ۲۹۴

۷۴. مطهری، مرتضی. نظام حقوق زن در اسلام، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۸، چاپ بیست و هفتم.

۷۵. مطهری، مرتضی. حقّ و باطل، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۶۵، چاپ پنجم.

۷۶. معرفهٔ، محمد هادی. التمهید فی علوم القرآن. قم، مؤسسهٔ النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ ه.

۷۷. معرفت، محمّد هادی. علوم قرآنی، تهران، دارالکتب الاسلامیهٔ، ۱۳۷۰.

۷۸. مکارم شیرازی، ناصر. تفسیر نمونه. قم، انتشارات نسل جوان. ۱۳۸۰، چاپ دوم.

۷۹. المنذری، زکیّ الدّین عبد العظیم بن عبدالقوی. الترغیب و الترهیب. بیروت، دار احیاء التراث، ۱۳۸۸ ه.

۸۰. مولوی، جلال الدین. مثنوی و معنوی. به سعی و اهتمام: رینولد نیکلسون، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۶. چاپ دهم.

۸۱. مهدوی کنی، محمّدرضا. نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی. تهران. دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳. چاپ سوم.

۸۲. میدانی، احمد بن محمد نیشابوری، مجمع الأمثال. مشهد، آستانه الرضویهٔ المقدسهٔ، ۱۳۶۶.

۸۳. المیدانی، عبدالرحمن حسن حنبکه، امثال القرآن و صور من ادبه الرفیع، دمشق، دارالقلم، ۱۴۱۲. الطبعهٔ ال انیهٔ.

۸۴. میبدی، رشید الدین. کشف الأسرار وعدهٔ الأبرار. به اهتمام: علی‌اصغر حکمت. تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶، چاپ ششم.

۸۵. نراقی، محمد مهدی. جامع السعادت. بیروت، مؤسسهٔ الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ ه.

۸۶. نیشابوری، محمّد بن محمود. تفسیر بصائر یمینی. به تصحیح: دکتر علی رواقی. تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹ ش.

۸۷. هاشمی رکاوندی، سید مجتبی. تربیت و شخصیّت انسانی. قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.

۸۸. نویا، پل. تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه: اسماعیل سعادت، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳.

۸۹. یاسوف، احمد. جمالیات المفردهٔ القرانیهٔ. دمشق، دارالمکتبی، ۱۴۱۹، الطبعهٔ الثانیهٔ.

۹۰-, ۱۹۹۱ .kroY weN, nedieL, malsI fO aideapolcycnE ehT

تمثیلات قرآن، ص: ۲۹۵

«فهرست آیات»

تمثیلات قرآن، ص: ۲۹۶

۹- سوره توبه ۳۸ فما مَتاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا فِی الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِیلٌ ... ۲۰۷
۱۰۳ خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ ... ۱۰۸
۱۰۹ أ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی تَقْوی مِنَ اللَّهِ ... ۱۵۳
۱۲۵ و ۱۲۴ وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ ... ۲۴۹

تمثیلات قرآن، ص: ۲۹۷

۱۰- سوره یونس آیه صفحه ۲۱ إِنَّما مَثَلُ الْحَیاةِ الدُّنْیا کَماءٍ أَنْزَلْناهُ ... ۲۰ و ۸۴ و ۲۰۹ ۱۱- سوره هود ۲۴ مَثَلُ الْفَرِیقَیْنِ کَالْأَعْمی وَ الْأَصَمِّ وَ الْبَصِیرِ وَ السَّمِیعِ ... ۹۴ و ۱۳۵ ۱۲- سوره یوسف ۱۰۶ وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِکُونَ ۲۳۱ ۱۳- سوره رعد ۱۴ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ، وَ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ ... ۷۲ و ۲۳۶ ۱۷ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِیَةٌ بِقَدَرِها ... ۹۴ و ۲۰۱ ۳۵ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ... ۲۷۴

۱۴- سوره ابراهیم ۱۸ مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمالُهُمْ کَرَمادٍ ... ۲۲۵
۲۴ أ لَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا کَلِمَةً طَیِّبَةً ... ۷۰ و ۸۶ و ۱۶۵ ۲۵ وَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ ... ۶۷ و ۹۷ و ۲۶۱ ۴۴ وَ أَنْذِرِ النَّاسَ یَوْمَ یَأْتِیهِمُ الْعَذابُ ... ۲۵۸
۴۵ وَ تَبَیَّنَ لَکُمْ کَیْفَ فَعَلْنا بِهِمْ وَ ضَرَبْنا لَکُمُ الْأَمْثالَ ۴۸ و ۵۲

تمثیلات قرآن، ص: ۲۹۸

سوره نحل آیه صفحه ۳۱ جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ ... ۲۷۴
۶۰ لِلَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ ... ۴۷
۷۵ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوکاً لا یَقْدِرُ عَلی شَیْءٍ ۴۸ و ۹۵ و ۱۵۰ ۷۶ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَیْنِ أَحَدُهُما أَبْکَمُ ... ۹۵ و ۱۵۱ ۷۸ وَ اللَّهُ أَخْرَجَکُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِکُمْ ... ۲۷۵
۹۲ وَ لا تَکُونُوا کَالَّتِی نَقَضَتْ غَزْلَها ... ۱۱۴
۹۷ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حیاةً طَیِّبَةً ۱۳۴ ۱۱۳- ۱۱۲ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْیَةً کانَتْ آمِنَةً ... ۱۹۴
۱۷- سوره اسراء ۱۵ وَ ما کُنَّا مُعَذِّبِینَ حَتَّی نَبْعَثَ رَسُولًا ... ۲۶۰
۴۱ وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فِی هذَا الْقُرْآنِ لِیَذَّکَّرُوا ... ۲۶۵
۴۸ انْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ الْأَمْثالَ ... ۲۲۰
۸۲ وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ ... ۲۶۰
۸۹ وَ لَقَدْ صَرَّفْنا لِلنَّاسِ فِی هذَا الْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ ... ۴۹ و ۶۳ و ۲۵۷ و ۲۶۵ ۱۸- سوره کهف ۳۲ وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَیْنِ ... ۴۶
۴۵ وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَیاةِ الدُّنْیا کَماءٍ ... ۷۶ و ۲۱۲ ۵۴ وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فِی هذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ ... ۲۵۷
۱۰۹ قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی ... ۸۷ و ۱۶۲

تمثیلات قرآن، ص: ۲۹۹

۲۱- سوره انبیاء آیه صفحه ۲۲ لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا ۵۳ ۲۲- سوره حج ۳۱ وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَکَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ ... ۷۱ و ۱۷۴ ۷۳ یا أَیُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ ... ۸۳ و ۲۲۳ ۲۴- سوره نور ۳۴ وَ مَثَلًا مِنَ الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِکُمْ وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ ۴۸ و ۲۰۰ ۳۵ اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاةٍ ... ۷۸ و ۹۵ و ۱۵۹ ۳۹ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَعْمالُهُمْ کَسَرابٍ ... ۲۲۳
۴۰ أَوْ کَظُلُماتٍ فِی بَحْرٍ لُجِّیٍّ ... ۱۷۲
۲۵- سوره فرقان ۱ لِیَکُونَ لِلْعالَمِینَ نَذِیراً ۱۰ ۳۳ وَ لا یَأْتُونَکَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْناکَ بِالْحَقِّ ... ۲۲۰

فهرست اعلام (اشخاص)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و

رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹